

پیام فدائی

۱۵

دوره جدید سال چهارم

ازگان چریکهای فدائی خلق ایران

شهریور و مهر ۷۶

مذاکرات سری،

پر خاش عنی!

(ماهیت روابط

جمهوری اسلامی و

اسرائیل)

"خاتمی با رای توده ها رئیس جمهور نشد" نقدی به نظرات "راه کارگر"

بر زمینه جنجال بزرگی که در رابطه با "انتخابات" اخیر ریاست جمهوری در ایران بوجود آمد، چگونگی برخورد به این "انتخابات" و تجزیه و تحلیل رویدادهای مربوط به آن به محکی تبدیل شده است که با آن میتوان یکبار دیگر ماهیت واقعی بسیاری از مدعیان چپ و طرفداری از طبقه کارگر را سنجید.
در صفحه ۳

بدنبال دستگیری و محاکمه یکی از ثروتمندان اسرائیلی بنام "تاوم منبر" بوسیله دولت اسرائیل بار دیگر بخشی از روابط پنهانی جمهوری اسلامی با اسرائیل از پرده بیرون افتاد و آشکار گشت که در تمامی سالهای دهه ۹۰، علیرغم همه شعارهای پوچ ضد اسرائیلی جمهوری اسلامی شرکتهای اسرائیلی به فروش اسلحه به رژیم ادامه داده و مهمتر از آن جمهوری اسلامی را در جهت دستیابی به سلاح شیمیایی یاری نموده اند.

در صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

- * بر پناهجویان ایرانی در هلند چه میگذرد؟ ۲۷
- * اقدام پلیسی "تیمور" و واکنش ۳۲
- * تنها کارگران میثوق جهت رشد در روسیه ۳۵
- * کتاب کردن اطفال ۳۰

اپورتونیزم و معضل "تشکلهای توده ای کارگران"

بحث شرایط و چگونگی شکل مستقل طبقه کارگر در جامعه تحت سلطه ما و ایجاد ارتباط ارگانیک روشنفکران انقلابی با جنبش این طبقه دورانساز از دیرباز یکی از معضلات اساسی کمونیستها در ایران را تشکیل داده است. اهمیت این مساله در آنجاست که اولاً: در شرایط جامعه تحت سلطه ما، جایی که دیکتاتوری مطلق العنان

در صفحه ۹

معجزه در جمهوری اسلامی

(اعمال اراده آزاد توده ها در شرایط دیکتاتوری!!!)

بدنبال مضحکه انتخاباتی اخیر رژیم و انتخاب محمد خاتمی به عنوان رئیس جمهور جدید جمهوری اسلامی دستگاه تبلیغاتی رژیم تلاش نمود با ادعای حضور ۲۹ میلیون نفر، یعنی ۸۸ درصد واجدین حق رای، در این انتخابات "پایگاه مردمی" نظام حاکم را نتیجه گرفته و شرکت به ظاهر گسترده مردم در این انتخابات را "رای اعتماد به نظام و به رهبری" * و شاهلادی بر "حمایت عمومی از نظام سیاسی کشور" ** قلمداد نماید. در ضمن

در صفحه ۱۷

*-خاتمی ** خامنه ای

مذاکرات سری، پرخاش علنی!

(ماهیت روابط جمهوری اسلامی و اسرائیل)

از صفحه ۱

"تاهوم منبر" که به اتهام تحویل "مواد و ترکیبات مورد نیاز گاز خردل و اعصاب به جمهوری اسلامی" (۴) دستگیر شده است فروش چنین موادی را تکذیب کرده و ادعا نمود که تنها لباسهای حفاظتی در برابر حملات شیمیایی به جمهوری اسلامی فروخته است (۲). اما در جریان محاکمه، وکیل مدافع "تاهوم منبر" ضمن پذیرش این واقعیت که "شرکت منبر تجهیزات جنگی به ایران فروخته است" تاکید نمود که او لا موکل او "خودسرانه و به تنهایی" این کار را نکرده و در ثانی "مقامات اسرائیل اجازه فروش را به او داده اند". (۳) خلاصه وکیل مدافع روشن ساخت که غیر از موکل او "فروشنندگان دیگری نیز بوده اند و به آنها نیز اجازه فروش اسلحه و تجهیزات نظامی به ایران داده شده است". (۴)

وکیل مدافع سرمایه دار اسرائیلی برای اثبات بی گناهی موکل خود و غیر عادلانه بودن محاکمه او اسامی یکسری از شرکتهای اسرائیلی ای که به ایران اسلحه فروخته و میفروشند را رو نمود که این امر به هیچ وجه بوسیله اکثر این شرکتهای تکذیب نشد.

انعکاس این اخبار در مطبوعات اسرائیل مساله روابط پنهانی جمهوری اسلامی و اسرائیل را به تیترا اخبار اسرائیل تبدیل نموده و دولت اسرائیل را که در تبلیغات ظاهری همواره مدعی است "رژیم ایران رژیم خطرناکی است" (۵)، در وضع بغرنجی قرار داد. تا آنجا که مشاور وزارت دفاع در امر صادرات اسلحه مجبور شد در پاسخ خبرنگاران اسرائیلی اعتراف کند که: "عملاً غیر ممکن است بدون اجازه دولت اسرائیل، کسی بتواند به ایران اسلحه بفروشد". (۶)

به این ترتیب روشن شد که علیرغم ادعاهای دولت اسرائیل که باید "جریان پول، تکنولوژی، تکنولوژی موشکهای بالیستیکی و دیگر جنگ افزارها به ایران" (۷) متوقف شود؛ خود این دولت یکی از فروشنندگان اسلحه به ایران بوده و نه تنها اجازه فروش اسلحه به جمهوری اسلامی را به شرکتهای اسرائیلی داده است بلکه جمهوری اسلامی را جهت دستیابی به سلاح شیمیایی نیز یاری نموده است.

این واقعیات بار دیگر روابط پنهانی جمهوری اسلامی و دولت اسرائیل را آشکارا در مقابل خلقهای منطقه قرار داده و نشان میدهد که علیرغم همه شعارهای ضد اسرائیلی جمهوری اسلامی و ادعاهای ضد جمهوری اسلامی دولت اسرائیل، آنها در خفا دست در دست هم در حال توطئه بر علیه خلقهای منطقه میباشند.

با برجسته شدن روابط پنهانی اسرائیل و جمهوری اسلامی در مطبوعات اسرائیل و در بستر مصلحت ها و رقابتهای جناحهای درونی دولت اسرائیل گوشه های دیگری نیز از روابط دولتهای مزبور از پرده بیرون افتاده و روشن شد که روابط آنها به فروش اسلحه محدود نبوده و روابط اقتصادی و سیاسی گسترده ای فی مابین دولتهای مزبور برقرار بوده و از جمله رادیو اسرائیل مجبور شد از "تمساس و مذاکرات سری" (۸) که از چند سال پیش بین ایران و اسرائیل در قاهره و لندن آغاز شده پرده برداشته و از معاملات تجاری شرکتهای اسرائیلی با ایران در زمینه های مختلف از جمله "وسایل آزمایشگاهی"، "تجهیزات پیشرفته ساختمانی" و "ارتباطات" سخن بگوید.

۷ بنیامین نتان یاهو نخست وزیر اسرائیل (روزنامه "جرو زالم پست" - ۹ سپتامبر)

۸ رادیو اسرائیل - شنبه ۱۰ شهریورماه (اول سپتامبر) ۶۷

* همین جندی پیش بود که در چارچوب تلاش آمریکا برای قبضه بازار پسته اسرائیل، دولت آمریکا به اسرائیل

البته جمهوری اسلامی نه اجازه انتشار این اخبار و گزارشات را در ایران میدهد، نه علیرغم همه اطلاعات و فاکنتهای روشده بدون آنکه خم به ابرو بیاورد از تبلیغات ریاکارانه خود دست بر میدارد. اما از آنجا که به قول معروف آفتاب هرگز پشت ابرها باقی نمی ماند و ابرها هر قدر هم که سیاه باشند قادر نیستند برای همیشه از تابش خورشید جلوگیری نمایند، حقیقت امر در رابطه ایران و اسرائیل هم نمیتوانست در پشت پرده ضخیم تبلیغات هر دو دولت پنهان بماند. از اینجاست که دروغهای جمهوری اسلامی نیز گاه و بیگاه در اینجا و آنجا رو شده و کوس رسوایی رژیم را به صدا در می آورد. سردمداران جمهوری اسلامی سالهاست که مدعی اند نه تنها هیچگونه روابط سیاسی و اقتصادی با دولت "متجاوز" و "غاصب" صهیونیستی ندارند بلکه دشمن آشتی ناپذیر اسرائیل بوده و موجودیت آن را به رسمیت نمیشناسند. آنها برای نشان دادن جدیت شان در این مواضع تا میتوانند جا و بیجا شعارهای ضد اسرائیلی سر داده و آزادی "قدس" را یکی از اهداف و آرزوهای خود اعلام میکنند. اما آشکار شدن خرید اسلحه و مواد لازم برای ساختن سلاح شیمیایی از اسرائیل و وجود "مذاکرات سری" فی مابین ایران و اسرائیل ماهیت واقعی این ادعاهای ریاکارانه را در مقابل چشم همگان آشکار نموده و بار دیگر به روشنی ثابت می نماید که دروغ و ریا جزء ذاتی تبلیغات این رژیم بوده و نباید ادعاها و شعارهای رژیم را باور داشت و از آن بدتر آنها را معیار شناخت این رژیم دغلاکار قرار داد.

به دلیل خرید پسته ایران اعتراض نمود و به این ترتیب روشن شد که سالهاست اسرائیل یکی از خریداران پسته "رفسنجان" میباشد.

۱، ۲، ۳ و ۴ کانال یک تلویزیون اسرائیل پنجشنبه ۲۱ آگوست

۵ نخست وزیر اسرائیل

۶ نشریه انقلاب اسلامی ۳۰ شهریور

"خاتمی با رای توده ها رئیس جمهور نشد" نقدی به نظرات "راه کارگر"

"سگ زرد برادر شغال است" به نفی همه دست اندرکاران رژیم پرداخته اند (این توهم را دامن میزند که گویا با رای دادن و پشتیبانی از یک جناح حکومتی میتوان اوضاع را بهبود بخشیده

و حتی از حقوق مردم را تضمین نمود.

این واقعیتی است که در "انتخابات" اخیر علاوه بر کسانی که معمولاً بنابه الزامات تحمیلی دیکتاتوری حاکم (مثلاً ضرورت مهر انتخاباتی خوردن شناسنامه ها) به پای صندوق های رای میروند با توجه به جوهایویی که برای بازار گرمی انتخابات به راه افتاده بود، عده ای نیز شرکت نمودند که علیرغم تمام تبلیغات موجود که ظاهراً از آنها میخواست رای خود را به نفع ناطق نوری به صندوقها بیاندازند، به خاتمی رای دادند. بسیاری از اینان به دلیل عدم اعتماد خود به رژیم به نتیجه انتخابات مشکوک بودند. ولی کسانی هم بودند که پذیرفته بودند که رای شان در این باصطلاح انتخابات موثر است و منجر به روی کار آمدن کسی خواهد شد که گویا خواهان اندک اصلاحاتی در جامعه میباشد. در هر حال آنچه روشن است این است که عده ای (به هر دلیلی) در "انتخابات" اخیر شرکت کرده و به خاتمی رای دادند.

ببینیم که برخورد یک نیروی سیاسی مدعی دفاع از طبقه کارگر در رابطه با این عملکرد "مردم" چه میتواند باشد. مسلم است که برای چنین نیرویی

در نوشته راه کارگر و همه آنهاهی که از شرکت گسترده مردم در انتخابات دادسرخن میدهند، مردم به مقوله واحدی اطلاق میشود که هم توده های زحمتکش و هم نیروهای استثمارگر و ارتجاعی را یک جا در برمیگیرد. در حالیکه در واقعیت امر مردم به طبقات و اقشار مختلف تقسیم شده است. از میان اکثریت مردم ایران (کارگران، زحمتکشان، توده های رنجبیده و تحت ستم شهر و ده) البته عده ای در "انتخابات" اخیر شرکت نمودند ولی مردم دیگری هم در ایران زندگی میکنند (سرمایه داران و اقشار مرفه وابسته به رژیم) که از میان آنان بسیاری در حین قبول کلیت سیستم اقتصادی- اجتماعی حاکم بر ایران از محدودیتهای اجتماعی و سیاسی که جمهوری اسلامی بمثابه یک حکومت مذهبی در جامعه بوجود آورده است ناراضی بوده و از آن کله مندن. این عده که البته نمیتوانند به جمهوری اسلامی و گردانندگان ریز و درشتش به همانگونه بنگرند که اکثریت مردم ایران می نگرند طبیعی است که برای احیای امیدها و آرزوهایشان با "میجان" بی سابقه روی به خاتمی آورند. به واقع نیز اینان بیش از همه در انتخابات اخیر فعال بودند. کلمه "مردم" را از آنرو توی گیومه قرار داده ایم که مرزها را از این مردم جدا کنیم.

قاطع عدم اعتماد خود به رژیم هم "ته" ی بسیار با شکوهی (بسیار با شکوه تر از آنکه در تصور راه کارگر می گنجد) به همه گردانندگان جمهوری اسلامی متعلق به هر جناحی که باشند داده اند و هم هر بار با بی اعتنایی به نمایش انتخاباتی رژیم، تو دهنی سفت و محکمی نیز به کلیت "نظام ولایت فقیه" زده اند. حال چرا راه کارگر این عمل شکوهمند توده ها را ارجی نمی نهد و رفتن عده ای از مردم (نه آن حدی که در ارقام خود ساخته ادعا میشود) به پای صندوق های رای را "ته" ی با شکوه نامیده و آن را مورد تمجید و ستایش قرار میدهد، موضوعی است که راه کارگر خود باید توضیح دهد.

اگر قبول میکنید که خاتمی رشته ای جدا یافته از تمامی نظام ولایت فقیه نیست. پس چطور رای دادن به او یعنی به قول خود شما "به یکی دیگر از هواداران ولایت فقیه" را تو دهنی به کل نظام تلقی میکنید؟!

در مورد تعداد کسانی که در "انتخابات" شرکت کردند، اکثریت قریب به اتفاق نیروهای اپوزیسیون از سلطنت طلب و توده ای و اکثریتی گرفته تا به اصطلاح نیروی چپ، بی چون و چرا رقیمی که وزارت کشور رژیم در این زمینه اعلام کرد را ملاک برخورد خود قرار میدهند. راه کارگر نیز با پذیرش بی چون و چرای آن ارقام دروغین درصدد توضیح چرایی و چگونگی این باصطلاح شرکت گسترده پرداخته و مینویسد: "اکثریت مردم به صورت هدفمند و به قصد معینی در انتخابات شرکت کردند آشکارا علیه جناح حاکم یعنی خامنه ای، روحانیت و بازار.... آنها ترجیح دادند در شرایطی که هنوز آمادگی اقدام مستقل برای مقابله با کل رژیم را ندارند، با سنگر گرفتن در پشت جناح دیگر و با سپر بلا قرار دادن آن، به مقابله با پیشروی جناح دیگر بپردازند."

ما فعلاً به مضمون راست این اظهار نظرها نمی پردازیم که توده ها را به بازی در نمایش انتخاباتی رژیم تشویق میکند و با کشیدن خط بطلان به تجربه گرانقدر مردم در رابطه با نمایشات انتخاباتی جمهوری اسلامی (که همواره با عبارت

از صفحه ۱
"راه کارگر" بمثابة یک جریان سیاسی در منتهای راست طیف چپ، از جمله این مدعیان میباشد. این جریان در ارگان سیاسی شماره ۱۲۵ خود در مورد "انتخابات" اخیر دو مطلب نوشته که گلچینی از مواضعی هستند که هم در بین نیروهای راست و هم در میان اغلب جریانات باصطلاح چپ مطرح میباشند. آنچه در زیر می آید نقدی است بر این دو نوشته. در مطلب اول، در اعلامیه خطاب به "مردم ایران! زحمتکشان، زنان، جوانان!" راه کارگر با قبول ادعای رژیم که گویا ۲۹ میلیون نفر از مردم ایران در انتخابات اخیر ریاست جمهوری شرکت کرده اند، آنرا اعتراضی میدانند

که "از طریق دادن رای به یکی دیگر از هواداران ولایت فقیه بیان شده است". "ته" ی با شکوهی به کاندیدای ولایت فقیه" و جار میزند که این "تو دهنی محکمی بود به تمام نظام ولایت فقیه". بنابر این خلاصه حرف راه کارگر این است که مردم ایران از طریق دادن رای به یکی دیگر از هواداران ولایت فقیه به تمامی نظام ولایت فقیه تو دهنی محکمی زدند. در این رابطه به سادگی به راه کارگر باید گفت این که بیشتر به شوخی شباهت دارد! اگر قبول میکنید که خاتمی رشته ای جدا یافته از تمامی نظام ولایت فقیه نیست. پس چطور رای دادن به او یعنی به قول خود شما "به یکی دیگر از هواداران ولایت فقیه" را تو دهنی به کل نظام تلقی میکنید؟! وانگهی مگر مردم ایران تا کنون به کاندیداهای ولایت فقیه "بله" میگفتند که این بار "ته" گفته اند؟! حتی اگر تنها برخورد مردم با باصطلاح انتخابات رژیم را ملاک قرار دهیم (یعنی همه مبارزات و اعتراضات دلاورانه آنان از ترکمن صحرا و کردستان گرفته تا مشهد و اسلام شهر که در طی آنها به باشکوهترین وجهی در مقابل رژیم ایستاده و به نفی کلیت نظام پرداختند را نادیده بگیریم) خواهیم دید که توده ها همواره با عدم شرکت در آن "انتخابات" و یا ایراز

معیار درستی و نادرستی یک عمل یا حرکت الزاما آن چیزی نیست که مردم انجام داده اند بلکه او خود باید از خلال تحلیل دقیق و مشخص شرایط و اوضاع و احوال حکم به صحت یا سقم آن بدهد. به عبارت دیگر هیچ عملکردی به صرف اینکه از طرف توده ها، خلق، مردم صورت گرفته است بخودی خود نمیتواند عملکرد درستی باشد. توده ها نیز ممکن است دچار اشتباه شوند.**

حال برخورد راه کارگر را در این زمینه مورد توجه قرار دهیم. راه کارگر که پیش از "انتخابات" با دلایل ظاهر محکم از قالبی بودن آن انتخابات صحبت میکرد و شعار تحریم انتخابات را سر داده و "قاطعانه" از مردم میخواست که در آن شرکت نکنند پس از شنیدن ادعاهای پرهیاهوی رژیم مبنی بر شرکت ۲۹ میلیون نفر در انتخابات و رله "پرهیجان" این خبر توسط مبلغین امپریالیسم و رسانه های غربی، بدون اینکه خم به ابرو آورد که پیشتر چه گفته بود و بر مبنای کدام تحلیل شعار تحریم انتخابات را داده بود هیجان زده نه فقط شرکت در آن "انتخابات" را مورد تأیید قرار داد بلکه به تملق گویی از شرکت کنندگان (بواقع چیزی بیشتر از دنباله روی) پرداخته و شعف و خوشحالی خود را از شرکت "مردم" در انتخابات بیان نمود. راه کارگر نوشت: "ما میخواستیم شما با تحریم انتخابات اعتراض و عدم اعتمادتان را به رژیم حاکم بیان کنید. شما با شرکت بی سابقه تان در انتخابات همین کار را با چنان صراحتی انجام داده اید که احتمالاً در کمترین تحریمی امکان پذیر بود" و به این ترتیب نشان داد که گله مندیست که چرا به شعار تحریم او توجه نشده است. رای

** در فهم این نکته تجربه ۹ ژانویه در روسیه مثال معروفی در بین کمونیستهاست. آنجا که کارگران و توده های رنجبیده فریب کشیش گاپون را خورده و برای تظلم خواهی و تحقق خواستهای برحق چندی به سوی کاخ تزار به راه افتادند، در آنجا بلشویکها نه اینکه به دنباله روی از توده ها بپردازند، بلکه وظیفه خود را توضیح دلایل خطا بودن آن حرکت به توده ها قرار دادند. البته باید توجه داشت که این تنها یک مثال در رابطه با برخورد به عملکردهای توده هاست و الا قصد به هیچوجه شبیه سازی شرکت مردم در انتخابات با تجربه ۹ ژانویه نیست. در جامعه ای که دیکتاتوری امپریالیستی بر آن حاکم است، عملکرد مکانیسمهای مختلفی میتواند باعث کشانده شدن مردم به پای صندوقهای رای گردد بدون آنکه حقیقتاً خواست و اراده واقعی آنها آنرا طلبیده باشند.

دهندگان کار "خیری" انجام داده اند و راه کارگر نیز به آنها میگوید چه باکا! "در کار خیر حاجت به استخاره نیست". در بررسی خود این جملات می بینیم که راه کارگر از خلال آنها در صدد توجیه و ماست مالی کردن موضع قبلی خود در رابطه با "انتخابات" اخیر برآمده است و اینطور جلوه داده شده که گویا هم کسانی که در انتخابات اخیر شرکت کردند و هم آنهایی که کمافی السابقی آنها را تحریم نمودند، هر دو یک عمل را انجام داده اند. اعتراض و ابراز عدم اعتماد خود به رژیم.

با توجه به گستردگی طیف رای دهندگان به خاتمی در درجه اول باید گفت که عملکرد همه این طیف را نمیتوان در مقوله "اعتراض و ابراز عدم اعتماد خود به رژیم" جمع نمود. صرف نظر از قشری از طبقه سرمایه دار که خاتمی بیانگر خواستهای آنها بود و هم از این رو آنان آگاهانه به او رای دادند، در میان مردم کسانی به قصد اعتراض به سیاستهای جناح حاکم و طرد ناطق نوری رای خود را به صندوقها انداختند. کسانی تصور میکردند که در آن "انتخابات" حق انتخاب بین بد و بدتر را دارا میباشند. در نتیجه به قصد انتخاب "بد" در آن شرکت کردند. کسانی به خاتمی توهم داشتند و کسانی هم بودند که چون به دلایلی خارج از خواست و اراده خود در انتخابات شرکت کرده بودند در فضای تبلیغاتی موجود رای خود را به خاتمی دادند. در هر حال یک موضوع در میان بخش بزرگی از رای دهندگان به خاتمی روشن بود و آن اینکه علیرغم شرکتشان در "انتخابات" هنوز نسبت به این امر که آیا رای آنها به واقع به حساب خواهد آمد یا نه بدبین و بی اعتماد بودند. به عبارت دیگر اگر چه تبلیغات و بازار گرمی برای انتخابات موجود توانسته بود آنها را به "صحنه" بکشاند ولی آنها در عین حال بی اعتمادی خود به رژیم را نیز ابراز میداشتند. از میان این طیف گسترده این واقعیتی است که به هر حال طیفی در ضدیت و مخالفت با سیاستها و عملکردهای جناح حاکم میخواستند با رای خود باعث انتخاب کسی به مقام ریاست جمهوری گردند که اگر چه خود شناخت چندانی از او نداشتند ولی می شنیدند که گویا دارای برنامه های متفاوت تر از جناح حاکم میباشد. این تفکر و عملکرد است که راه کارگر به

** منظور فضایی است که برای کشاندن مردم به سوی صندوقهای رای و ظاهراً به نفع ناطق نوری درست شده بود.

دنباله روی از آن پرداخته و آنها را امر "خیری" مینامد که گویا حتی بر تحریم هم رحمان داشته است. بنابراین بنایی که بلافاصله پس از انتخابات در ذهن راه کارگر ساخته شد (با توجه به اینکه در رابطه با نتیجه "انتخابات" و شرکت عده ای از "مردم" در آن که در تبلیغات امپریالیستی اگر اندیسمان شده بود، احساس میکرد حسابی غافلگیر شده است) این بود که خاتمی گویا حقیقتاً با رای مردم به پست ریاست جمهوری رسید و به قول راه کارگر ورود مردم به صحنه "انتخابات" این امر را سبب گردید. با چنین فرض و تصویری، ظاهر منطقاً (۱) است که راه کارگر از عمل "خیر صحبت کند و با لحن توجیه آمیز بگوید مردم آمادگی اقدام مستقل برای مقابله با کل رژیم را ندارند!

ولی آیا واقعا رای کسانی که در "انتخابات" اخیر شرکت کردند در نتیجه این "انتخابات" تأثیر داشته است؟ آیا خاتمی واقعا بنابه رای مردم بر سرکار آمد؟ با هر باصطلاح تحلیل و یا تصویری که به این سوالات پاسخ مثبت داده شود یک واقعیت انکار ناپذیر در رژیم جمهوری اسلامی مورد انکار و بی توجهی قرار گرفته است و آن اینکه در ایران تحت سیطره رژیم جمهوری اسلامی برای اینکه این یا آن نماینده بورژوازی به پست حکومتی برگزیده شود میزان رای مردم نیست. بواقع هیچ آخوندی، هیچ بوروکراتی هیچیک از جناحهای حکومتی، هیچیک از سردمداران و گردانندگان رژیم برای اشغال مقامی در حکومت ارزشی به رای مردم قابل نیستند و احتیاجی نیز به آن ندارند. اگر در دمکراسی های بورژوازی هر از چند سال یکبار به مردم امکان داده میشود که نمایندگان از میان طبقه ستمگر انتخاب کنند و به قول مارکس تصمیم گرفته میشود که کدامیک از اعضای طبقه حاکمه به عنوان نماینده مردم آنها را سرکوب و لگدمال نماید، در جامعه فعلی ایران در نظامی که دیکتاتوری جزء لاینفک آن میباشد، حتی همین حد از دمکراسی نیز وجود ندارد و این مردم نیستند که تعیین میکنند کدامیک از مرتجعین و مزدوران طبقه حاکم باید زمام امور را به دست گیرد. اینها واقعاتی است که مضحکه انتخاباتی اخیر هر چند هم در ذهن راه کارگر "زمین لرزه" البته از نوع اجتماعی اش حساب آید قادر به تغییر آنها نبوده و نمیتوانسته است باشد.

چرا واقعیت جز این نیست، ببینید آنها صراحتاً چه میگویند:

"از این پس انتخابات میتواند دیگر نه منشاء "برکت" و "مشروعیت" بلکه منشاء "شر" و سرنگونی باشد. از کجا معلوم که مردم در طی یک انتخابات دیگر با جا به جا کردن حربه خود از این دوش به آن دوش، در یک حرکت غافلگیرانه مثلاً به انتخاب کاندید مستقل و دلبخواه خود مبادرت نورزند؟" (از مقاله انتخابات: لرزه بر اندام ولایت فقیه - تاکید از ماست)

تصویر رمانتیک و زیبایی است. مردم ابتدا با شرکت در "انتخابات" ریاست جمهوری، جناح حاکم در رژیم را غافلگیر کردند و حال با کمک سازمان های سیاسی نظیر راه کارگر به این "آگاهی" دست می یابند که یا رای دادن به یکی از "هواداران" ولایت فقیه میشود و میتوان اراده خود را به رژیم تحمیل نمود و همه برنامه ها و کاسه کوزه گردانندگان اصلی رژیم را به هم زد. خوب به تبع از این تصویر خیالی چرا راه کارگر محق نباشد که مردم را به شرکت در نمایشات انتخاباتی آینده رژیم شجیع نماید. آخر آنها گویا در این پروسه فرصت خواهند یافت با جابجا کردن حربه خود از این "دوش به آن دوش" یک بار دیگر رژیم را غافلگیر نموده و این بار کاندید مستقل و دلبخواه خود را انتخاب نمایند.

براستی که مبلغین رژیم خود هرگز نمیتوانستند به چنین استادی مشوق مردم برای شرکت در مضحکه های انتخاباتی آینده باشند. فقط بگذارید از راه کارگر بخواهیم با تصویر خیالی و رمانتیک دیگری مشکل "شورای نگهبان" را هم برای مردم حل کند تا مبادا کاندید مستقل و دلبخواه آنان در صافی شورای نگهبان گیر کند!!

اما در مورد این سوال که چطور شد مضحکه انتخاباتی اخیر مورد توجه "مردم" قرار گرفت و برخلاف "انتخابات" های سابق که همواره مورد بی اعتنایی بود این بار عده ای به قصد طرد کاندیدای جناح حاکم در آن شرکت نمودند، راه کارگر به وجود شرایط خاص اشاره میکند که "بدون وجود آنها وقوع حرکتی چنین گسترده میسر نبود." مینویسند: "مهمترین این شرایط را باید در فلج شدن جناح حاکم در اقدام به تقلب و نیز سایر اقدامات پیش گیرنده از وقوع "قاجعه" از یک

انداخته است. بله گویا فرق چندانی نیست هدف در یکی از آنها نابودی کل نظام سرمایه داری وابسته در ایران بود که شاه بر سر آن قرار داشت و دیگری در چهارچوب بساطی که رژیم خود گسترده بود دادن رای "به یکی دیگر از هواداران ولایت فقیه" هدف "جلوگیری از پیشروی های جناح حاکم" را دنبال میکرد. راه کارگر چنان شباهتی بین این دو عملکرد می بیند که با دیدن یکی به یاد دیگری می افتد، از نظر او انجام این حرکت دومی همانند حرکت اول جایز است یعنی برای اینکه بتوان جلوی پیشرویهای جناح حاکم را گرفت توده ها باید در انتخابات رژیم شرکت کنند. منتها (در اینجا پند راه کارگر را نقل میکنیم) میبایست به جای آنچه نفی میشود چیز درستی گذاشت. مثلاً در انتخابات اخیر توده ها میبایست نام "کاندید مستقل و دلخواه" خود را به صندوق می انداختند!! (لابد نام یکی از نخبگان راه کارگر را!)

به این ترتیب از یک طرف باور به تبلیغات گزاف دشمنان توده ها و رقم هایی که از شرکت مردم در نمایش انتخاباتی ریاست جمهوری اخیر ارائه میدهند و از طرف دیگر طبیعت سازشکارانه راه کارگر که در اینجا به صورت دنباله روی از عملکرد و حرکت بخشی از اتحاد جامعه خود را نشان میدهد دست به دست هم داده و چنان وضعی برای راه کارگر بوجود آورده است که هم قیام بهمین در ذهنش زنده شده و هم میبیند (البته در عالم خیال) که "کاخها و حاکمیت طبقه سیاسی حاکم دستخوش تکانهای بزرگ شده!"

آیا بهتر از این میشود خاک به چشم مردم پاشید و سد راه رشد آگاهی آنان گردید؟ فرض کنیم که واقعا رقم اعلام شده از طرف وزارت کشور رژیم مبنی بر شرکت ۲۹ میلیون نفر در انتخابات صحیح باشد. با قبول این فرض حالا مگر جز این اتفاق افتاده است که به جای فلان مزدور رژیم، یک مزدور دیگر یا به قول شما "یکی دیگر از هواداران ولایت فقیه" مقام ریاست جمهوری را در ایران "اسلامی" عهده دار شده است؟! پس این دیگر چه چه و به به گویی لازم ندارد و اصلاً این چگونه میتواند کاخها و حاکمیت طبقه سیاسی حاکم را دستخوش تکانهای بزرگ بنماید؟ آیا راه کارگر با این تبلیغات گزاف موندانه مردم را به شرکت در مضحکه های انتخاباتی آینده رژیم دعوت نمیکند؟!

واقعیت این است که خاتمی را توده ها انتخاب نکردند. نه آن رقمی که در رابطه با شرکت مردم در "انتخابات" اخیر ارائه میشود رقم درستی است و نه دلیل یا دلایل عینی و درستی موید آنند که این بار در اثر معجزه یا زمین لرزه ای سیستم انتخاباتی در ایران تغییر یافته و حاکمین مرتجع جمهوری اسلامی توده های مردم را انتخاب کننده خود قرار داده اند. حتی اگر از استثناء بر قاعده هم صحبت شود باز کسی نمیتواند نشان دهد که چرا این بار مثلاً جناح حاکم چه در قبل و چه در جریان انتخابات دست به حرکتی برای خنثی کردن باصطلاح خواست توده ها (منظور کسانی که به نفع خاتمی رای دادند) نزد و طلسم و مات شده منتظر نشست که ببیند مردم به چه کسی رای میدهند تا از آن تبعیت کنند!! بر عکس با پس زدن ظواهر امر همه شواهد بیانگر آنند که "انتخابات" ریاست جمهوری اخیر ماهیتاً و در اساس هیچ فرقی با دیگر مضحکه های انتخاباتی رژیم نداشت تنها این بار در جهت فریب و تحمیل توده ها و تامین سودجویی های دیگر شدیدتر و پر حرارت تر از همیشه سعی شده بود آن باصطلاح انتخابات را بمتابیه انتخاباتی دمکراتیک در حد انتخابات کشورهای غربی جلوه دهند. به این دلیل هم بود که دست اندرکاران برای کشاندن مردم به صحنه این "انتخابات" تا آنجا که میتوانند نیرو و انرژی مصرف نمودند. بر اساس این واقعیات انتخابات ریاست جمهوری اخیر نیز میبایست مورد تحریم قرار گیرد.

اما برای راه کارگر مساله از این قرار نیست. در اعلامیه خطاب به "مردم و زحمتکشان، زنان و جوانان" با لحن بسیار تملق آمیزی نسبت به کسانی که در "انتخابات" شرکت کرده و به خاتمی رای داده اند مینویسند: "این حرکت عظیم شما انقلاب بهمین را بیاد می آورد." در مقاله "انتخابات: لرزه بر اندام ولایت فقیه" هم معلوم میشود که از نظر راه کارگر حادثه انتخابات اخیر (بدلیل شرکت مردم در آن) از نوع آن زمین لرزه هایی بوده که "کاخها و حاکمیت طبقه سیاسی حاکم را دستخوش تکانهای بزرگ کرده و میکند"

چه به به و چه چه گویایی! عظمت کار کسانی که نام خاتمی را روی ورقه های رای نوشته و در صندوقها انداختند، راه کارگر را به یاد توده های انقلابی که قیام خونین ۲۲-۲۱ بهمین را انجام دادند

سو (نتوانستن) و برانگیختگی توده های مردم بر علیه جناح حاکم از دیگر سو (نخواستن) دانست. "ولی در همینجا باید پرسید چطور شد که جناح حاکم قبل از ورود مردم به صحنه دست به هیچ اقدامی نزد تا از وقوع "فاجعه" جلوگیری نماید؟ راه کارگر به سادگی مطرح میکند که "هشدار مجاهدین انقلاب اسلامی و نیز افشاگری و هشدار رفسنجانی نسبت به تقلب نقش مهمی در بازدارندگی جناح حاکم از تقلب و اقدامات دیگر داشت" ولی مگر از آنگونه "هشدارها" و "افشاگریها" در هیچ انتخاباتی سر داده نشده بود. تا کنون در هر مضحکه انتخاباتی جناح یا جناحهای مغلوب همواره چنین مسایلی را مورد بحث و جدل خود قرار داده اند. همواره هشدار داده شده. همواره افشاگری صورت گرفته. در نتیجه این فاکت قابل قبولی نیست که بتوان روی آن تامل نمود. اگر جناح حاکم برای جلوگیری از آنچه راه کارگر آن را "فاجعه" میخواند به اقدامی دست نزده است باید هم در اصالت آن باصطلاح "فاجعه" تردید نمود و هم با دور انداختن تصورات کودکانه و در عین حال غیر واقعی و غیر منطقی از این قبیل که گویا هشدار و تهدید به افشاگری باعث پا پس کشیدن و خلع سلاح طرف مقابل شده است، بدنبال دلایل واقعی این امر گشت. در رابطه با برانگیختگی "مردم" نیز که راه کارگر آن را بر زمینه نارضایتی عمومی توده ها ناشی از "اقدامات

درک حساسیت اوضاع و دامن زدن به برانگیختگی مردم به نمایش گذاشتند" با صحنه گذاشتن بر خرفتی، بلاهت، کودنی و نادانی یکایک مزدوران دست اندرکار رژیم باید دانست که صرفا با خصوصیات و کاراکترهای شخصی مزدوران حکومتی نمیتوان سیاستها و عملکردهای رژیم را توضیح داد؟ ولی اگر مینا را منافع و مصالحی بدانیم که در این یا آن سیاست و عملکرد نهفته است آنگاه می بینیم که هیچ فاکتی در دست نیست که نشان دهد جناح قدرتمند در رژیم مخالف کشاندن مردم به صحنه انتخابات و به پای صندوق های رای بود؛ و اگر اینکار را اتفاقا باصرف انرژی هرچه بیشتری انجام داد باید بر این امر بیاندیشیم که رژیم از برانگیخته کردن مردم و از اقدامات تحریک آمیز خود هدفهای سیاسی معینی را تعقیب می نمود.

اساسا یکی از وجوهی که انتخابات اخیر را از دیگر انتخابات رژیم متمایز میکرد، تبلیغات بسیار گسترده ای بود که هم جناح حاکم و هم دیگران در مورد آن براه انداختند. نه فقط رادیو تلویزیون و دیگر رسانه های گروهی در ایران در رابطه با این انتخابات بسیج شده بودند بلکه رادیوهای خارجی نیز (رادیوهایی که به زبان فارسی برای ایران برنامه پخش میکنند) منازعات هرچه بیشتری را به پخش اخبار مربوط به این "انتخابات" و بحث در مورد آن اختصاص داده

با صحنه گذاشتن بر خرفتی، بلاهت، کودنی و نادانی یکایک مزدوران دست اندرکار رژیم باید دانست که صرفا با خصوصیات و کاراکترهای شخصی مزدوران حکومتی نمیتوان سیاستها و عملکردهای رژیم را توضیح داد؟ ولی اگر مینا را منافع و مصالحی بدانیم که در این یا آن سیاست و عملکرد نهفته است آنگاه می بینیم که هیچ فاکتی در دست نیست که نشان دهد جناح قدرتمند در رژیم مخالف کشاندن مردم به صحنه انتخابات و به پای صندوق های رای بود؛ و اگر اینکار را اتفاقا باصرف انرژی هرچه بیشتری انجام داد باید بر این امر بیاندیشیم که رژیم از برانگیخته کردن مردم و از اقدامات تحریک آمیز خود هدفهای سیاسی معینی را تعقیب می نمود.

تحریک آمیز چندی میداند که "آتم در طی چند هفته پیش از انتخابات از جانب جناح حاکم به عمل آمد" عین همین سوال مطرح است. دلیل اقدامات تحریک آمیز

جناح حاکم در رابطه با این انتخابات چه بود؟ راه کارگر کمافی السابق با ساده اندیشی ناشی از دید طبقاتی خود آن را به بلاهت و نادانی حکام وقت نسبت میدهد* و میگوید: "جناح حاکم بویژه با نزدیکتر شدن موعد برگزاری انتخابات به نحو شگفت انگیزی خرفتی و بلاهت خود را در عدم

* ۱۸ سال است که اینان سیاست های ضدانقلابی سردمداران مکار رژیم را به بلاهت و نادانی آنها نسبت میدهند و ۱۸ سال است که هر بار معلوم میشود خود اینان به حد کافی بصیرت و دانایی نداشته اند که مفهوم واقعی آن سیاست ها را دریابند.

وجود داشت (امری که نمیتوانست از نقطه نظر توده ها پوئن مثبتی برای وی شمرده شود). در جریان باصطلاح مبارزات انتخاباتی نیز نه تبلیغات جناح حاکم بر علیه خاتمی و نه اقدامات او باشان بر علیه او تا آنجا که به جلب توجه و نظر توده ها مربوط بود هیچک نمیتوانست به ضرر خاتمی تمام شود. برعکس هرچه حملات جناح حاکم بر علیه خاتمی تند و تیزتر جریان می یافت وی هرچه بیشتر بعنوان فردی مخالف سیاستهای تا کنونی رژیم جلوه می نمود و در نتیجه بیشتر این امکان را می یافت که مورد توجه توده ها قرار گیرد. آیا فهم چنین واقعیتی برای جناح حاکم که با همه بلاهت و نادانیش به هر حال قدرت فائقه را در جمهوری اسلامی بدست دارد امر مشکلی بود؟ به هیچوجه اینطور نیست. همه گردانندگان رژیم نه فقط از طریق "ساواما"ی جمهوری اسلامی بلکه از طرق مختلف دیگر دائما در جریان تفکرات و نظرات عمومی مردم نسبت به خود قرار دارند و اتفاقا کاملا از درجه نفرت و انزجار توده ای نسبت به خود آگاهند. بنابراین وقتی شورای نگهبان در مقابل ناطق نوری چهره ناشناخته ای با پشتوانه تبلیغات ضد یا مخالف سیاستهای تا کنونی رژیم قرار میداد، این امر برای وی ناروشن نبود که در صورت شرکت توده ها در انتخابات و در صورتیکه قرار به انتخاب رئیس جمهور از طرف مردم باشد آنها بین بد و

بدر، بدیهتا خاتمی - که در مقابل ناطق نوری از تامین "آزادیهای مدنی"، توجه به جوانان و از لزوم شرکت زنان در حوزه های سیاسی و اجتماعی سخن میگفت - را انتخاب خواهند کرد.

بر این اساس سوال واقعی این است که چرا جناح حاکم علیرغم همه آگاهی نسبت به نظرات و روحیات مردم گذاشت کار به جایی برسد که بزعم راه کارگر نه قادر به تقلب باشد و نه توانا برای اقدامات پیش گیرنده دیگر؟! راه کارگر پاسخ میدهد که: "این بار برخلاف موارد مشابه، آنها [توده ها] با شرکت فعال خود همه را غافلگیر ساخته و البته بیش از همه خود جناح حاکم را!"

اگر از غافلگیر شدن صحبت کنیم این بواقع خود راه کارگر و امثالهم میباشند که پس از شنیدن

بودند. در رابطه با مضمون تبلیغات انتخاباتی هم باید توجه داشت که شورای نگهبان از همان آغاز، کاندیداتوری چهار فرد را مورد تأیید قرار داد. از میان آن چهار نفر تبلیغات عمدتاً روی دو فرد متمرکز گردید که حداقل در زمینه اجتماعی - فرهنگی مبلغ یا بیان کننده دو برنامه کاملاً متفاوتی بودند. یکی از آنان ناطق نوری بود که بمثابه کاندید شناخته شده حکومتی از همان ابتدا مهر نفرت و انزجار توده ها را با خود داشت. اما نفر دوم کسی بود که نه فقط چهره اش برای مردم چندان شناخته شده نبود بلکه در پرونده اش یک مورد استعفا از مقام بدلیل فشارهای جناح حاکم نیز

تبلیغات پر هیاهو حول این "انتخابات" احساس غافلگیر شدن میکنند. والا جناح حاکم همانطور که اشاره شد به دلیل وقوف خود به نظرات و روحیات مردم از یک طرف و برخورداری از همه وسایل لازم برای اعمال دیکتاتوری از طرف دیگر در صورتیکه شرکت "مردم" در انتخابات را به ضرر خود تشخیص میداد براحتی از آن جلوگیری به عمل می آورد. در نتیجه نمیتوان از غافلگیر شدن جناح حاکم صحبت کرد. اما در مورد باصطلاح شرکت فعال توده ها در "انتخابات" که راه کارگر آنها به عنوان یک اعتراض گسترده تعبیر میکند، در شرایط سلطه خشونت بار و وحشیانه دیکتاتوری بر جامعه، توده موقعی میتواند دست به اعتراض قانونی بزند و از این طریق بخواهد بر روند رویدادها تاثیر بگذارد که حداقل شرایط لازم برای چنین امری را مهیا ببیند. توده ها خوابنا نمیشوند که یکبار به تصمیم بگیرند (آنهم در شرایطی که از حداقل تشکل مبارزاتی محرومند) از طریق شرکت در انتخابات رژیم به رژیم اعتراض کنند و به مقابله با ولایت فقیه برخیزند! این تلقی از برخورد توده ها تنها میتواند در ذهن روشنفکرانی که تنها در ذهنیات خود غرقند جا داشته باشد. "مردم" (منظور همان تعدادی است که به نفع خاتمی در انتخابات شرکت کردند) بدون آن تبلیغات گسترده که پیشتر از آن صحبت شد و بدون مشاهده فضایی که در مجموع آنها را به شرکت در انتخابات تشویق مینمود و حتی به آنها اطمینان میداد که این بار تقلبی در کار نبوده و رئیس جمهور بنابه رای مردم روی کار خواهد آمد، برای رفتن به پای صندوق های رای "بسیج" نمیشدند. این تعداد از مردم در صورتی میتوانستند به قول راه کارگر "نه"ی باشکوه" خود را به درون صندوق ها بیاندازند که فضا را برای بیان آن "نه" آماده دیده باشند. چنین شرایطی را جز خود گردانندگان جمهوری اسلامی نمیتوانستند برای "مردم" فراهم نمایند. بنابراین ورود "مردم" به صحنه انتخابات نمیتوانست برای جناح حاکم امر بعیدی باشد که به این ترتیب محاسباتش به هم بخورد. این ادعا که رژیم در مقابل ورود مردم به صحنه انتخابات غافلگیر شد ادعای نادرستی است که تنها باعث شادی مزدوران گرداننده رژیم خواهد شد.

وقتی میگوییم که "مردم" این بار بخشا به این دلیل به پای صندوق های رای رفتند که به آنها القاء شده

بود که بدین طریق میتوانند به مقابله با جناح حاکم برخیزند و یا تصور میکردند که رای شان در نتیجه انتخابات تاثیر خواهد داشت و تاکید میکنیم که خود گردانندگان رژیم سعی در بوجود آوردن چنان فضایی نمودند، این را با وقوف به تضاد بین جناحهای مختلف حکومت و آگاهی بر کشمکش ها و دعوای موجود در میان آنان مطرح میکنیم. تضاد فماین جناحهای درونی رژیم به اندازه عمیر خود جمهوری اسلامی قدمت دارد. این تضادها حتی گاه نتایج خونینی هم بدنبال داشته اند. امروز نیز تضاد در بین جناحهای مختلف به صورت دعوا و کشمکش هایی که گاه منجر به افشاگری علیه یکدیگر، حمله به سخنرانی ها و غیره میگردد، خود را بر ملا میسازد. مساله ای که در این رابطه باید به آن توجه داشت آن است که همانطور که قبلا اشاره شد در سیستم دیکتاتوری حاکم بر ایران تضاد بین جناحهای حکومتی در رجوع به آرای مردم حل و فصل نمیشود. برای این منظور تعییناتی در کل جامعه و در سیستم حکومتی ضروری است که رژیم جمهوری اسلامی و جامعه تحت سلطه دیکتاتوری حاکم بر ایران فاقد آن است. برعکس در اینجا سیستم دیکتاتوری و نظامی که رسماً مبتنی بر ولایت فقیه است اهرمهایی در اختیار حکام وقت قرار میدهد که آنان بدون آنکه نیازی برای رجوع به آرای عمومی پیدا کنند، امور خود را پیش میبرند. در ایران این عقیده فراگیر توده ها که رای مردم در انتخابات دار ای هیچ ارزشی نیست و سردمداران رژیم هرکسی را که بخواهند خود از صندوق ها بیرون میکشند، عقیده ای درست و مبتنی بر تجارب عینی مردم ایران است. اتفاقاً "انتخابات" اخیر هم علیرغم همه ظواهرش نه تنها خلاف آنرا ثابت نکرده بلکه یکبار دیگر مهر تأیید به آن زد.

آنچه در انتخابات اخیر رخ داد یک فریبکاری بزرگ بود جناح حاکم در سازش با جناحهای دیگر مقدمتا نام خاتمی را از صافی شورای نگهبان گذراند و پس از آن بدون اینکه بزعم راه کارگر اجازه دهد سیر حوادث به گونه ای پیش رود که غافلگیر شده و "تسلیم نظر و اراده مردم" گردد، با همیاری جناحهای دیگر صحنه را به گونه ای آراست که به مقاصدی که از نمایش و بسازی انتخاباتی تعقیب می نمود، دست یابد.

"اینکه رفسنجانی پس از برکناری از پست ریاست جمهوری در مقامی قرار گرفت (رئیس مجمع تشخیص

در اوضاع و احوال و شرایطی که "انتخابات" ریاست جمهوری در آن صورت گرفت، رژیم جمهوری اسلامی با دو معضل بزرگ روبرو بود. در رابطه با خارج در مقابله با آنچه در دادگاه میکنونوس بر علیه سران جنایتکار رژیم مطرح بود، با توجه به اینکه محکوم شدن سران رژیم بمثابه عاملین قتل و جنایت میکنونوس مشکلات زیادی بر سر راه ارتباط آنها با امپریالیستهای اروپایی بوجود می آورد دست اندرکاران رژیم میبایست "انتخابات" ریاست جمهوری را در جهت حل این مشکل مورد بهره برداری قرار دهند. برای این منظور لازم بود "تنور انتخابات" بیش از هر وقت دیگر گرم نگاه داشته شود. لازم بود توده هرچه بیشتری را به "صحنه" و به پای صندوقهای رای کشاند و کوشید تا رئیس جمهور را در سطح جهان منتخب توده ها جازد. در ضمن رئیس جمهور آینده خود میبایست چهره ای ظاهر معتدل داشته باشد. مخالف سیاستهای "تندروانه" مقامات پیشین جلوه کند و خاتمی بنابه ادعاهای ظاهرا فریبنده و به پشتوانه تبلیغاتی که در مورد او به عمل می آمد، پاسخگوی این نیاز رژیم بود.

در رابطه با معضل داخلی مشکل اصلی برای رژیم توده های رنج دیده ایران و مبارزات دلاورانه آنها بوده و هست. برخلاف نظر راه کارگر و امثالهم نقش توده ها در نقش انتخابات بازی در بساط رژیم نبود. توده ها نقش سترگ خود را پیش از انتخابات با رشد و گسترش هرچه بیشتر مبارزات خود ایفا نموده بودند. نه

مصلحت که به راحتی بسیاری از اهرمهای قدرت را در دست او متمرکز میسازد، عینی ترین فاکتی است که نشان میدهد جناحهای درونی حکومت علیرغم ظاهر غلاظت شداد تضادهایشان میتوانند و توانسته اند از در سازش و توافق با یکدیگر در آیند. غالب است که راه کارگر که از "نظام غیر متعارف" حاکم بر ایران صحبت میکند در شماره ۱۲۲ نشریه خود نوشته بود که جناح خامنه ای برای اینکه "این شخصیت به روی دست مانده" (منظور رفسنجانی است) را مهار کند برصند یافتن "شغلی بر طمطراق" برای رفسنجانی است به گونه ای که "بزرگی و قدرت را القاء کند، اما در همانحال نشان واقعی از آنها نداشته باشد!" ولی دوستان راه کارگر مثل اینکه قضیه اینطوری ها هم نبوده و رئیس "مجمع تشخیص مصلحت" شدن نشان واقعی از قدرت (و البته نه بزرگی) را القاء میکند که آن شخصیت حقیر به آن دست یافت.

را میداد.

چه کسی جز توده ها و مبارزات دلاورانه آنها قادر بود با زنگ زده کردن سلاحهای پیشین این دشمنان قسم خورده مردم، آنها را به چنین رجزخوانی و اداری نماید؟! توده ها نقش خود را اینچنین در باصطلاح انتخابات ریاست جمهوری اخیر ایفا نمودند. ولی نه وعده های آنچنانی و نه دیگر فریبکاری های رژیم قادر نیستند سدی در مقابل مبارزات توده ای که امروز در بسترهای کوچک و گاه بسیار تند و خشم آلود جریان دارد و فردا بیشک به سیلی بنیان کن تبدیل خواهد شد، ایجاد نماید.

سعادت - شهریور ۷۶

شد (بخصوص در صحنه آرایی چنان کوششی به عمل آمد تا تصور شود که خاتمی برخلاف خواست جناح حاکم، با رای توده ها بر سر کار آمد) موضوعی که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد موضوع و تم تبلیغاتی رژیم در انتخابات اخیر میباشد که از طریق مهره برگزیده خود یعنی خاتمی بیان شد. مهره برگزیده جمهوری اسلامی حالا دیگر با روضه خوانی، با استمداد از خدا و شریعت و غیره نبود که میخواست وجود نامبارک خود را به جامعه تحمیل نماید. این بار او از وعده های زمینی حدالمقدور معینی سخن میگفت. وعده آزادیهای مننی میداد. وعده توجه به جوانان، وعده رفع بسیاری از محدودیتها و فشارهای طاقت فرسایی که در جمهوری اسلامی به زنان وارد می آید. وعده دفاع از حقوق زنان و از این قبیل

فقط مبارزات قهرمانانه کارگران نفت بلکه مبارزات گسترده نویسندگان، شعرا و روزنامه نگاران که خود منعکس کننده مبارزات پراکنده اما مستمر توده ها در بطن جامعه است این امر را برای مزدوران جمهوری اسلامی آشکار ساخته بود که باید در انتظار انفجارهای خشم و کینه توده ای دیگری نظیر آنچه در مشهد، قزوین و تبریز و اسلام شهر رخ داد باشند. هزاران اعتراض توده ای در اشکال مختلف و همچنین سطح گسترده و بیش از حد نارضایتی عمومی این را مدام به مزدوران یادآوری کرده بود. حال این رژیم بود که میبایست از مضحکه انتخاباتی خود وسیله ای برای تقابل با توده ها و کند کردن آهنگ مبارزات آنها بسازد. جدا از همه تمهیداتی که در این انتخابات برای فریب توده ها بکار گرفته



مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

میباشد، جنبش انقلابی ما متأسفانه نه از "سندیکا" و "اتحادیه" و نه از "شورها" و "کمیته های مخفی اعتصاب" و..... اپورتونیستها هیچ تجلی و نشانی ندیده است. در حقیقت برغم تولید انبوهی از ادبیات "کارگری" در مورد چگونگی تشکل این طبقه در ایران در حداقل ۲۰ سال اخیر، حتی کارنامه یک عمل وسیع اجتماعی از سوی اپورتونیستها در این زمینه هم در دست نیست. آنچه که در این مورد ثبت شده و موجود است همانا چرخشهای نظری متعدد این نیروها با شرایط و روی آوردنشان به "مواضع جدید" و کشفیات نوین در مورد "تشکل" و "سازماندهی" پرولتاریا در ایران میباشد. بدون آنکه هیچگونه توجهی به علل و عوامل ریشه ای عقیم ماندن "طرحها" و "پروژه های" قبلی صورت گرفته باشد.* این نوشته برآن است تا ضمن بررسی مختصر گوشه ای از مناقشات و مواضع

*- برغم این فقدان توجه، در کار اکثریت مطلق اپورتونیستهای مورد اشاره یک نکته جالب وجود دارد. هنگام بررسی مواضع آنها میتوان به وضوح مشاهده کرد که تمامی آنها بویژه پس از قیام، نقطه عزیمت حرکت و حتی موجودیت خود را تهاجم به مواضع معتقدین به تئوری مبارزه مسلحانه قرار داده اند. سازمان چریکهای فدایی خلق و "مشی چریکی" بزعم آنها آن بلایی است که گویا در طول سالها به جان طبقه کارگر افتاده و مانع شکل گیری تشکلهای کارگری و "صف مستقل" آن شده است. سازماندهندگان این تهاجم فراموش میکنند که قبل از موجودیت سازمان چریکها نیز طبقه کارگر در ابعاد وسیعی از بی سازمانی و فقدان "صف مستقل" خویش رنج میرسد و اتفاقا سازمان چریکهای فدایی خلق در ضرورت پاسخ به این معضل مبارزاتی بوجود آمد و به گواه تاریخ توانست گامهای ارزنده ای در ارتقاء شور و سطح مبارزات طبقه کارگر ایران بردارد. اما گذشته از این واقعیت باید از اپورتونیستها پرسید مگر خود شما تصدیق نمیکند که بخش بزرگی از این سازمان پس از قیام با رد "مشی چریکی" به مواضع شما روی آورد و در شمار هم کیشان شما قرار گرفت؟ چگونه است که سالها پس از این تغییر "مشی" در حالیکه طبقه کارگر بزعم شما از این "بلا" رهایی یافت و کاملاً در معرض نفوذ انواع و اقسام سازمانها و جریانات قارچ مانند اپورتونیستی قرار گرفت، هیچیک از این مدعیان "دواتشه" "طبقه" نه تنها کمترین خدمتی را در جهت پیشبرد یک گام به جلوی مبارزات این طبقه انجام ندادند بلکه کوشیدند تا به وسیله خود حتی الامکان دامنه تاثیرات شگرفی هم که مبارزه چندین ساله چریکها در سطح آگاهی و جنبش کارگری ایران به جای گذارد، زائل سازند؟ اپورتونیستها برای این سوال مطمئناً پاسخ درستی ندارند. امروز اما به روشنی مشخص است که بهانه "نقد مشی چریکی" و باصطلاح تاثیر آن در عدم شکل گیری "صف مستقل" پرولتاریا در جنبش طبقه کارگر از سوی این جریانات فرصت طلب در آن زمان، در واقع اعلام تهاجم جدیدی از سوی اپورتونیسم به مواضع طبقه کارگر ما بوده و حداقل در یک دوره ضربات جبران ناپذیری را هم متوجه جنبش این طبقه نمود.

سنگ اندازی ای نیز در مقابل کوششهای معطوف به راهگشایی در این مساله خودداری نکرده اند.

این حقیقتی است که مساله نقد نظرات و مواضع اپورتونیستی در این مساله مهم انقلاب همواره برای روشنفکران مدعی دفاع از طبقه کارگر از اهمیت خاصی برخوردار بوده و میباشد. بخصوص آنکه در دوره اخیر و بویژه از زمان قیام ۵۷ تا کنون، جنبش انقلابی ما با شیوع گسترده انواع تزاها و مواضع اپورتونیستی حول مساله

از صفحه ۱

و استبداد عریان در طول دهه های متعادی جزء لاینفک حاکمیت بورژوازی وابسته بوده و به همین اعتبار- امکان ایجاد و بقای ابتدایی ترین تشکلهای مستقل توده ای و مشخصاً کارگری را با اعمال قهر و سرکوب سلب کرده، کارگران ما هیچگاه تجربه برخورداری از تشکلهای صنفی- سیاسی دائم و یا ارگانهای پایدار اعمال اراده طبقه خود را نیافته اند.

اپورتونیسم و

معضل

"تشکل توده ای کارگران"

"تشکل کارگری" و چگونگی آن مواجهه بوده است و میتوان گفت که حجم ادبیات اپورتونیستی در این زمینه سر به خروارها میزند. نسخه هایی که در این رابطه از سوی اپورتونیستها برای چگونگی سازماندهی صنفی- سیاسی طبقه کارگر ایران پیچیده شده به نسبت تعدد و قدمت حیات این جریانها از تنوع و گستردگی فراوانی برخوردار است. از "سندیکا" و "سندیکاهای مخفی" و "اتحادیه" گرفته تا "محافل کارگری" و "کمیته کارخانه" و "کمیته های مخفی اعتصاب" و بالاخره "شورها" و..... نمونه هایی از راههای پیشنهادی اپورتونیستها برای کارگران ما بوده و هستند. البته در طول سالها رهنمودهای فراوانی هم در مورد چگونگی ساختن آنها به "کارگران پیشرو" و هواداران این جریانات داده شده است. در طول این مدت همچنین مناقشات فاقد ارزش و غیراصولی هم زیر نام "مبارزه ایندولژیک" در مورد تفوق هر یک از این اشکال در بین نیروهای فوق صورت گرفته است. برغم این تا آنجا که مدارک و شواهد پس از انقلاب ۵۷- البته تا مقطعی که به هر شکل امکان یک ارتباط چشمگیر و زنده با جامعه و طبقات اجتماعی وجود داشته است - در دست

ثانیا: ضعف جنبش کمونیستی و تاثیرات نیروهای اپورتونیستی ریز و درشتی که در مقاطع مختلف با تابلوی طبقه کارگر در طول دهها سال به جای اندیشیدن به چگونگی غلبه بر این وضع و یافتن متدها و امکانات واقعی تشکل پرولتاریا با غرق شدن در خرده کاری عمدتاً مشغول به هرز بردن انرژی انقلابی طبقه کارگر و مقابله با رادیکالیسم آن بوده اند، هرچه بیشتر به دشواری این اوضاع افزوده است.

به این ترتیب در حالیکه شرایط عینی و واقعیات کنکرت تاریخی و اقتصادی - اجتماعی در جامعه تحت سلطه ما مویید آن است که در شرایط حاکمیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته امر پیروزی انقلاب و تضمین هرگونه تغییر و تحول دمکراتیک به نحو جدایی ناپذیری به مساله تشکل و اعمال رهبری طبقه کارگر بر جنبش توده ها در یک پیروسه مشخص گره خورده است، در همان حال مشخصاً در سالهای پس از قیام ۵۷ اکثریت چشمگیر جریانات و روشنفکران مدعی رهبری این طبقه نه تنها هرچه بیشتر از انجام این مهم دور افتاده اند بلکه تا آنجا که توانسته اند از هیچ

تشکلها باید "مولفه" اختناق و دیکتاتوری" را دخیل کرد. (انترناسیونال شماره ۳) همین جریان در نشریه کمونیست شماره ۲۷ (اسفند ۶۶) به "وجود کمابیش دائمی اختناق شدید سیاسی و حاکمیت رژیمهای سرکوبگر پلیسی در ایران قرن بیستم" اعتراف کرده و تصریح میکند که "تلاشهای جنبش کارگری در ایران برای متشکل شدن و متشکل ماندن همواره یا خشن ترین سرکوب پلیسی مواجهه بوده و فعالین جنبش کارگری تحت شدیدترین پیگردها قرار داشته اند." (تاکید از ماست)

منطقا تا همین جا و در طرح مساله تشکلهای کارگری در ایران، آنچه که از اعترافات فوق برای یک روشنفکر انقلابی مدافع آزادی طبقه کارگر استخراج میشود این است که جریانات فوق روشن سازند که کارگران در چنین شرایطی برای ساختن "تشکلهای کارگری" خود چگونه باید "سیاستهای سرکوبگرانه و موانع دولتی" و یا "اختناق و دیکتاتوری" را از سر راه بردارند. و یا این طبقه در مواجهه با "وجود کمابیش اختناق شدید" و حاکمیت "رژیمهای سرکوبگر پلیسی" باید چه تاکتیکی را به کار گیرد تا قادر گردد که امر تشکل توده ای پرولتاریا در سازمانهای صنفی - سیاسی اش را متحقق سازد. اما این انتظار از حکک و راه کارگر بیهوده است. آنها کاری به واقعیت های زمینی ندارند. بیابید بینیم که اتحادیه و یا شورای کارگری ایده آل این جریانات که گویا قرار است در شرایط ایران توسط طبقه کارگر به وجود آیند چه خصوصیتی دارند و چگونه ساخته میشوند.

برای این منظور ما به بحثهای راه کارگر و منجمله مقاله ای زیر نام "اتحادیه، پاسخی مناسب برای تشکل صنفی طبقاتی پرولتاریا" رجوع میکنیم. در این مقاله به نظر راه کارگر "سازماندهی اتحادیه ای جنبش اقتصادی، مناسب ترین و مستعدترین سازماندهی برای تشکل پرولتاریا در شرایط کنونی (تاکید از ماست) است. (راه کارگر مجموعه مقالات جنبش کارگری و مواضع ما، اردیبهشت ۱۳۶۵) راه کارگر با کمی چرخش ادامه میدهد "سندیکاهای مخفی و اتحادیه آنها در شرایط کنونی بهترین تشکل مقتاسب با مضمون جنبش طبقه کارگر است." و یا از نظر این جریان این "ایجاد سندیکاهای توده ای کارگری" در ایران است که "باید به خلا تشکل در

مسلمان برای روشنفکران انقلابی و یا کارگران آگاه و پیشرویی که بخوانند راه کارگر و حکک را در جریان بحثهایشان تعقیب کرده و میزان جدیت و احساس مسئولیت آنها را در مورد "سازماندهی تشکلهای توده ای طبقه کارگر" دریابند، پیش از ورود به هر بحث همه جانبه ای در این مورد این سوال پیش می آید که در شرایط ایران جایی که دیکتاتوری بورژوازی و وابسته حق کوچکترین تشکل مستقل را از طبقات ستمکش سلب کرده و با چماق زور و شکنجه و اعدام، تداوم این بی حقوقی را پاسداری میکند، راه کارگر و حکک و امثالهم چگونه و در چه پروسه ای میخواهند "اتحادیه" و یا "شورایی کارگری" را متحقق کنند. بویژه آنکه باید یادآوری کرد که در تفکر هر دو این جریانات راجع به سازماندهی طبقه کارگر در هر سطحی، این امر کاملا پذیرفته شده ای است که کارگران ایران در نظام سرمایه داری موجود، فاقد هرگونه تشکل مستقل توده ای هستند و انکار نمیشود که دیکتاتوری و اختناق و سرکوب - به همانگونه که مدافعین تئوری مبارزه مسلحانه به درستی در تجزیه و تحلیل های خود سالها قبل از موجودیت این جریانات ثابت کردند - یکی از عوامل اساسی مانع ساخته شدن این تشکلهاست.

در این رابطه به طور مثال راه کارگر اعتراف میکند که "در کشور ما طبقه کارگر هنوز فاقد تشکلهای ابتدایی صنفی - طبقاتی است یعنی در اینجا کارگران اساسا متشکل نیستند" و مهمتر از آن "عمدتا در بیرون از حیطه نفوذ سازمانهای چپ و مبارز قرار دارند" (راه کارگر مقاله نکاتی چند در مورد حیطه و احد کارگری). در توضیح این وضعیت در راه کارگر شماره ۱۳۶ میخوانیم که "فقر و فلاکت عمومی در کنار سیاستهای سرکوبگرانه و موانع دولتی مهمترین عامل در ضعف تشکل یابی کارگران محسوب میشود." (تاکید از ماست)

به همین گونه حکک نیز با اذعان به این واقعیت که "طی چندین دهه ساختن تشکلهای توده ای و کارگری یکی از مسایل مبرم جنبش کارگری ایران بوده است" اذعان میکند که برای "ایجاد" این و حکک حاضرند نه تنها بر سر تفوق "شورا" و "اتحادیه" ای که اعتراف میکنند وجود ندارد بلکه بالاتر از آن بر سر میزان "استقلال" آنها از احزاب تا دلتان بخواهد سر خود را با منازعات نامربوط و روشنفکرانه گرم کنند.

اپورتونیستها حول چگونگی تشکل و سازمانیابی توده ای طبقه کارگر این واقعیت را نشان دهد که برغم تمام ادعاهای پرطمطراق نیروهای نامبرده، آنها تا چه حد نسبت به مسایل واقعی جنبش این طبقه در ایران بیگانه هستند. و درعین حال حول خطوطی از شرایط، چگونگی و امکان تشکل طبقه کارگر در جامعه تحت سلطه ما بحث کند. برای این منظور ما به گوشه ای از بحثها و نظرات سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و حزب کمونیست کارگری ایران - از این پس به اختصار حکک - نگاهی افکنده و کوشیده ایم تا با بررسی راههای پیشنهادی این جریانات برای تشکل طبقه کارگر در ایران اولا غیر عملی بودن این "راهها" و ثانیا ماهیت اپورتونیستی منادیان اینگونه "راه حلها" در جنبش طبقه کارگر را هرچه بیشتر بنمایانیم.

شالوده نظرات راه کارگر در این مورد مقاله ای است که در نشریه شماره ۱۳۹ این سازمان زیر عنوان "در حاشیه بحث تشکل کارگری" درج شده است. در این مقاله، راه کارگر به سخنرانی یکی از گردانندگان حکک به نام فاتح شیخ الاسلام استناد میکند که در نشریه "کارگر امروز" شماره ۵۸ به چاپ رسیده است. فاتح شیخ الاسلام در سخنرانی مزبور ضمن آنکه "تشکل مستقل کارگری" را یک مقوله "جهان سومی" لقب داده، در زمینه سازمانیابی توده ای کارگران بالاخره نتیجه گرفته که شکل "اتحادیه ها" به بن بست خورده و در یک کلام از "تشکل شورایی" طبقه کارگر دفاع میکند. در جواب به این مواضع است که راه کارگر ضمن "تقد" حکک سرانجام با اشاره به اینکه در غالب "۲۰۰ سال گذشته"، "اتحادیه غلبه داشته و شورا فقط در مقاطعی بوجود آمده" در مورد تفوق شکل سازماندهی اتحادیه ای بر شورایی و اثبات لزوم "استقلال اتحادیه ها از احزاب" به سخن سرایی می پردازد.

* مضحک اینجاست که راه کارگر و حکک در شرایطی مشغول زورآزمایی بر سر اثبات حقیقت "شورا" بر "اتحادیه" و بالعکس میباشند که هر دو تاکید میکنند اصولا در ایران خود نفس مساله وجود هرگونه تشکل کارگری زیر علامت سوال است. در این زمینه راه کارگر حتی حاضر است که با "عزت نفس" اعلام کند که "اصولا در ایران تشکل کارگری مهمی وجود ندارد". اما برای راه کارگر این حقیقت فقط یک عبارت پردازی صرف است. اگر مارکسیسم می آموزد که یافشاری و اصرار برای حل مسایلی که هنوز زمینه حل آنها پدیدار نشده منجر به انلاف و هز رفتن انرژی انقلابی میگردد، اما راه کارگر

میان طبقه کارگر پایان دهد. (راه کارگر: تجربه ای از جنبش طبقه کارگر اسپانیا در دوره فرانکو)

هنگامی که راه کارگر از "سازماندهی اتحادیه ای" و یا "سندیکاهای مخفی و اتحادیه آنها" در شرایط کنونی "به عنوان "مستعدترین" و "مناسبترین" و یا "بهترین تشکل" متناسب با مضمون "جنبش طبقه کارگر ایران صحبت میکند، قاعدتا باید این کار را بر بستر یک تحلیل واقعی از میزان استعداد و مضمون جنبش طبقه کارگر در شرایط کنونی انجام داده باشد. منطقاً باید اینگونه استنتاج کرد که شرایط عینی جنبش طبقه کارگر در درجه آگاهی و سطح مبارزات آن و یا به زبان خود راه کارگر "عینیت مبارزه کارگران" در ایران در "شرایط کنونی" ضرورت سازماندهی اتحادیه ای و سندیکای مخفی و اتحادیه آنها را ایجاب کرده و بالطبع نیروی چشمگیر مادی ای را با شعار مشخص اتحادیه به میدان آورده است. و به این مفهوم در جنبش طبقه کارگر ایران در "شرایط کنونی" تمایل و امکان تولد اتحادیه های کارگری حداقل به یک تمایل و گرایش قدرتمند مادی بدل گشته و راه کارگر هم با بررسی همین واقعیت یعنی تمایل و تکامل خود مبارزات کارگری است که "سازماندهی اتحادیه ای" را "بهترین شکل" و "متناسب با مضمون" جنبش طبقه کارگر در "شرایط کنونی" میخواند. اما انتظار چنین برخورد مسئولانه ای از راه کارگر بیهوده است. در هیچ کجای "تحلیلهای" راه کارگر ما با جوابی که با استناد به نشانه های مشخص، چنین واقعیتی را توضیح داده باشد روبرو نیستیم. در واقع راه کارگر نه یک تحلیل مارکسیستی و علمی از شرایط اقتصادی- اجتماعی جامعه تحت سلطه ما و اوضاع مشخص جنبش طبقه کارگر بدست میدهد و نه اصولاً میتواند در زندگی واقعی نشان دهد که سطح موجود و واقعیت جنبش خودبخودی طبقه کارگر در ایران نیروی مادی قدرتمند و متشکلی را با خواست مشخص اتحادیه به عرصه نبرد کشانده است.

در نتیجه راه کارگر به سیاق همیشه در عرصه کلیات و بدیهیات میدان داری میکند. او خطوط زیادی را درباب "اهمیت اتحادیه ها در جنبش کمونیستی و تشکل مستقل پرولتاریا" سیاه میکند و در این راه تمام سواد ملانقطی خود از مارکسیسم را به کار میگیرد. از "مارکس و انگلس" فاکت می آورد که "اتحادیه ها مدرسه همبستگی و

مدرسه انقلاب هستند" راجع به "اتحادیه بمثابه ارگان متحد کننده طبقه کارگر و ارگانی که وسیعترین توده های کارگر را بمثابه کارگر در خود متشکل میسازد" دلاسخن میدهد و از اینکه "اتحادیه یک نهاد طبقاتی دستجمعی است که کارگران هویت صنفی - اقتصادی خود را از این طریق بیان میدارند" دم میزند. راه کارگر درباب "اهمیت اتحادیه" ها هشدار میدهد که "کارگران بدون این تشکلهای حالتی متمیزه داشته و دارای هویتی ناقصند" و یا کارگران "خارج از تشکلهای نهادهای خود بی شکل و دنباله رو بوده و فاقد ابزار آگاهی و اقدام هستند". جملات داخل گیومه از مقاله اتحادیه پاسخی مناسب برای تشکل صنفی طبقاتی پرولتاریا مندرج در جزوه جنبش کارگری و مواضع ما (راه کارگر) اردیبهشت ۶۵

ما در اینجا نمیخواهیم که به بررسی چند و چون قلم فرسایی هایی کلی راه کارگر درباب اهمیت و نقش اتحادیه ها بپردازیم. تنها به ذکر این نکته اکتفا میکنیم که کلیات مزبور چیزی فراتر از تکرار بریده بریده سخنان مارکس و انگلس - که بیش از یک قرن پیش درباره اتحادیه ها و نقش آنها در حیات اقتصادی سیاسی طبقه کارگر در نظام بورژوایی تئوریزه شده- نمیباشند. در عوض برای پیشبرد بحث ما نیز فرض میکنیم که تمامی مخاطبان راه کارگر با گفته های او درباب اهمیت اتحادیه ها به طور کلی موافق باشند. انتظاری که در این مرحله به طور منطقی برای اینگونه مخاطبان مطرح میشود عبارت از این است که راه کارگری که ظاهراً معضل تشکل توده ای کارگران را به این شیوه و تا اینجا به صورت "تئوریک" حل نموده به لحاظ عملی نیز در راه ساختن اتحادیه هایی ببیند که مارکس و انگلس از آنها سخن گفته اند و قرار است تا "وسیعترین توده های کارگر را بمثابه کارگر در خود متشکل سازند" و بمثابه "پایگاه توده ای و سازمانیافته حزب عمل کنند" (همانجا) اتحادیه هایی که در ضمن به گفته راه کارگر "مناسبترین و مستعدترین سازماندهی برای تشکل پرولتاریا در شرایط کنونی" میباشدند.

*** تازه به قول راه کارگر منافع و ضرورت امر ساختن تشکلهای سراسری کارگران و به طور مشخص اتحادیه ها در ایران یک ویژگی "مضاعف" نیز به خود میگیرد و آن اینکه بدلیل "زمینه های مناسب برای پیدایش دولتها و رژیمهای خودکامه و استبدادی"، "وجود جنبش تشکلهای سراسری و قدرتمند پرولتاریا برای دمکراتیزه کردن حیات اجتماعی اهمیت مضاعف میباشد." (راه کارگر مقاله اتحادیه پاسخی مناسب....)*

اینجاست که اولین چرخش بزرگ راه کارگر در بحث مربوط به سازماندهی تشکل توده ای کارگران در ایران آشکار میشود. چرا که راه کارگر باید حداقل نشان دهد که میخواهد به آنچه که گفته است در شرایط شخص جامعه تحت سلطه ما عمل کند. اما هنگامی که امر ساختن اتحادیه های مورد استناد راه کارگر برآستی در دستور کار قرار میگیرد و ضرورت انجام پراتیک مشخص برای تحقق آن تئوریها پیش می آید، ناگهان راه کارگر در مقاله نگاهی به شعار "اعتصاب عمومی سیاسی و کمیته های مخفی اعتصاب سراسیمه فغان به آسمان میبرد که "چنین اتحادیه هایی حتی برای یک لحظه در جامعه ما دوام نخواهند آورد" (راه کارگر: مقاله نگاهی به شعار اعتصاب عمومی سیاسی و کمیته های مخفی اعتصاب). به این ترتیب اتحادیه بمثابه ارگان متحد کننده طبقه کارگر و "ارگانی که وسیعترین توده های کارگر را به مثابه کارگر در خود متشکل میسازد" و اتحادیه ای که قرار است بنابه "پایگاه توده ای و سازمانیافته حزب عمل کند" به اعتراف راه کارگر "حتی برای یک لحظه در جامعه ما دوام نخواهد آورد".

بله! اینجاست که راه کارگر مجبور میگردد به ناچار پا از "آسمان" بریده و بر روی "زمین" بایستد. دنیای "اصول" و "بدیهیات" کلی او در مورد اتحادیه ها اکنون با "هیولای" زائیده "شرایط مشخص" روبروست. این شرایط مشخص اساساً دیکتاتوری سیاه و عنان گسیخته محصول حاکمیت نظام بورژوازی و وابسته در ایران میباشد. در مصاف بالاجبار با چنین شرایط وحشتناکی است که ما از زبان راه کارگر میشنومیم که "فعالیت کارگران برای سازماندهی خویش حتی در "شکل اتحادیه همواره با مقاومت دولت و طبقه بورژوازی مواجه بوده" و یا "اینکه در تجربه چند دهسال گذشته مشاهده شده هر جنبش کوچک کارگری در هر واحد تولیدی حتی در برابر یک کارفرمای منفرد اغلب به دخالت پلیس و نیروهای سرکوب منجر شده از وجود تضاد میان نظم موجود و سازمان اتحادیه ای حکایت میکند" (مقاله نگاهی به شعار "اعتصاب عمومی سیاسی" و "کمیته های مخفی اعتصاب")

به روشنی آشکار است که به کارگرفتن این عبارات از سوی راه کارگر پس از آنهمه کلی بافی ها در مورد "اهمیت" اتحادیه های "قراگیر"

در "جنبش کمونیستی" حاصل تناقضاتی است که این جریان در کار "اتحادیه سازی" خود و در مواجهه با "شرایط مشخص" جامعه تحت سلطه ما به آن برخورد کرده است. مهمترین تناقض راه کارگر در این مرحله این است که اصولاً چگونه قرار است. اتحادیه که به واقع یک "تشکل توده ای" و "فراگیر" و "ارگان متحد کننده طبقه کارگر" بوده و منطقاً باید بیانگر اعمال اراده و خواسته‌های این طبقه در ایران باشد، در شرایط "دخالت" دائمی "پلیس و نیروهای سرکوب" و به عبارت رساتر در شرایط حاکمیت یک دیکتاتوری مطلق العنان ایجاد شود که تحمل کوچکترین تشکل مستقل کارگران و کمتر از آن حتی "جنبش‌های کوچک کارگری" در یک واحد تولیدی و در برابر یک کارفرمای منفرد" را هم ندارد؟ و یا در چه پروسه ای قرار است تا رژیمی که کارگران نفت را حتی به جرم "درخواست ابتدایی قراردادهای دستجمعی" محکوم به "جان دادن" در "زیر شکنجه سربازان گمنام امام زمان" میکند به وجود اتحادیه های کارگری و کمتر از آن حتی به تلاش و مبارزه متشکل برای ایجاد آن در جامعه امکان و یا فضا بدهد؟ (جملات داخل گیومه از مقاله "بربری و وحشیگری رهبران اسلامی" راه کارگر شمساره ۱۳۹) در مواجهه با این تناقضات راه کارگر میبایست اصولاً به بررسی آن موانعی بپردازد که "شرایط مشخص" در جامعه ما در مقابل پروسه اتحادیه سازی در ایران قرار داده و به تبع آن راهی را ارائه دهد که طبقه کارگر بتواند با اتکاء به آن براین موانع در پروسه سازمانیابی خویش فائق آید. در عوض راه کارگر "آسانترین" راه را انتخاب میکند. او به مصداق روشن حکایت معروف مردکی پا برهنه تبدیل میشود که چون پس از تهیه یک جفت کفش کوچک برای خود، آن را مناسب پاهایش نیافت، به جای یافتن کفش بزرگتر، با بلاهت تمام به فرست اره کردن پاهای خویش افتاد! بله! اگر به اعتراف راه کارگر اتحادیه در مفهوم متداول خود در شرایط جامعه ما و حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی یعنی رژیمی که "برای پاسخگویی به اعتراضات مردم به جز زندان و شکنجه و مرگ چیزی برای عرضه نداشته است" راه کارگر شماره ۱۳۹- "حتی برای یک لحظه هم" دوام نخواهد آورد؛ پس به جای پرداختن به شرایط لازم به منظور ایجاد یک اتحادیه واقعی چه راهی بهتر از آن که این جریان شروع به زدن سر و دم خود آن اتحادیه ها بکند. و اعلام نماید که دیگر در "تصور راه کارگر" در شرایط ایران

اتحادیه "یک پیکر سنگین و غول آسا" نیست. بلکه "متشکل از گروه مجری از کارگران" است که از "طریق کارگران آزموده دیگر" با "توده کارگران ناراضی و حق طلبی در ارتباط است" که "حاضرند سر مدیریت را به دیوار بکوبند" و "روال کارشان" را بر اساس "اعتماد کارگری" استوار کرده اند. (نگاهی به شعار اعتصاب عمومی سیاسی و کمیته های مخفی اعتصاب)

از اینجا به بعد به قول راه کارگر "دیگر هیچ جای نگرانی نیست" (همان منبع) به واقع هم برای نیروی اپورتونیستی نظیر راه کارگر دیگر "هیچ جای نگرانی" نباید باشد. چرا که این جریان پس از آن همه گنده گویی های کلی در باب ضرورت و "اهمیت اتحادیه های کارگری" در "جنبش کمونیستی" و "تشکل مستقل پرولتاریا" هنگامی که در مقابل "شرایط" تحت سلطگی و دیکتاتوری حاکم بر جامعه ما قرار گرفت موفق شد تا در دنیای خیالی خود اتحادیه های واقعی کارگری را بدلیل آنکه حتی "یک لحظه" هم در شرایط حکومت بلامنازع بورژوازی و وابسته "توام" نخواهد آورد از یک "پیکر سنگین و غول آسا" به "گروه مجری" از کارگران تبدیل سازد و نام آن را هم "اتحادیه مخفی" بگذارد و سرانجام عوامفریبانه چنین جلوه دهد که گویا "مساله تشکل توده ای" و "علنی" کارگران را حل کرده است. این کشف جدید هر ضرری که برای "جنبش کارگری" داشته باشد اما برای راه کارگر یک "تفع" مشخص دارد و آن اینکه راه کارگر را قادر میسازد که در پلمیک با اقلیت حول مساله تشکل کارگری به "عضوگیری" برای اتحادیه های تخیلی و بوجود نیامده خود هم پرداخته و با تختر تمام به آنها این "افتخار" را هم بدهد که "کمیته های مخفی رفقای فدایی هم میتوانند یکی از کمیته های این نوع اتحادیه باشند" (!!)

(همانجا)

این رفتار راه کارگر یادآور یکی از متدهای دیرپای اپورتونیستهای وطنی ماست. راه کارگر و تمامی جریانات هم جنس اش در مورد مسایل اساسی جنبش انقلابی و طبقه کارگر همواره عادت دارند که بخشی از کلاسیکهای مارکسیسم که تجارب عملی آنها در شرایط کاملاً متفاوت موثر بوده و به راه گشایی در امر مبارزه منجر شده را به طور مکانیکی و بریده بریده اخذ کرده و مذبحخانه تلاش و رزند تا بدون توجه به عامل شرایط مشخص همان بریده ها را در موقعیتی

کاملاً متفاوت به کار ببرند. ولی از آنجا که "واقعیات سرسخت زمینی" در جامعه ما اجازه کپی برداری مطلق همان آموزشها و اصول را نمیدهند، در نتیجه آنها دست به "تغییراتی" هم در آن اصول و یا شرایط تحقق آن میزنند و در این زمینه کاریکاتوری از آن اصول را پشتوانه اتخاذ تاکتیکهای خود مینمایند. به این ترتیب اصل و آموزش مارکسیستی مورد اشاره از مضمون تهی شده و در بهترین حالت در خدمت فریب توده ها توسط باصطلاح پیشاهنگانی نظیر راه کارگر قرار میگیرد. "اتحادیه سازی" به شیوه راه کارگر در ایران درست از چنین متدی نشات گرفته است. راه کارگر نخست با سخن سرایی راجع به اهمیت اتحادیه ها در کل و اینکه این ارگانهای تشکل توده ای چه نقش "معجزه آسایی" دارند وارد میدان میشود. سپس در مواجهه با "شرایط مشخص" خانفانه اعتراف میکند که آن اتحادیه ها حتی یک لحظه هم در شرایط جامعه تحت سلطه ما "توام" نخواهند آورد و سرانجام با تقلیل اتحادیه های "فراگیر" و "توده ای" به "گروه مجری" از کارگران، مخاطبین خود را به خلق این نهاد تخیلی دعوت میکند و اطمینان میدهد که دیگر جای "هیچ نگرانی" هم نیست.

اما برغم این رفتار اپورتونیستی، هر کارگر آگاه به شرایط جامعه ما که به فرض حاضر شده باشد تا به تئوری پردازیهای راه کارگر راجع به چگونگی ساختن "اتحادیه های فراگیر" و "توده ای" در شرایط دیکتاتوری امپریالیستی گوش کند، هنوز نباید بر فقر فکری و گرایش راه کارگر برای عوامفریبی نقطه پایان بگذارد. چرا که با وجود ایراز "اطمینان" های راه کارگر از قضا هنوز یک "نگرانی" کوچک وجود دارد. معلوم میشود که شرایطی که راه کارگر را مجبور کرد تا "اتحادیه های فراگیر" کارگری را به سطح "اتحادیه های مخفی" نوع راه کارگری نزول دهد - یعنی همان شرایط لعنتی سرکوب و دیکتاتوری ناشی از حاکمیت بورژوازی وابسته- هنوز همچون بختکی بر سر این اتحادیه های مخفی خود ساخته این جریان نیز سنگینی کرده و مانع شکل گیری آن است. مشکل اینجاست که "شرایط" نامبرده برای حتی تشکل اتحادیه های سرودم بریده ای که ظاهراً تنها متشکل از "گروه مجری" از کارگران میباشد نیز به صورت "بالفعل" آماده نیست. و این کار به قول راه کارگر در مقاله "اتحادیه پاسخی مناسب....." به یک پروسه "تدریجی" محتاج است.

اما این "تدریج کاری" راه کارگر نیز نه تنها به تسهیل شرایط برای بوجود آمدن اتحادیه کمکی نکرده، بلکه ادعاهای پر "حرارت" این جریان راجع به "اهمیت" تشکل توده ای کارگران را هرچه کم فروغ تر ساخته است. به بیان راه کارگر "در کشور ما که کارگران هیچگاه شرایط پایدار، حتی نیمه دمکراتیکی را تجربه نکرده اند و همواره فاقد تشکلهای مستقل و پایدار بوده اند، سازماندهی اتحادیه میخواید در بدترین شرایط سرکوب و در حالت زیرزمینی انجام شود" و "یا" در اینجا باید از نقطه دیگری شروع شود. در اینجا تشکیل اتحادیه با توجه به توازن نیروهای موجود عمدتاً نمیتواند نقد و بی واسطه شروع شود بلکه ما در اینجا با یک پروسه تدریجی و تکامل یابنده از نطفه ها و هسته های اتحادیه واقعی روبرو هستیم. اگر توازن نیرو، سرکوب بی مهار، فقدان تجربه کافی پرولتاریا و ضعف نیروهای کمونیست اجازه نمیدهد که عموماً در وضعیت کنونی، به صورت بالفعل اتحادیه های مستقل و مخفی بوجود آید، ولی میتوان و باید چنین این تشکلهای را بوجود آورد." (راه کارگر مقاله اتحادیه پاسخی مناسب.....)

به اینگونه به روشنی مشاهده میکنیم که این "شرایط" لعنتی در تمام مراحل کار "اتحادیه سازی" راه کارگر به شدت دست و پاگیر او شده و کار تشکل توده ای کارگران توسط این جریان در ایران راعقیم گذارده است. به "برکت" همین شرایط است که راه کارگری که از "اتحادیه های کارگری" به عنوان "مناسب ترین" پاسخ در "شرایط فعلی" به مساله "تشکل توده ای" کارگران

* زمانی راه کارگر در باصلح نقد خود از "مشی چریکی" با کبی برداری از روی دست حزب خائن توده، چریکها را آماج حمله قرار میداد که چرا به جای "سازماندهی صف مستقل کارگران" آنها را به "زیرزمینها" و "خانه های تیمی" میکشاند. صرف نظر از صحت و سقم این ادعا اما همین نیرو امروز در حالیکه در جریان "اتحادیه سازی" و "تشکل توده ای کارگران" با هزار و یک چرخش مشغول پشتک وارو زدن در آسمان است، سرانجام مجبور میشود که به خاطر "شرایط"، در سازماندهی "اتحادیه های مشکلی از گروهی از کارگران مجرب و آزموده" سر از "زیرزمینها" درآورد. از بخت بد راه کارگر اما احتمالاً همان شرایطی که "کارگران مجرب و آزموده" مورد نظر این جریان را مجبور به رفتن به "زیرزمینها" کرده است، آنها را وادار میسازد که حتی برای ایجاد و تسهیل شرایطی که منجر به بوجود آمدن تشکلهای صنفی - سیاسی طبقه کارگر در جامعه میگردد نیز اسلحه بدست گیرند.

آغاز کرده بود مجبور میشود تا سطح "اتحادیه های مخفی" متشکل از "گروه مجربی از کارگران" و یا "سندیکاها" مخفی "عقب نشینی کند. اما این عقب نشینی که هدفش خنثی کردن "شرایط نامبرده" است هنوز گریبان راه کارگر را از این بلا خلاص نمیکند.

راه کارگر همچنان مجبور است که حتی از موضع "اتحادیه مخفی" به این دلیل که امکانات آن به خاطر "شرایط سرکوب" و حالت "زیرزمینی" و یا "سرکوب بی مهار" به صورت "بالفعل" آماده نیست به سطح "هسته ها"، "نطفه ها" و یا "جنین" "اتحادیه های مخفی" متشکل از صرفاً گروه مجربی از کارگران "عقب نشینی کند. او هر بار میکوشد تا این "شرایط" لعنتی تحت سلطگی جامعه ما و دیکتاتوری سیاه ناشی از آن را دور بزند تا "سازماندهی کارگری" مورد نظر خویش را از شر محدودیتهای ناشی از این شرایط خلاص کند. اما راه کارگر هرچه بیشتر در این راه کوشش میکند کمتر موفق میشود. برای اثبات این واقعیت بیانیید فعلاً کنکاش در دست کاریهایی که راه کارگر برای خلاصی از شر محدودیتهای ناشی از شرایط "ویژه" جامعه ما در مفهوم اتحادیه های "توده ای" و "قراگیر" کرده را به کنار بگذاریم و در عوض گام به گام این جریان را در این مسیر تعقیب کنیم که "پروسه تدریجی ای" که "هسته ها" یا "جنینهای اتحادیه ای" راه کارگر - که قرار است در مرحله بعدی به سطح یک "اتحادیه مخفی" متشکل از "گروه مجربی از کارگران" ارتقاء یابند - در شرایط "سرکوب" و حالت "زیرزمینی" کدام است؟ همچنین اگر به عنوان یک مارکسیست (نه از نوع راه کارگری) میبینیم که تشکل مبارزاتی و منجمله تشکل کارگری تنها در پناه ادامه کاری، قدرت بقاء، رشد و پیشبرد امر مبارزه و بسیج کارگران را دارد، ادامه کاری چنین "هسته ها" و یا "اتحادیه های مخفی" ای - به شرط بوجود آمدن - در شرایط "سرکوب" و فعالیت "زیرزمینی" یا به بیان رساتر همان شرایط دیکتاتوری سیاه بورژوازی و ایسته چگونه است؟ به بیان دیگر چشم انداز رشد "هسته ها" و یا "جنین های" اتحادیه ای راه کارگر در چارچوب نظام سرمایه داری و ایسته و به یک رژیم جلا و "تامغز استخوان ارتجاعی" (راه کارگر) برای تبدیل به یک اتحادیه واقعی کارگری چیست؟

پاسخ راه کارگر این است که اولاً "نستمایه اولیه" این "هسته ها" و یا "جنین ها" را خود "عینیت مبارزه کارگران" ارائه میدهد. اما برای خود راه کارگر هم واضح است که تنها با چسبیدن به عبارت "عینیت مبارزه کارگری" هنوز هیچکس نمیتواند مدعی حل مساله چگونگی سازماندهی توده ای پرولتاریا گردد. در نتیجه در مورد نقطه آغاز این پروسه راه کارگر ادامه میدهد: "محافل از کارگران که در مبارزات کارگری میبرخشدند و مورد اعتماد توده های کارگر قرار میگیرند" و همچنین "شایستگی خود را برای عموم کارگران در حین مبارزات روزمره اقتصادی سیاسی به ثبوت میرسانند"، "هسته ها" و "جنین های اتحادیه ای" را تشکیل میدهند. (راه کارگر: اتحادیه پاسخی مناسب به....). تا آنجا که به مساله چشم انداز این هسته ها باز میگردد، از نظر راه کارگر کافی است تا "چنین هسته هایی"، در تمام شرایط چه در اوج حرکات اعتراضی کارگران و چه پس از فروکش مقاومت، چشم انداز خود را در نظر داشته باشند". "چشم انداز تبدیل شدن به یک اتحادیه در واحد تولیدی و سپس در منطقه و یا به اتفاق رشته های تولیدی مشابه خود - و سرانجام اتحادیه سراسری کارگران" (همان منبع)

با این توصیف اگر بخواهیم پروسه ساختن اتحادیه های کارگری مدنظر راه کارگر را به عنوان "مناسب ترین شکل متناسب با مضمون جنبش طبقه کارگر در شرایط کنونی" و "پاسخی به وضع و نیاز کنونی نبرد پرولتاریا" (راه کارگر) از زبان خود این جریان به اجمال ارائه دهیم به فرمول بندی زیر میرسیم:

نخست "محافل کارگری" رهبری کننده مبارزات روزمره طبقه کارگر که "شایستگی" خود را به عموم کارگران نشان داده اند به "هسته های مخفی" کارگری بدل میشوند. اگر این هسته ها "اقتدار نسبی سازمانگرا نه ای بیابند" به "اتحادیه مخفی" تبدیل میگردند. در هر حال هسته های نامبرده "چشم انداز" خود برای "تبدیل" به اتحادیه ها را چه در زمان اوج گیری مبارزه و چه در زمان "فروکش" آن از دست نمیدهند. آنها نخست به اتحادیه یک واحد تولیدی بدل شده و سرانجام نیز به "اتحادیه سراسری کارگران" نیل می یابند. (جملات داخل گنومه به نقل از راه کارگر) در مورد تداوم و بقای اینگونه اتحادیه ها هم اگر سوالی در بین باشد راه کارگر مساله را به راحتی

شرایط هرج و مرج و شبه دموکراتیکی را باعث شده اند که ما شاهد برآیند سریع نهضت طبقه کارگر، شکوفایی و پیشروی مبارزات آن و اوج گیری تلاشش برای ایجاد اتحادیه و یا سایر تشکلهای توده ای بوده ایم. به بیان ساده برخلاف راه کارگر از نظر کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی، تصور وجود و دوام اتحادیه های کارگری در شرایط سلطه سیاه بورژوازی و وابسته و دیکتاتوری ذاتی این نظام در ایران تصویری است که لااقل تمامی شواهد تاریخی و واقعیات سیاسی جامعه ما بر آن مهر باطل زده اند. اما همانگونه که متذکر شدیم راه کارگر را به خاطر ماهیت اپورتونیستی این جریان در جنبش انقلابی ما با این حقایق کاری نیست.

بله! اگر میشد دیکتاتوری بورژوازی و وابسته، سرکوب جهانی، ساواک و زور و زندان و شکنجه را از نظام موجود حذف کرد؛ و یا اگر به شیوه راه کارگر میشد آنها را عمدتاً به عنوان عواملی که به هر رو تنها "ویژگی ای" به نام "مخفی" بودن به کار سیاسی ما میبخشند در حقیقت نادیده گرفت، آنگاه شاید میشد که بر روی کاغذ چنین اتحادیه هایی را به سیاق راه کارگر برای طبقه کارگر ایران برپاداشت. اما متأسفانه آن "ویژگی" - به زعم راه کارگر کوچک - که بر جامعه حکمفرماست یعنی همان دیکتاتوری عنان گسیخته ناشی از تسلط بورژوازی و وابسته به امپریالیسم - چه در شکل رژیم شاهنشاهی و چه در لباس جمهوری اسلامی - بنابه ماهیت خود آنچنان فضای اختناق و سرکوبی را ایجاد کرده که تاکنون امکان پایداری و مهمتر از آن رشدو بقای هرگونه تشکل مستقل توده ای و بطور اخص تشکلات توده ای طبقه کارگر را به خشن ترین وجهی سلب نموده است. به خاطر همین "ویژگی"، کوچکترین فضای باز و دموکراتیک و حداقل امکانی برای ابراز اراده آزادانه طبقه کارگر ما حتی در زمینه خواسته های ابتدایی و حقوق صنفی او وجود ندارد. در زیر سایه این "ویژگی" حتی هر حرکت کوچک ولی جدی ای فوراً به خشونت کشیده شده و نهایتاً با خشونت از سوی رژیم ضدکارگری حاکم مقهور میشود. باز هم به دلیل این "ویژگی" تمامی هم و غم دستگاه تجسس بورژوازی بویژه در محیطهای کار معطوف به کشف و سرکوب هرگونه اعتراض و حرکت کارگری بوده و با بکارگیری این شیوه و تسلط فضای رعب و خفقان ناشی از آن در جامعه است که دیکتاتوری حاکم تاکنون

مارکسیستهای واقعی و کارگران آگاه ما مساله تشکل یابی طبقه کارگر یک مساله جدی و واقعی است. آنها نه میخوانند با لفاظی های اپورتونیستی خاک به چشم طبقه کارگر بپاشند و نه میخوانند لئرزئی انقلابی او را نظیر راه کارگر به هرز بپرند. در نتیجه برای آنها مساله تجارب تاریخی این طبقه در رابطه با مساله اتحادیه ها در کشور ما یک رکن اساسی است که برای پیشرویهای آینده در نظر گرفته، جمع بندی شده و مورد استفاده قرار میگیرند. کارگران آگاه ما میدانند که تا آنجا که به مساله تجربه اتحادیه ها و سایر تشکلهای صنفی و سیاسی طبقه کارگر در ایران باز میگردد، این طبقه به جز مقاطع محدود و معینی همواره فاقد امکان و یا تجربه برخورداری از اتحادیه و یا سایر تشکلهای توده ای خود بوده است. نخستین سندیکاها و اتحادیه ها در تاریخ معاصر کشور ما در زمان حکومت دیکتاتوری رضاخان و مقارن با تصویب قانون سیاه سال ۱۳۱۰ غیرقانونی خوانده و با زور سرنیزه درهم کوبیده شدند. کارگران ایران یکبار دیگر در سالهای دهه ۱۳۲۰ و در شرایط نیمه دموکراتیک آن سالها سندیکاها و اتحادیه های کارگری را تجربه کرده و نهایتاً این تشکلات نیز با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد بر علیه دولت مصدق و بر بستر خیانت های وصف ناپذیر حزب توده نابود شدند. سقوط حکومت شاه و بوجود آمدن یک شرایط شبه دموکراتیک ناشی از قیام توده ها در بهمن ۵۷ یکبار دیگر چنان شرایطی را موجب شد که ما شاهد تشکل کارگران و برخا بوجود آمدن نوعی از شوراهای شدیم. این تشکلات کارگری نیز در عین اینکه تجربه مبارزاتی گرانبهایی در تاریخ جنبش طبقه کارگر ما به جای گذارند، خیلی زود به موازات مستحکم شدن دوباره دیکتاتوری آماج سرکوب رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی قرار گرفتند و بالاخره در جریان هجوم سیستماتیک رژیم در همان سالهای اول پس از قیام درهم شکستند. تجارب فوق به تمام روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه ما - و نه به نیروهای نظیر راه کارگر - این واقعیت را گوشزد میکند که از لحاظ تاریخی مساله وجود اتحادیه ها و تشکل مستقل طبقه کارگر در سازمانهای خویش در ایران در نخستین گام با مانع عظیمی که همان دیکتاتوری هار امپریالیستی - چه در زمان رژیم شاه و چه جمهوری اسلامی - مواجه بوده است. تنها در مقاطعی که پایه های دیکتاتوری بورژوازی و وابسته - به هر دلیل - روبه ضعف نهاده و یا وقوع جنبشهای نیرومند توده ای برای مدتی

با توسل به عباراتی نظیر "ابتکار توده ها" حل نموده است. به قول او "تنها با سازماندهی و شکوفا ساختن ابتکار توده هاست که میتوان رشد و بقای اتحادیه و سایر تشکلهای توده ای را تضمین کرد". (راه کارگر: اتحادیه پاسخی مناسب برای...)

اینکه با به خرج دادن چه حد از متافیزیسیم و ذهنی گرایی میتوان اتحادیه سازی به سبک راه کارگر را آنهم بر روی کاغذ سازمان داد مساله ای است که در درجه اول به خود این جریان مربوط میگردد. اما با توجه به همان "شرایط مشخص" جامعه ما - که راه کارگر هنگام "اتحادیه سازی" مرتباً سعی در فرار و دور زدن آن را دارد - باید تصریح کرد که سناریوپردازی راه کارگر برای ساختن "اتحادیه" بسا تناقضات اساسی و مهمی روبروست:

اول آنکه در پروسه اتحادیه سازی به عنوان "مراکز تجمع پرولتاریا" و ارگانی علنی که قرار است "وسیعترین توده های کارگر را به عنوان کارگر" در چارچوب نظام موجود در خود متشکل کند، راه کارگر اساساً صورت مساله یعنی "فراگیر" و "علنی" بودن اتحادیه ها به عنوان ظرف "تشکل توده ای" کارگران را یکسره به کنار گذارده و از "هسته های مخفی" ای سر در آورده است که پروسه "علنی" شدن آنها نیز نامعلوم است.

ثانیاً به رغم آنکه راه کارگر اعتراف میکند که "مساله غیرقانونی بودن مبارزات اتحادیه ای در کشور ما یک پدیده قدیمی است و این یکی از بزرگترین دشواریهای طبقه کارگر ما در ۳۰ سال گذشته بوده، (نگاهی به شعار اعتصاب عمومی سیاسی... اما نهایتاً و همچنان امکان موجودیت اتحادیه های مستقل کارگری را در چارچوب "قانون" و نظام دیکتاتوری موجود میسر میداند. و به آنها نقش اهرمی برای "دمکراتیزه کردن حیات اجتماعی" (راه کارگر اتحادیه پاسخی مناسب...)) در شرایط "دولتها و رژیمهای خودکامه و استبدادی" در چارچوب نظام موجود اعطا میکند. در واقع برغم تکرار کمرنگ "دشواری" طبقه کارگر و "غیرقانونی بودن مبارزات اتحادیه ای" در ایران راه کارگر نشان میدهد که این دشواریها و تجارب اصولاً در تزه های مشتعش امروز او در مورد تشکلهای توده ای کارگری و اتحادیه ها جایی ندارند. اما برخلاف رفتار راه کارگر برای

که در این حالت اساساً امکان رشد و "ارتقاء" به "اتحادیه مخفی" و یا سراسری و از آن کمتر حتی امکان تأثیرگذاری بر مبارزات طبقه کارگر را از خود سلب کرده اند.

راه سومی وجود ندارد. "اتحادیه سازی" به شیوه راه کارگر البته اگر برای آن مابه ازای عملی قائل شویم توسط آن "جنین های" کذایی یا کارگران را بدون آنکه منشاء اثر مبارزاتی ای شده باشند به زیر تیغ رژیم میفرستد و یا در خوش بینانه ترین حالت طفل مرده ای را بنیای می آورد که جز محفل "مخفی" و سیاسی کار جدا از توده ای نیست که صد البته خود راه کارگر همدیگر جرات نخواهد داشت کوچکترین شباهتی بین آن طفل مرده با "اتحادیه مخفی" و یا "سراسری" تخیلی خود قائل گردد.

تازه توهمات راه کارگر در مورد بوجود آمدن، رشد و بقای "اتحادیه های مخفی" کارگری آنهم به شکلی که "مرکز تجمع" کارگران باشند در حالی صادر میشود که خود این جریان با نست و پازدن در انبوه تناقضات خویش اعتراف میکنند که کارگران به "تشکلهای مخفی"، "حساسند" و به این "اتحادیه های مخفی" - که البته هنوز موجودیت ندارند- توصیه میکنند که مبادا در "پنهانکاری"، "زیاده روی" کنند. چرا که به این ترتیب کارگران

کارگر "بورژوازی ایران نمیتواند در برابر کارگران از تاکتیک بورژوازی متمدن (تریدونیسم- رفرمیسم) استفاده کند. بنابراین همواره به سرکوب قهرآمیز متوسل میشود" (راه کارگر مقاله: نگاهی به شعار اعتصاب....)

در چنین شرایطی بدیهی است که "جنین های اتحادیه ای" راه کارگر یا:

۱- باید در "بطن جنین کارگری مستقر شوند و به آن انسجام و اتحاد ببخشند" (راه کارگر مقاله هسته های کارگری پایه گذار وحدت در جنبش کارگری) و به بیان ساده برای گسترش خود به دخالت گری در مبارزات علنی و اعتراضی کارگران و رهبری آن بپردازند و با "درخشیدن در مبارزات کارگری" و نشان دادن "شایستگی خود" برای "عموم کارگران" به "نماینده" آنها تبدیل شوند. که در این صورت به خاطر مجموعه شرایط ذکر شده ناشی از حاکمیت یک "بورژوازی غیرمتمدن" (!!) به اعتراف خود راه کارگر این امر "به معنای شناخته شدن از جانب توده ها و همچنین جاسوسان" بوده و "موجب تحویل آنها به سپاه و کمیته است" (راه کارگر مقاله هسته های مخفی پایه گذار وحدت در جنبش کارگری)

۲- یا باید اصولاً از درگیر شدن در مبارزات علنی طبقه کارگر به صورت فعال خودداری کرده

موفق شده که نه تنها تمامی تشکلهای توده ای کارگران و محصول مبارزات قهرمانانه آنها را وحشیانه در هم بشکند، بلکه با استقرار انواع نهادهای جاسوسی و کنترل نظیر شوراهای اسلامی کار، انجمن های اسلامی و حفاظت و..... فعالین پرشور کارگری را به سرعت شکار، شکنجه و اعدام و به این اعتبار به طور فیزیکی از صحنه سیاسی جامعه حذف کند.

وبالآخره سومین تناقض بزرگ دستگاه فکری مغشوش راه کارگر در اتحادیه سازی در ایران به چگونگی عملکرد "هسته های مخفی" و "جنین های اتحادیه ای" او در شرایط "ویژه" جامعه ما مربوط میشود. در این رابطه با توجه به اینکه "هسته های مخفی" و "جنین های اتحادیه ای" راه کارگر نیز میخواهند در شرایط بزعم راه کارگر "سرکوب" و "زیرزمینی" حاکم بر جامعه ما با رشد و گسترش خود از طریق کار آرام سیاسی در میان توده کارگران در محیط های کار سرانجام طی یک "پروژه تدریجی" به "اتحادیه سراسری کارگران" در چارچوب نظام موجود بدل گردند، روشن میگردد که آنها در اولین گام برای "تماس" با توده کارگران و رشد کمی و کیفی خویش با همان "ویژگی" یعنی شرایط سیاه پلیسی و سرکوب وحشیانه مواجه خواهند بود. بویژه آنکه به قول راه



مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با اپورتونیسم نیست !

را "حساس" کرده و آنها فکر میکنند که "پای پلیس و دادگاههای انقلاب را به کارخانه‌ها خواهند کشاند" و به همین دلیل اصرار می‌ورزد که "زیاده روی در مخفی کاری منجر به اتمیزه شدن محافل و گروههای کارگری بی ارتباط با توده‌ها خواهد شد". اینجاست که ما با یکی دیگر از شاهکارهای راه کارگر هنگامی که این جریان در مقام "رهنمود" دادن به کارگران برمی‌آید روبرو میشویم. هرکارگر آگاه و هر مبارزی که به حداقل فنون مبارزه سیاسی با پلیس و دشمن آشنا باشد بخوبی واقف است که بین "مخفی بودن" و رعایت پنهانکاری یک رابطه ناگزیر و مستقیم وجود دارد. هنگامی که به هر دلیل، "مخفی" بودن به یک تشکل مبارزاتی تحمیل میشود این امر اساساً به معنای رعایت مطلق "پنهانکاری" از دید دشمن است. نمیتوان هم "مخفی" بود و هم پنهانکاری را به دلیل آنکه موجب "حساسیت" میشود رعایت نکرد. اتفاقاً در شرایط مبارزه مخفی تمامی هم دشمن و دستگاه تجسس او در مواجهه با یک تشکل مخفی بر این متمرکز است که با استفاده از کوچکترین فرصتی که عدم رعایت پنهانکاری از سوی مبارزین ایجاد میکند به نیروهای مخالف دست یافته و آنها را شکار کند و به این ترتیب مبارزه برای بقا و رشد و فراگیر شدن تشکل مزبور را عقیم گذارد.

در هر صورت واقعیت روشن این است که بذرافشانی‌های راه کارگر و ادعاهای او در مورد چگونگی ساختن تشکلهای کارگری در تاریخ حیات این جریان تنها و - خوشبختانه - تنها بر روی کاغذ باقی مانده اند. معضل اساسی راه کارگر به عنوان یک نیروی اپورتونیست و خرده بورژوا این است که او اساساً فاقد یک درک روشن و مارکسیستی از شرایط جامعه تحت سلطه ما و مناسبات طبقاتی در آن است. نتیجتاً این ضعف اساسی دائماً او را به الگوپردازی و قالب سازی میکشاند و به این ترتیب در رابطه با تشکل طبقه کارگر نیز راه کارگر میخاهد شرایط تشکل طبقه کارگر در کشورهای متروپل و دموکراسی‌های بورژوایی - یعنی جایی که به زبان خود او "بورژوازی متمدن" وجود دارد - را با اندکی تغییر و با اضافه کردن جبری یک "ویژگی" به آن، عیناً در شرایطی کاملاً متفاوت یعنی شرایط ناشی از حاکمیت امپریالیسم و نظام بورژوازی وابسته در ایران پیاده کند. پروسه "اتحادیه سازی" او برای کارگران که زیر لاف‌های پرطمطراق "پاسخ به نیازهای کنونی نبرد پرولتاریا" و "مناسب ترین

شکل متناسب با مضمون جنبش طبقه کارگر در شرایط کنونی" ارائه میشود نیز از قاعده این رفتار اپورتونیستی راه کارگر مستثنی نیست. در واقع با اتخاذ این شیوه فرصت طلبانه است که راه کارگر برخلاف ادعاهای پرطمطراق خویش در برخورد با شرایط مشخص جامعه ما مجبور شده تا اصولاً اتحادیه‌ها را از مضمون تهی ساخته و اضافه بر آن بکوشد تا این حقیقت را از چشم پرولتاریای آگاه پنهان دارد. ولی تا آنجا که به کمونیستها و مفهوم اتحادیه در فرهنگ متداول آنها باز میگردد، اتحادیه‌ها همواره به عنوان یکی از اشکال علنی و توده‌ای سازمانیابی طبقه کارگر در نظر گرفته شده و موجودیت داشته اند. مارکس اتحادیه‌ها را "مراکز تجمع پرولتاریا" میخواند و مارکسیستها اتحادیه‌ها را بمثابه "مدرسه کمونیسم و انقلاب" و تجلی وحدت و همبستگی مبارزات وسیعترین توده‌های کارگر در پیکار بر علیه تعدیات و مظالم بورژوازی در محیط‌های کار مینگردند. چارچوب کلی و مهمترین وظایف اتحادیه‌های کارگری بنابه ماهیت و ساختار اینگونه تشکل، عمدتاً سازماندهی و پیشبرد مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در نظام سرمایه داری و کسب امتیازات فزونی‌تر برای توده‌های کارگر بوده و بر بستر همین تقابل دائمی است که اتحادیه‌ها موجد ارتقاء آگاهی سیاسی و رشد سطح جنبش این طبقه میباشند. از سوی دیگر اتحادیه‌های کارگری در پروسه رشد مبارزات خود طبقه کارگر در چارچوب نظام سرمایه داری بوجود می‌آیند و هنگامی میتوانند در جهت گیری و سطح کلی مبارزات طبقه کارگر تاثیر بگذارند که قادر باشند توده هرچه وسیعتری از کارگران را حول خواسته‌های هرچه رادیکالتر مبارزاتی بسیج، سازماندهی و متحد سازند. به این ترتیب اتحادیه بنابه ماهیت خود اساساً یک تشکل علنی، قانونی و در چارچوب نظام سرمایه داری است که از لحاظ روان ساختاری و شکل قاعدتاً از به هم پیوستن دو یا چند سندیکای مختلف در یک حرفه معین و یا رشته‌های مختلف بوجود می‌آید. وبالاخره نکته آخر و مهمتر اینکه خود نفس بوجود آمدن این اتحادیه‌ها در شرایط مشخص بیانگر ارتقاء پروسه تشکل یابی طبقه کارگر به مرحله عالی تر میباشند.

اما این واقعیتی است که "تزه‌های" راه کارگر راجع به "اتحادیه سازی" بیشتر به تخیلاتی می‌مانند که هیچ ربطی به زندگی واقعی ندارند. در نتیجه او در جریان تخیلات خود در مواجهه با شرایط ویژه ایران این واقعیات را زیر پا گذاشته و

اتحادیه‌ها را از مضمون تهی ساخته است. البته همانگونه که تا اینجا نشان داده ایم اینگونه تزه‌های "کارگری" بدلیل عدم شناخت از دشمن طبقاتی و عدم توجه به شرایط عینی و عدم اصالت ارائه دهندگانش همواره عقیم مانده و خواهد ماند. این حقیقتی است که قاعدتاً راه کارگر باید بپذیرد. اما اعتراف به این واقعیت و پذیرش آن یک نیروی جدی را وادار به تغییر تمامی دستگاه فکری و دست شستن از اپورتونیسم خود خواهد نمود و او را خواهد داشت که با در نظر گرفتن شرایط تحت سلطگی و ماهیت دیکتاتوری بورژوازی وابسته در ایران مسأله تشکل کارگری را در چارچوب این واقعیات بررسی کند. اما راه کارگر یک نیروی جدی و مسئول نیست و نخواهد بود. در نتیجه او ترجیح میدهد که با مسأله "تشکل توده‌ای کارگران" همچون سایر مسایل مهم انقلاب در جهت منافع فرصت طلبانه خود بازی کند. این شیوه برای راه کارگر حاوی مصارف درونی و بیرونی بسیاری است. از جمله با توسل به چنین شیوه‌ای است که راه کارگر میتواند در اینجا و آنجا برای جریانات همجنس خود ادعا کند که "سازمان ما در شرایط بسیار سخت شبه فاشیستی حاکم در جمهوری اسلامی به استقرار هسته‌های مخفی کارگری اقدام ورزیده است." راه کارگر شماره ۱۳۳ (گزارشی از اجلاس جهانی ضد امپریالیستی در هند). چه میتوان کرد شاید چند سال دیگر در پیشرفت چنین دستگاه فکری و در تداوم چنین شرایطی ما با ادعای وجود "اتحادیه‌های مخفی" راه کارگر که "اعتصابات مخفی" را بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و سرمایه داران وابسته سازمان میدهند نیز مواجه گردیم. اما واقعیت زندگی روزمره به تمام کمونیستها و کارگران آگاه و مبارز ما نشان میدهد که راه کارگر نیز از آن نیروهایی است که برغم تمامی تئوری پردازی‌هایش در مورد "اهمیت" و "ضرورت" تشکلهای توده‌ای کارگران، نه تنها قادر نشده تا گامی در راستای پاسخ به این ضرورت بردارد و کوچکترین مشکلی از "خلاء تشکل" * طبقه کارگر در ایران راحل کند بلکه برعکس اینگونه تئوری پردازیهای اپورتونیستی او به سدی در مقابل تشکل این طبقه دوران ساز تبدیل شده است.

ع - شفق - مهر ۷۶

(ادامه دارد)

* راه کارگر: مقاله تجربه‌ای از جنبش طبقه کارگر اسپانیا در دوره فرانکو

معجزه در جمهوری اسلامی

(اعمال اراده توده ها در شرایط دیکتاتوری!!!)

از صفحه ۱

ماشین تبلیغاتی رژیم در جهت لاپوشانی ماهیت ضد دموکراتیک جمهوری اسلامی، "انتخاب" خاتمی را نتیجه طبیعی اراده ۲۰ میلیون رأی جلوه میدهد که بنام توده ها از صندوقهای رای بیرون آورده شد. یک چنین فریبکاری به رژیم فرصت میدهد تا اعمال اراده توده ها در شرایط سلطه جمهوری اسلامی را امری امکانپذیر جلوه داده و مردم را نسبت به امکان حل مسایل اساسی شان در چارچوب نظام موجود دلخوش نماید. این تبلیغات در تلاش است با تحمیل توده های ستمدیده و ایجاد توهم میانه روی در رژیم و امکان تحولات و رفرمهای اساسی در نظام حاکم به مقابله با روحیه انقلابی کارگران و زحمتکشان برخاسته و از انفجار خشم توده ها جلوگیری نماید.

بررسی انتخابات اخیر از زوایای مختلف در حالیکه کذب ادعاهای جمهوری اسلامی را برملا میسازد در همان حال بستر زنده ای است برای شناخت مواضع جریانهای گوناگون اپوزیسیون که در جریان این انتخابات با تحلیل ها و ارزیابی های انحرافی و اپورتونیستی خود در حالیکه بازیچه تبلیغات ریاکارانه جمهوری اسلامی قرار گرفته و آب به آسیاب ماشین تبلیغاتی رژیم ریختند ماهیت واقعی خویش را نیز یکبار دیگر به نمایش گذاشتند.

در این نوشته تلاش شده است تا ضمن بررسی انتخابات اخیر در چند حوزه مشخص واقعیت بالا نشان داده شود.

خاتمی انتخاب مردم یا جمهوری اسلامی

یکی از محورهای تبلیغاتی رژیم در رابطه با "انتخابات" هفتمین دوره ریاست جمهوری تاکید بر "آزاد" و "واقعی" بودن آن میباشد، از آنجا که قبل از این "انتخابات" جو حاکم بسر افکار عمومی بیروزی ناطق نوری را مسلج میدانست و تحلیلها و ارزیابی های اکثر سازمانهای سیاسی نیز به نادرست چنین ارزیابی ای را تأیید می نمود با شکست ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب محمد خاتمی، رژیم فرصت یافت یک

ادعای فریبکارانه را در سطح وسیعی اشاعه دهد. به ادعای دستگاه تبلیغاتی رژیم گویا در بستر یک انتخابات "آزاد" و "واقعی" کاندیدایی که پشتیبانی بخش بزرگی از حاکمیت را داشت شکست خورد و مردم با رای خود فرد دیگری را به ریاست جمهوری انتخاب نمودند. تبلیغات رژیم در این زمینه به این توهم دامن میزند که گویا در سیستم حکومتی جمهوری اسلامی به مردم حق داده میشود که با شرکت در انتخابات رای خود را به کرسی بنشانند.

اما در شرایطی که اساسی ترین پیش فرض های یک انتخابات آزاد در ایران وجود ندارد و جمهوری اسلامی با سرکوب ددمنشانه هرگونه آزادی اندیشه و بیان و اجتماعات و مطبوعات آنچنان استبداد عنان گسیخته ای در سطح جامعه برقرار نموده که احزاب و سازمانهای سیاسی امکان هیچگونه فعالیت علنی ندارند چه رسد به فعالیت انتخاباتی، سخن گفتن از انتخابات آزاد ریاکاری بیشرمانه ای بیش نیست و اساساً ادعای انتخابات آزاد و اعمال اراده توده ها آنهاهم در زیر سلطه دیکتاتوری امپریالیستی حاکم و یا به قول سردمداران رژیم "ولایت مطلقه فقیه" و در شرایطی که اکثریت عظیم جامعه حتی حق اعلام کاندیداهای خود را ندارند و کاندیداهای معتقد به "اسلام"، "نظام"، "قانون اساسی جمهوری اسلامی" و "ولایت مطلقه فقیه" خود باید از صافی شورای نگهبان بگذرند بیشتر به شوخی شباهت دارد تا یک ادعای جدی.

متأسفانه در جریان و بدنبال "انتخابات" اخیر و تبلیغاتی که رژیم و حامیان خارجی اش در رابطه با آن سازمان دادند ما شاهد اشاعه دیدگاهها و تحلیل هایی در صفوف اپوزیسیون جمهوری اسلامی بوده و هستیم که حکایت از جدی گرفتن شوخی های رژیم دارد:

نیروهای معلوم الحالی چون "اکثریت" و "حزب دموکراتیک مردم ایران" و همپالگی هایشان از جمله جریاناتی هستند که نه تنها شوخی های رژیم را جدی گرفته اند بلکه انتخابات اخیر را به مستمسکی

برای خوش رقصی در مقابل جنایتکاران حاکم تبدیل نموده اند. این نیروها با بیشرمی تمام، انتخابات اخیر و پیروزی خاتمی را تجلی "اراده مردم" ۱ ایران قلمداد نموده و ادعا مینمایند که: "۹۰ درصد حائزین شرایط در انتخابات شرکت کردند و در مساله بسیار مهمی به داوری نشستند و با گزینش نامزد مورد نظر خود، حاکمیت ملت را به کرسی نشانندند." ۲

اینکه چنین نیروهایی در تلاش اند با ادعای شرکت "۹۰ درصد" ۳ دارندگان حق رای در انتخاباتی که به نظر آنها "فرمایشی" ۴ هم نیست انتخاب خاتمی را تجلی اعمال حاکمیت مردم جلوه دهند. البته صرفاً از بلاهت شان ناشی نمیشود بلکه چنین برخوردی پاسخگوی نیازهای خطوط استراتژیک این جریانات سیاسی نیز میباشد. ۵ استراتژی ای که عملاً آنها را به بازیچه دستگاه تبلیغاتی رژیم تبدیل نموده است.

در شرایطی که جمهوری اسلامی خود را "حاکمیت خدا" در ایران قلمداد نموده و سردمداران رژیم آشکارا مدعی اند "ولایت مطلقه فقیه" مشروعیت خویش را نه از آراء مردم بلکه از خدا میگیرند و به قول جنتی یکی از فقهای شورای نگهبان "جلب رضایت فقیه مقدم بر جلب رضای رای دهندگان میباشد" صحبت کردن از انتخابات غیر فرمایشی که "اراده مردم" در آن تجلی یافته تنها از نیروهایی ساخته است که جز پاپوسی قدرت حاکم رسالت دیگری برای خود قائل نیستند. دم زدن از "حاکمیت ملت" در دیکتاتوری عربیانی که به قول رئیس قوه قضائیه اش اختیارات "ولی

۱ - در نشریه کار اکثریت به تاریخ ۱۲ خرداد ۷۶ در موضع گیری این سازمان نسبت به انتخابات آمده است: "دخالت مهم ترین مراکز قدرت در حکومت اسلامی به نفع ناطق نوری رئیس مجلس شورای اسلامی، از اراده مردم ضعیف تر از کار درآمد."

۲ - اظهار نظر بابک امیر خسروی مندرج در نشریه کار اکثریت شماره ۱۶۰ به تاریخ ۲۸ خرداد ۷۶

۳ - رژیم خود مدعی است ۸۸ درصد واجدین حق رای در انتخابات شرکت کردند که آقای بابک امیرخسروی بدین وسیله اشتباه رژیم را اصلاح کرده اند!!

۴ - بابک امیر خسروی در نظر خواهی نشریه کار اکثریت "انتخابات" اخیر را تأییدی بر استراتژی "یکار سیاسی مسالمت آمیز" خود قلمداد کرده و به همپالگی های خود میگوید: "برای ما و سازمان شما که سالهاست بر استراتژی یکار سیاسی مسالمت آمیز برای آزادی و مردم سالاری اصرار میورزیم و قلم میزنیم، هیچ رویدادی آن هم با چنین عظمتی در تأیید این منی پیش نیامده بود." (همانجا)

فقیه" "تامحدود" و "مبسوط الیه" ۶ میباشند. ریاکاری ویژه ای می طلبد که نیروهای خوش سابقه ای (!!) چون اکثریت و حزب توده و انشعابات گوناگونش نشان داده اند در این زمینه نه تنها چیزی کم ندارند بلکه برآستی پیش کسوت اند!! اختناق طولانی ناشی از دیکتاتوری امپریالیستی و به قول اینان حاکمیت مشتئی "آخوند" و تلاشهای مذبحخانه این جماعت برای بدست آوردن دل حاکمان وقت و اجازه بازی در بساط رژیم از قرار این جریانات را دچار نسیان نموده و آنها فراموش کرده اند که در رابطه با کشوری سخن میگویند که "ولایت فقیه" زمانی رسماً اعلام نمود: "۲۵ میلیون بگویند آری من میگویم نه".^۷

اما جدا از چنین نیروهایی که حتی شعار سرنگونی رژیم جنایتکار حاکم را "چپ روی" تلقی کرده و به بهانه "شرکت گسترده" مردم در انتخابات اخیر ضمن لگدن اکنی به نیروهای انقلابی به بازار گرمی کالای حقیر خویش مشغولند؛ در صفوف سازمانهای معتقد به ضرورت سرنگونی رژیم نیز ما شاهد تحلیلهای و ارزیابی های گمراه کننده ای هستیم که آشکارا ناتوانی این جریانات در تحلیل رویدادهای کشور را به نمایش میگذارد.

برای نمونه "سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران" اگرچه انتخابات جمهوری اسلامی را "یکی از غیردمکراتیک ترین انتخابات در جهان"^۸ ارزیابی نموده و اظهار داشته بود که "شرکت در این انتخابات بیش از آنکه استفاده از این ابزار برای افشاگری رژیم باشد (که رژیم هرگز چنین اجازه ای را نمیدهد) پذیرش این سیستم و کوبیدن مهر تائید بر آن است"^۹

اما در تحلیل انتخابات اخیر نشان میدهد که توانایی پیگیری در حکم مزبور را نداشته و قادر نیست استنتاج های عملی مربوط از این حکم را در تحلیل خود دخالت دهد. این ناپیگیری جریان مزبور را به آنجا میکشاند که با مبلغین رژیم همصدا شده و اینطور جلوه میدهد که گویا مردم در زیر سلطه جمهوری اسلامی از حق رای و حق انتخاب برخوردارند؛ و مدعی میشود که: "برای اولین بار

مردم با انتخاباتی روبرو بودند که دو طرف داشت و رای آنها در سرنوشت یکی از این دو جناح موثر بود." این نتیجه گیری مشعشعانه پس از آن احکام درست نشان میدهد که از قرار آنها این احکام را تنها "بطور کلی" قبول داشته و کاری به استنتاج های عملی آنها در تحلیل رویدادها ندارند. اما اگر "اتحاد کار" با ناپیگیری خاص خود حق مردم در انتخاب بین جناحهای رژیم را حداقل ویژگی این انتخابات دانسته و مدعی است که برای "اولین بار" چنین امکانی در جمهوری اسلامی پیش آمده است "اقلیت" که همواره خود را پرچم دار مبارزه با "ناپیگیری های خرده بورژوازی" قلمداد می نماید به اعتبار "رادیالیسم" ویژه خود به تکمیل "ناپیگیری" "اتحاد کار" پرداخته و بدون بکار بردن لفظ "اولین بار" با قاطعیت میگوید: "جمهوری اسلامی برای مردم ایران حق انتخاب میان بد و بدتر"^{۱۰} را پذیرفته است.

بسیار خوب اگر در جمهوری اسلامی مردم حق دارند بین جناحهای موجود یا به قول این جریانات بین "بد و بدتر" یکی را انتخاب کنند آنگاه باید از رفقای اقلیت سوال نمود آیا این امر ویژگی نظام انتخاباتی جمهوری اسلامی است و یا خاصیت هر سیستم انتخاباتی در نظام سرمایه داری (و یا سرمایه داری در دوران ما-امپریالیسم) میباشد؟ آیا رفقا کشور سرمایه داری ای سراغ دارند که "سیستم انتخاباتی" در آنجا "انتخابی" جز بین "بدو بدتر" در مقابل مردم قرار داده است؟ حتی در دمکراتیک ترین کشور سرمایه داری نیز که شورای نگهبانی وجود ندارد تا کاندیداهای جناح های مختلف را برای شرکت در انتخابات مورد تائید قرار دهد، سیستم انتخاباتی طوری سازمان یافته و جا انداخته شده است که به جز "جناحهای اصلی" طبقه حاکم بقیه مردم و نیروهای سیاسی نقش چندانی در آن نمیتوانند بازی کنند و نتیجه انتخابات عملاً جز انتخاب بین "بد و بدتر" حاصلی برای کارگران و زحمتکشان ندارد.^{۱۱} اتفاقاً

۱۰ - کار اقلیت شماره ۳۰۲ خرداد ۷۶

۱۱ - نکاهی به روند انتخابات در امریکا، انگلستان و فرانسه یعنی سه کشور کاپیتالیستی ای که انتخابات به شکل به اصطلاح دمکراتیک در آنها برگزار میشود به روشنی نشان میدهد که سرانجام در مقابل رای دهندگان انتخابی جز بین "بد و بدتر" وجود ندارد. بدون شک رفقا نیز میپذیرند که انتخاب بین کلیتون و بوش، میجر و تونی بلر و راست و به اصطلاح چپ در فرانسه انتخاب بین خوب و بد نمیشود.

تجربه تمامی انتخابات های که در صد سال اخیر در نظام سرمایه داری سازمان یافته است بطور حیرت انگیزی نظر مارکس را تائید نموده است که در رابطه با سیستم انتخابات بورژوازی میگوید: "هر سه و یا ۶ سال یکبار تصمیم گرفته میشود که کدام یک از اعضای طبقه حاکمه باید در پارلمان نماینده مردم و یا سرکوب کننده آنان باشد."^{۱۲}

این واقعیتی است که حتی در دمکراتیک ترین انتخابات در نظام سرمایه داری باز هم مساله بر سر این است که مردم بوسیله کدام یک از نمایندگان طبقه حاکم سرکوب شوند و یا به قول رفقا بین "بد و بدتر" کدام یک این نقش را ایفا نمایند. بنابراین اگر بخواهیم در چهارچوب تحلیل این رفقا پیش برویم آنگاه باید به نادرست بپذیریم که در جمهوری اسلامی نیز گویا ما با سیستم انتخاباتی مواجه هستیم که در آن مردم حق انتخاب بین جناحهای مختلف طبقه حاکمه را دارا میباشند و گویا در انتخابات اخیر نیز مردم با "مشارکت وسیع" و "شرکت گسترده" و "بی نظیر" خود از این حق استفاده کرده و رژیم نیز به این انتخاب گردن نهاده است. و بالاخره نتیجه همه این گیج فکری ها آن است که خاتمی "انتخاب مردم" است گرچه انتخابی بین "بد و بدتر" آنها! ولی اگر صورت مساله انتخابات دوم خرداد این چنین مطرح شود آنگاه باید از رفقا سوال نمود که پس چرا انتخابات در جمهوری اسلامی را "شعبده بازی انتخاباتی" و یا یکی از "غیردمکراتیک ترین انتخابات در جهان" می نامید و برآستی با چنین تحلیلی چگونه قرار است با "سوسیال فرمیست" های اکثریتی مرزبندی!! نمایید که مدعی اند "انتخابات در ایران هرچند غیردمکراتیک است ولی در محدوده معین نیروهای حاکم واقعی است و بر تعادل نیرو در این محدوده موثر است!"^{۱۳}

از جنبه دیگر وقتی یک جریان سیاسی اعلام میکند که در دیکتاتوری حاکم بر ایران حق انتخاب بین "بد و بدتر" به مردم تفویض شده است پس منطقی پذیرفته است که در دعوای جناح های مختلف رژیم "ولایت مطلقه فقیه"، "میزان رای مردم" است. ولی پذیرش چنین حکم آشکارا باطلی، خود

۱۲ - منتخب آثار یک جلدی لنین دولت و انقلاب صفحه ۵۲۳

۱۳ - اظهار نظر مهدی قنات پور مندرج در کار اکبریت شماره

* و ** محمد یزدی در نماز جمعه ۲۳ خرداد ماه

۷ - از سخنان خمینی

۸ و ۹ اتحاد کار شماره ۳۹ تیر ۷۶

اسلامی و حامیان امپریالیستش میباشد، اجتناب نمود، و به بررسی دلایل و انگیزه هایی پرداخت که رژیم را مجبور به توسل به چنین فریکاری بزرگی در انتخابات اخیر ریاست جمهوری نمود.

"آرای کم نظیر"

چه تبلیغات جمهوری اسلامی و چه ارزیابی ها و تحلیل های اکثر نیروهای اپوزیسیون بر شرکت "عظیم"، "میلیونی" و "استثنایی" توده ها در این انتخابات تاکید نموده و اساسا مشارکت وسیع توده ها را یکی از ویژگی های ۱۶ این انتخابات قلمداد مینمایند.

بدنبال پایان انتخابات اخیر وزارت کشور رژیم اعلام نمود که ۸۸ درصد واجدین حق رای در انتخابات شرکت کرده و از مجموع شرکت کنندگان ۶۹ درصد به خاتمی رای داده اند. به این ترتیب براساس آمار سازهایی وزارت کشور از جمعیت ۶۰ میلیونی ایران حدود ۳۳ میلیون نفر واجد حق رای بوده اند که از این تعداد ۲۹ میلیون نفر در انتخابات شرکت کرده و حدود ۲۰ میلیون نفر از آنها به خاتمی رای داده اند. ۱۷

اگر ما به نتایج رسماً اعلام شده هر انتخاباتی که تا کنون در جمهوری اسلامی برگزار شده رجوع کنیم بر احوالی مشاهده میکنیم که همواره ادعا شده است که میلیونها نفر در این "بالماسکه" ها شرکت کرده و با رای خود به حمایت از نظام حاکم برخاسته اند. نکته جالب توجه در این آمارها آن است که وزارت کشور رژیم با توجه به رشد جمعیت کشور هر بار آمار شرکت کنندگان را نیز

نمود و آب هم از آب تکان نخورد؟ آنهم در شرایطی که آن جناح در آن زمان برای خودش "قدرتی" تلقی میشد و سالها به عنوان "جناح حاکم" پیش برنده سیاستهای جاری بود.

میبینیم که از هر زاویه ای که به بررسی تحلیلهای فوق پرداخته شود، جز نادرستی آنها ثابت نمیشود. اینان در تحلیل خود فقط مرتکب یک "اشتباه کوچک" میشوند و آن اینکه نمیتوانند ببینند و درک کنند که سرمایه داری حاکم بر ایران نظام بوسیده و منحطی است که پایگاه اجتماعی اش هر روز محدود و محدودتر میگردد که این امر خود چاره ای جز توسل به دیکتاتوری و سرکوب در مقابل او قرار نمیدهد. به عبارت دیگر روبنای سیاسی در این نظام جز یک دیکتاتوری عربی و سربکویگر نبوده و نمیتواند باشد. دیکتاتوری ای که با لگنمال کردن حق رای و حق حاکمیت مردم شرایط را برای بسط سلطه سرمایه آماده میسازد. در اینجا نه از "حق انتخاب" مردم میتوان سخن گفت و نه جایی برای ادا و اطوارهایی که بورژوازی در دمکراسی های غربی در می آورد باقی میماند. در نتیجه اگر چه حق انتخاب بین "بد و بدتر" خود بواقع نقض "حق انتخاب" واقعی کارگران و زحمتکشان میباشد ۱۵، اما در شرایط ایران حتی چنین حقی نیز به مردم داده نشده و حل تضادهای درونی نظام به رای مردم وابسته نگشته است. تجربه ۱۸ سال حاکمیت رژیم منفور جمهوری اسلامی خود درستی این تحلیل را نشان میدهد اگر به تاریخچه و سیر تضادهای درونی این نظام رجوع کنیم از برخورد با بنی صدر تا عزل منتظری و اعدام نزدیکانش و از برخورد با شریعتداری و اعدام قطب زاده تا حذف کاندیداتوری مزدورانی امثال محتشمی و خلخالی و.....

خلاصه در همه جا متوجه میشویم که در حل و فصل تضادهای درونی جناحهای مختلف طبقه حاکمه میزان رای مردم نبوده و نیست. با تکیه به چنین تحلیلی است که میتوان از دنباله روی از تحلیلهایی که آبشخورش دستگاه تبلیغاتی جمهوری

بروشنی بیانگر آن است که جریان مزبور تا چه حد نسبت به واقعیتهای جامعه ایران بیگانه است.

آیا تجربه سلطه خونین ۱۸ ساله این رژیم جنایتکار کذب چنین ادعاهایی را ثابت نموده و نشان نداده است که در دیکتاتوری حاکم که در لافقه ایدئولوژیک مذهبی پوشانیده شده و خود را "حاکمیت خدا" بر روی زمین قلمداد مینماید، رای مردم فاقد هرگونه ارزشی بوده و این نظام برای حل و فصل مسایل و تناقضات درونی خود نه به رای مردم بلکه به سازماندهی نهادها و ارگانهایی چون "ولایت فقیه"، "مجلس خبرگان"، "مجمع تشخیص مصلحت"، "شورای نگهبان" و..... متوسل شده است؟ در طول تمام سالهای حاکمیت جمهوری اسلامی نقش و عملکرد نهادها و ارگانهای فوق الذکر با وضوح تمام ثابت نموده است که مهمترین و حیاتی ترین مسایل جامعه بدون توجه به رای و نظر مردم و درست در تخالف با رای و خواست آنها در چنین نهادهایی مورد بحث و تصمیم گیری قرار گرفته است و البته هرکجا هم که لازم بوده برای آرایش چهره غیردمکراتیک و سرکویگر رژیم "شعبه باری های انتخاباتی" سازمان یافته و "رای میلیونی" مردم با تبلیغات کر کننده به نمایش گذاشته شده است.

حال بگذارید از کسانی که میزان در دعوی بین جناحهای طبقه حاکمه را رای مردم قلمداد میکنند و از حق مردم برای انتخاب بین "بد و بدتر" سخن میگویند، سوال بکنیم. اگر میگویید که "جناح حاکم" بر رژیم در انتخابات اخیر شکست خورده است پس لطفا توضیح دهید که مگر جناح حاکم با ارزیابی ای که از وضعیت جامعه داشت خود به این امر آگاه نبود که کاندیدای او در مقابل کاندیدای جناح غیر حاکم شکست خواهد خورد پس چرا سرنوشت خود را به قمار پیوند زد که شکست اش در آن از پیش محرز بود؟ در حالیکه به اعتبار "جناح حاکم" بودن میتوانست یا وارد چنین میدانی نشود و یا از طریق "شورای نگهبان" که باز هم رقبا میبیزینند تحت نفوذ "جناح حاکم" است کاندیداتوری "سید مظلوم" ۱۴ را وتو نماید. مگر همین "شورای نگهبان" در انتخابات مجلس چهارم صلاحیت بخش بزرگی از جناح مخالف را رد

۱۴- یکی از شعارهایی که در جریان انتخابات اخیر به طرفداری از خاتمی داده میشد این بود: "سید مظلوم تویی، رئیس جمهور محبوب تویی"

۱۶- راه کارگر در توصیف انتخابات اخیر مینویسد "اولین

خصوصیت این انتخابات شرکت فراگیر مردم در آن است" نشریه

راه کارگر شماره ۱۲۵

۱۷- جدول شماره یک: نتایج انتخابات اخیر از سوی وزارت

کشور به این شرح اعلام گردیده است:

درصد	تعداد آرا	
۶۹/۱	۲۰/۰۷۸/۱۸۷	۱- خانمی
۲۳/۹	۷/۲۳۲/۸۵۹	۲- ناطق نوری
۲/۷	۷۷۱/۳۶۰	۳- زواره ای
۲/۶	۷۳۲/۵۹۸	۴- ری شهری
۰/۸	۲۳۰۹۹۶۶	۵- آرای باطله

۱۵- از نظر مارکسیسم حق انتخابات همگانی "آلت سیادت بورژوازی" میباشد که باید به آن بشاره "نمودار رشد طبقه کارگر" نگاه کرده و دانست که با وجود دولت سرمایه داری "بیش از این چیزی عاید نمیشود" [انگلس به نقل از دولت و انقلاب لینین]

افزایش داده است و هرکجا منافع و مصالح اش ایجاب نموده از ارائه آمارهای ۹۹ درصدی نیز دریغ نورزیده است.^{۱۸} (رجوع کنید به جدول شماره ۲)

البته آمارسازی از این دست ابتکار ویژه سرمداران جمهوری اسلامی نبوده و نیست و در اکثر دیکتاتورهای حاکم بر کشورهای تحت سلطه به نسبت شرایط و مصالح هیات حاکمه آمار شرکت کنندگان اکثر در محدوده ۸۰ تا ۹۹ درصد در نوسان مییابد و این دیکتاتوریهایی عنوان گسیخته ضمن آنکه همواره از این آمارسازیها ابعاد باصطلاح وسیع پایگاه اجتماعی خود را نتیجه میگیرند از آن جهت مرعوب ساختن توده ها و ساختن چماقی بر علیه نیروهای مخالف سود برده اند. بر این اساس "آخوند"های "کهنه اندیش" حاکم بر ایران در زمینه فوق نوآوری ویژه ای از خود بروز نداده اند و صرفاً تجربه همپالگی های خویش در لیبی، سوریه، عراق، مصر، اوگاندا، زئیر و..... را در نظر گرفته و بکار بسته اند. مسلماً کسی فراموش نکرده است که در همین جمهوری اسلامی پس از آن رفراندوم کذایی (۱۲ فروردین ۵۸) منتها ارادل و اوباش حکومتی عربده سر میدادند که "یک درصدی حق نظر ندارد"

- ۱۸- جدول شماره ۲: آمار مقایسه رای گیریهای مختلف در جمهوری اسلامی به نقل از نشریه ایران تایمز به تاریخ ۹ خرداد ۷۶
- ۱- تاسیس جمهوری اسلامی ۱۲ فروردین ۵۸ - ۲۰/۲۸۸/۰۲۱ رای
 - ۲- تصویب قانون اساسی ۱۲ آذر ۱۳۵۸ - ۱۳/۶۰۰/۰۰۰ رای
 - ۳- اولین رئیس جمهوری (بنی صدر) ۸ بهمن ۱۳۵۸ - ۱۲/۱۲۹/۶۲۲ رای
 - ۴- دومین رئیس جمهوری (رجایی) ۳ مرداد ۱۳۶۰ - ۱۲/۶۲۲/۲۵۲ رای
 - ۵- سومین رئیس جمهوری (خامنه ای) ۹ آبان ۱۳۶۰ - ۱۶/۸۲۷/۱۷ رای
 - ۶- دومین دوره ریاست جمهوری خامنه ای ۲۵ مرداد ۶۴ - ۱۲/۲۳۲/۶۳۰ رای
 - ۷- سومین دوره مجلس ۱۶ فروردین ۶۷ - ۱۷/۰۰۲/۳۳۷ رای
 - ۸- پنجمین انتخابات ریاست جمهوری رفسنجانی ۷ مرداد ۶۷ - ۱۶/۳۳۹/۲۶۷ رای
 - ۹- چهارمین دوره مجلس ۱۹ فروردین ۷۱ - ۱۸/۸۰۰/۰۰۰ رای
 - ۱۰- دوره دوم ریاست جمهوری رفسنجانی ۲۰ خرداد ۷۰ - ۱۶/۷۹۹/۶۶۶ رای
 - ۱۱- پنجمین دوره مجلس ۱۷ اسفند ۷۵ - ۲۲/۷۱۶/۶۹۲ رای
 - ۱۲- هفتمین دوره ریاست جمهوری (خاتمی) ۳ خرداد ۷۶ - ۲۹/۰۷۶/۰۱۰ رای

و به این ترتیب مخالفین جمهوری اسلامی را اقلیت ناچیزی جلوه میدادند که گویا در مقابل اکثریت عظیم جامعه فاقد هرگونه وزن اجتماعی است.

بر اساس این واقعیات اینکه جمهوری اسلامی با بازی با ارقام تعداد شرکت کنندگان در شعبه بازی انتخاباتی اخیر ریاست جمهوری را افزایش داده البته امر عجیبی نیست چرا که نشان دادن سطح بالای مشارکت مردم در انتخابات در جهت نمایش "پایگاه مردمی" نظام حاکم یکی از وظایف وزارت کشور جمهوری اسلامی مییابد. اما مساله در اینجا پذیرش و تکرار طوطی وار ارقام خود ساخته رژیم از سوی مخالفین این رژیم مییابد. اینان با پذیرش آمارهای ارائه شده از طرف رژیم و تحلیل یا به عبارت روشن تر توجیه مسایل بر مبنای آن آمار و ارقام تبلیغی نه فقط کوتاه بینی سیاسی خود را آشکار میسازند بلکه نشان میدهند که تا چه حد همگام ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی شده اند.

در شرایطی که بررسی جدول آمارهای ارائه شده از طرف رژیم نشان میدهد که ادعای شرکت ۱۳ تا ۲۹ میلیون نفر و یا ۶۰ تا ۹۰ درصد واجدین حق رای در "انتخابات" یکی از خصوصیات همیشگی آمارسازی های وزارت کشور جمهوری اسلامی بوده و مییابد ویژگی "انتخابات" اخیر را بنا به ارقام و آمار خود رژیم شرکت "میلیونی"، شرکت "اکثریت قاطع" در آن جلوه دادن تنها از کسانی ساخته است که هیچگونه درکی از "سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی" ندارند. چنین کسانی گاه تا آنجا اسیر آمار سازیهای دروغین وزارت کشور رژیم میگردند که همچون یکی از رهبران راه کارگر مدعی میشوند: "شوخی نیست ۸۸ درصد دارندگان حق رای در انتخابات شرکت کرده اند و حدود ۷۰ درصد آنها به خاتمی رای داده اند. این نشان میدهد که این یک حادثه انتخاباتی معمولی نبوده. چنین شرکت پر التهابی در انتخابات در حالت های معمولی، حتی در دمکراسی ها پدیده کم سابقه ای است."^{۱۹}

براستی اگر قرار بر یک بحث جدی باشد پاسخ چنین کسانی در مقابل این سوال که شما با استناد

به کدام منبع اطلاعاتی چنین احکامی را صادر میکنید چه خواهد بود؟ مگر نه این است که آمارهای که آنها احکام خود را بر پایه آن قرار داده اند بوسیله وزارت کشور جمهوری اسلامی انتشار یافته و خبرگزاریهای مختلف نیز به عنوان نظر رسمی جمهوری اسلامی در رابطه با نتایج انتخابات اخیر آنرا منعکس نموده اند؟ و اگر واقعیت جز این نیست آیا چنین کسانی با استناد به آمار خود ساخته دشمن به تحلیل رویدادها نمیرداند و به این طریق آب به آسیاب رژیم نمی ریزند؟ راه کارگر در این زمینه تا آنجا پیش میرود که شرکت مردم در مضحکه انتخاباتی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را حتی نسبت به "دمکراسی" های غربی هم "کم سابقه" جلوه میدهد!

برای سازمانی که خود را مارکسیست میداند و برای کسی که ادعای رهبری یک جریان کمونیستی را دارد کوتاه بینی و گیج سری بیشتر از این قابل تصور نیست که بورژوازی و دولتهای حامی اش را بر اساس ادعاهایشان مورد سنجش قرار دهد؛ ادعاهایی که قاعده سرایا کذب محض بوده و برای فریب توده ها جعل گردیده است. تجربه ثابت نموده است که "همانطور که راجع به شخص منفردی نمیتوان بر حسب نظری که راجع به خودش دارد قضاوت نمود"^{۲۰} درباره جمهوری اسلامی و رویدادهای سیاسی وابسته به این رژیم فریبکار نیز نباید به ادعاها و آمارهای قلابی ارائه شده از سوی خودش تکیه نمود بلکه باید پراتیک و تجربه سلطه طولانی این رژیم را محک شناخت آن قرار داد.

برای پیشگیری از یک سوء تفاهم احتمالی باید روی این امر تاکید کرد که البته در اینجا بحث بر سر تعداد شرکت کنندگان و اینکه در انتخابات اخیر تعداد بیشتری از مردم در آن شرکت کرده اند نبوده و نیست بلکه بحث بر سر ارزیابی انتخابات فرمایشی جمهوری اسلامی بر اساس داده های آمار دروغین رژیم مییابد. رژیمی که منافع اش حکم میکرد شرکت مردم در این "حادثه" انتخاباتی را تا میتواند وسیعتر و گسترده تر و یا به لهجه راه کارگر "پر التهاب" تر نشان داده و آن را پدیده ای "کم سابقه" و یا به قول خامنه ای "قطعه عطف درخشانی در تاریخ" جلوه دهد.

۱۹- گفتگوی نشریه راه کارگر با محمدرضا شالگونی مندرج در شماره ۱۲۶ این نشریه

۲۰- منتخب آثار کارل مارکس جلد اول صفحه ۲۶۹-۲۷۰ چاپ روسی

نمود و چنین آمارهایی را اساس تحلیل و ارزیابی خود قرار داد تا دچار وضعیت تاسف بار رهبران راه کارگر نشد که بر اساس آمارهای قلبی و وزارت کشور جمهوری اسلامی انتخابات نمایشی رژیم را حادثه ای "غیرمعمول" و "پدیده ای کم سابقه" اعلام نموده و به این ترتیب به سهم خود به اشاعه هر چه وسیعتر تبلیغات دروغین دشمن یاری می‌رسانند!

واقعیت این است که وزارت کشور در جهت اجابت خواست خامنه ای که گفته بود: "آنچه من از خدا خواسته ام، ۳۰ میلیون رای" می‌باشد تا آنجا که مقدر بود آمار شرکت کنندگان در این انتخابات را بالا برده است. مسلماً این امر به رژیم امکان میدهد "مشارکت گسترده" مردم را دلیل بر "پشتوانه مردمی" نظام حاکم جازده و موقعیت خود را در صحنه جامعه مستحکم سازد. ولی اتفاقاً در تقابل این دسیسه رژیم، وظیفه اپوزیسیون جمهوری اسلامی افشای آمارسازی های دروغین و نشان دادن تقلبات گوناگونی است که ذاتی "سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی" بوده و بدون درک آنها تحلیل و ارزیابی از انتخابات اخیر حتی اگر با ملتهب ترین جملات و ادعاهای به ظاهر مارکسیستی نیز مطرح شود "تبلیغات آشفته" ای است که "عملاً به نفع رژیم تمام میشود".

(ادامه دارد)

شهریور ۶۷
پولاد

۵۵ هزار نفر اعلام شده است و از آنجا که حداقل سن قانونی برای رای دادن ۱۵ سال می‌باشد در صورتیکه تعداد افراد زیر ۱۵ سال را از رقم کل جمعیت کشور کسر کنیم رقم واجدین حق رای بدست می‌آید. از آنجا که هنوز نتایج تکلیکی سرشماری سال ۷۵ بطور کامل انتشار نیافته است با استناد به آمار سال ۱۳۷۰* و آمارهای گوناگونی که در این فاصله رژیم به مناسبت‌های مختلف در رابطه با جمعیت کشور اعلام کرده است میتوان تخمین زد که جمعیت زیر ۱۵ سال کشور رقمی حدود ۲۳ تا ۲۴ میلیون نفر می‌باشد. بر این مبنای کل جمعیت واجد حق رای چیزی حدود ۳۶ تا ۳۷ میلیون نفر میشود که با رقم ادعایی وزارت کشور مبنی بر ۳۳ میلیون نفر تفاوت فاحشی دارد. اما اگر در واقعیت تعداد واجدین حق رای نه ۳۳ میلیون** نفر بلکه ۳۷ میلیون نفر باشد آنگاه ۲۹ میلیون رای ای که از صندوقهای رای بیرون آورده شد تنها بیانگر شرکت حدود ۷۸ درصد واجدین حق رای خواهد بود و اگر تعداد واجدین حق رای را نه ۳۳ میلیون نفر ادعایی رژیم بلکه همانطور که برخی آمارها مدعی اند ۳۹ میلیون نفر در نظر بگیریم آنگاه رقم ادعایی رژیم تنها بیانگر حدود ۷۲ درصد واجدین حق رای میشود. این محاسبه یک مورد از تقلب بزرگی که رژیم در رابطه با "انتخابات" اخیر نموده است را آشکار می‌سازد. همین خود نشان میدهد که نباید به آمارهای قلبی این رژیم فریبکار اعتماد

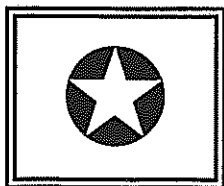
در رابطه با انگیزه ها و دلایل شرکت بخشی از مردم در این انتخابات میتوان و باید به بحث پرداخت اما در چنین بحثی قبل از هر چیز باید با ارزیابی ها و تحلیل هایی که با استناد به آمار قلبی جمهوری اسلامی به تحلیل این انتخابات می‌پردازند مرزبندی نمود و تنها در چنین حالتی است که میتوان در جهت درک واقعی "سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی" ۲۱ - که راه کارگر مدعی است "بسیاری از مخالفان رژیم درک و تبلیغات آشفته ای" ۲۲ از آن بدست میدهند که "عملاً به نفع رژیم تمام میشود ۲۳- و دلایل و اجابهای شرکت بخشی از مردم در آن گام برداشت. بر این اساس برای کسی که حداقل شناختی از سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی داشته باشد بر راحتی قابل درک است که برای وزارت کشور جمهوری اسلامی نه تنها اعلام ارقام نجومی در رابطه با تعداد شرکت کنندگان در انتخابات امری معمولی است بلکه این وزارتخانه از طرق مختلف میکوشد آمارهای خود را حداقل امکان واقعی یا منطقی جلوه دهد. از جمله با بازی با آمارهای مربوط به جمعیت کشور "درصد" شرکت کنندگان در هر انتخاباتی را به دلخواه افزایش میدهد. در "انتخابات" اخیر وزارت کشور تعداد واجدین حق رای را ۳۳ میلیون نفر اعلام کرد و بر این اساس ادعا نمود که ۲۹ میلیون نفر یعنی ۸۸ درصد واجدین حق رای در انتخابات شرکت کرده اند.

اما نتایج سرشماری سال ۱۳۷۵ که تا کنون انتشار یافته نشان میدهد که جمهوری اسلامی با اعلام ۳۳ میلیون نفر به عنوان واجدین حق رای دست به تقلب آشکاری زده است. بر اساس سرشماری مزبور جمعیت کشور ۶۰ میلیون و

۲۱ و ۲۲ - گفتگوی نشریه "راه کارگر" با محمدرضا شالگونی مندرج در راه کارگر شماره ۱۴۶ ما مخالفتی با چنین احکامی نداریم ولی معتقدیم که راه کارگر خود از جمله جریان‌های سیاسی است که با درک آشفته از سیستم انتخاباتی در جمهوری اسلامی دست به اشاعه نظرهایی در این رابطه زده است که عملاً به نفع رژیم تمام میشود.

* براساس آمار سال ۷۰ جمعیت کشور در فاصله سنی ۵ تا ۱۴ ساله حدود ۱۷ میلیون نفر بوده است. با توجه به اینکه جمعیت زیر ۵ سال را نیز حدود ۶ میلیون نفر ارزیابی کرده اند در نتیجه جمعیت زیر ۱۵ سال کشور ۲۳ میلیون نفر تخمین زده میشود. که البته رشد جمعیت کشور در این فاصله را هم باید به آن اضافه نمود که در این جا از آن صرف‌نظر نموده ایم.

** جالب است که وزیر کشور قبل از انتخابات و بدلیل مصالح آن زمان تعداد واجدین حق رای را ۳۰ میلیون نفر مطرح میکند (در مصاحبه ای که در صفحه ۳ روزنامه کیهان به تاریخ ۳ اردیبهشت ۷۶ درج شده است) و همین فرد پس از انتخابات و در اعلام نتایج آن تعداد واجدین حق رای را ۳۳ میلیون در نظر می‌گیرد!!



"آینده جمهوری اسلامی"

در جریان سمیناری که تحت عنوان "اوضاع ایران و وظایف ما" چندی پیش در لندن برگزار شد، رفیق پولاد از طرف چریکهای فدایی خلق ایران، بحثی را با عنوان "آینده جمهوری اسلامی" به شرکت کنندگان در این سمینار ارائه داد که متن این سخنرانی به این وسیله در اختیار خوانندگان پیام فدایی قرار میگیرد.

سلطه حاکم تعقیب میکند. نمونه اخیرش همین دکتر سروش است. همه اطلاع دارید، این فرد یکی از ایدئولوگهای جمهوری اسلامی بود و بر اساس وظیفه، همه جنایتهای این رژیم را توجیه میکرد. اما اخیراً شروع به مخالفتهایی نموده و در سفر اخیرش به خارج، دستگاه تبلیغاتی غرب طبق معمول باد توری جثه نحیف این موجود انداخته و او را "لوتر" اسلام قلمداد میکنند. در غرب همه جا میچرخد، از این دانشگاه به آن دانشگاه میرود و سخنرانی میکند و همه جا حرف حسابش این است که انقلاب تمساح شد و مردم از انقلاب خسته شده اند. پس بهتر است که ما به جناحهای درونی رژیم فکر کنیم و جناح میانه روی رژیم را تقویت کنیم و از جمهوری اسلامی بخواهیم که به اپوزیسیون خودش هم یک فضای تنفسی بدهد. این تبلیغاتی که مردم ما را از انقلاب میترساند و بی فایده بودن ویی ثمر بودن انقلاب را میخواهد به اذهان حقنه کند آدم را به یاد دستگاه تبلیغاتی شاه می اندازد. اون موقع هم اگر یادتون باشد دستگاه تبلیغاتی شاه با ادعای اینکه شاه خدای روی زمین است مطرح میکرد که چون با خدا کاری نمیشود کرد پس با شاه هم کاری نمیشود کرد و نتیجه میگرفت که در این ثبات و امنیت بوجود آمده نمیشود خدشه ای وارد کرد و از جاودانه بودن سلطه شاه صحبت میکردند. این دیدگاه هم درست بر اساس همان تبلیغات از جاودانه بودن سلطه جمهوری اسلامی صحبت میکند و انقلاب و مبارزه را انکار نموده و بی فایده قلمداد میکند. ولی مردم ما دیدند که با آغاز مبارزات مسلحانه روشنفکران کمونیست در این کشور و رشد اعتراضات مردمی، در آن سد بزرگ دیکتاتوری شکاف ایجاد شد و سیل مبارزه توده ای، شاه و تمام دم و دستگاه اش را به زباله دان تاریخ انداخت. و یا همانطور که سرلشکر ربیعی در دادگاه جمهوری اسلامی گفت اربابان شاه را مجبور کرد که او را مثل موش مرده ای از ایران بیرون بیاورند.

میدانند و به پایان بخشیدن، پایان دادن به جمهوری اسلامی معتقدند. امثال همین اکثریتی ها و توده ای هایی که با تحولات شوروی اخیراً یکباره "دمکرات" شده اند و معتقدند که جمهوری اسلامی را نباید سرنگون کرد یعنی باید گذاشت تا بیشتر از این مردم را بکشد و به کشتارش ادامه بدهد. دیدگاههایی که ماندن و ماندگاری رژیم رابه هر حال تبلیغ میکنند اساس تفکرشان این است که در صحنه سیاست ایران، نیرویی را برای سرنگونی جمهوری اسلامی در صحنه نمی بینند و آلترناتیوی هم که بخواهد جایگزین رژیم بشود را نمیشناسند، در این طیف ما سلطنت طلبهایی را می بینیم همچون امینی که با ریاست جمهوری رفسنجانی اعلام کردند که باید رفت و رفسنجانی را تقویت کرد. در همین چارچوب بود که سرمایه دارهای فراری دوره شاه در امریکا با مسئولان جمهوری اسلامی جلسه می گذاشتند تا راه بازگشت به ایران و سرمایه گذاری در ایران را بررسی کنند. یا سلطنت طلبهایی در این طیف قرار میگیرند که همین چندماه پیش مطرح میکردند که باید با جمهوری اسلامی دیالوگ انتقادی ترتیب داد. منظور جناح مهرداد خوانساری است و بعدهم که روابط آنها با وزارت اطلاعات روشن شد و آشکار شد که با همکاری وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی میخواهند در امریکا و اروپا سمینارها و جلساتی در جهت تقویت جمهوری اسلامی تشکیل بدهند. بهر حال این نیروها حرف اصلی شان این است که امکان سرنگونی این رژیم نیست، این رژیم ماندگار است و در نتیجه بهتر است که نیروهای مبارز، مخالفین جمهوری اسلامی از فکر سرنگونی و انقلاب دست بکشند و به فکر مذاکره و سازش با رژیم باشند و به این طریق یکسری اقدامات مثبت را از جمهوری اسلامی بخواهند و این دیکتاتوری را مجبور کنند که به حال یکسری تعدیل هایی در رفتار سرکوبگرانه اش ایجاد کند. این دیدگاه، انقلاب بر علیه این رژیم را انکار نموده و با توجه به شرایطی که جامعه در آن قرار گرفته سازش و کرنش را در مقابل

با سلام به همه دوستان و رفقاییکه با حضورشان در این جلسه به ما امکان دادند که این سمینار را برگزار کنیم، قبل از هر چیز اجازه بدهید که موضوع بحث را مطرح کنم و بعد به خود بحث بپردازم.

از مبحث شرایط اقتصادی- اجتماعی ایران و دورنمای رژیم، من بیشتر روی آینده جمهوری اسلامی تکیه میکنم. روی این امر که در رابطه با آینده جمهوری اسلامی چه دیدگاههایی وجود دارد متمرکز میشوم و اینکه اساساً چگونه باید با این مساله برخورد کرد. همانطور که همه رفقا اطلاع دارند در رابطه با آینده جمهوری اسلامی دیدگاههای مختلفی رایج است. در تقسیم بندی کلی این دیدگاهها دو دیدگاه اساسی را میتوان مطرح نمود. برخی این رژیم را یک رژیم ماندنی، رژیمی با ثبات تلقی میکنند و برخی سرنگونی این رژیم را پیش شرط هرگونه تغییر و تحول دمکراتیک در ایران ارزیابی میکنند.

برای پیشبرد بحث از دیدگاه اول شروع میکنم که این رژیم را ماندنی تلقی میکند یا همانطور که چند وقت پیش برخی از سیاستمداران امریکایی مطرح کردند جمهوری اسلامی را یک "پدیده دائمی" در صحنه سیاست ایران ارزیابی میکنند. نیروهای مختلفی در این طیف قرار میگیرند، از سلطنت طلب هایی که بنابه ذات شاه دوستی و سلطنت طلبی شان اصولاً باید خواهان تغییر رژیم جمهوری اسلامی باشند تا استحاله چینی که به هر حال از سرنگونی این رژیم و تغییر اوضاع ناامید شده و به این دلخوش کرده اند که جناحهای میانه رو را در جمهوری اسلامی تقویت کنند و این رژیم را مجبور کنند که به برخی از موازین حقوق بشر گردن بگذارد. در این طیف ما حتی شاهد نیروهایی هستیم که مخالف بیان کلمه سرنگونی هستند و آنقدر احساسات به اصطلاح دمکراتیکشان در این سالهای اخیر رشد کرده که از سرنگونی رژیم صحبت کردن را چپ روی

در تقابل با این دیدگاه، دیدگاهی وجود دارد که از رفتنی بودن جمهوری اسلامی صحبت میکند و اساسا خواهان سرنگونی این رژیم است. گرایشات فکری و سازمانهای مختلفی در این طیف قرار میگیرند. برخی از آنها با مستقل ارزیابی کردن جمهوری اسلامی و با این ادعا که امپریالیستها بخصوص امریکا مایل به تغییر این رژیم هستند، هر اتفاقی که می افتد، مثل تحریم اقتصادی ایران بوسیله امریکا، یا اختصاص ۲۰ میلیون دلار بودجه برای CIA (تا جمهوری اسلامی را تضعیف بکند و یا برایش اپوزیسیون بسازد) و یا همین دادگاه برلین و خلاصه هر کدام از این اتفاقات که پیش می آید این نیروهایی که معتقدند جمهوری اسلامی یک رژیم مستقل است و وابستگی به امپریالیستها ندارد، فوری شاد میشوند و از مرحله آخرین حیات جمهوری اسلامی مژده میدهند. اینها دیگر در نظر نمیگیرند که این رژیم خودش تا مغز استخوان به امپریالیستها وابسته است و اساسا اگر هم قرار باشد امپریالیستها چنین رژیمی را تغییر بدهند چه سودی برای مردم ما دارد.

آیا خواستهای کارگران و زحمتکشان ایرانی با تغییر رژیم از بالا متحقق میشود؟ آیا اگر امپریالیستها منافعشان ایجاب کرد که جمهوری اسلامی را به هر دلیلی بردارند مگه جز برای این است که در عمل رژیم نتوانسته است منافع آنها را

تامین کند، پس لابد آنها میخواهند رژیم دیگری را بیاورند که منافعشان را بهتر تامین بکند و به همین دلیل هم میخواهند این رژیم را به فرض تغییر بدهند. پس نیروهای انقلابی، نیروهای مبارزی که در جهت تحقق خواسته های انقلاب مردم ایران گام برمیدارند نمیتوانند به تغییر رژیم از بالا دل خوش کنند. این نیروهایی که به سیاستهای دولتهای غربی دلخوش میکنند - این تحلیل متأسفانه در سطح وسیعی در ایران گسترش یافته و هوادار پیدا کرده و خیلی ها مایلند که بالاخره این قدرتهای غربی بخصوص امریکا، این رژیم را برادره ببره تا از شرش راحت بشوند - اینها بنابه مصالح سازمانی شان و یا ماهیت طبقاتی شان این حقیقت را کتمان میکنند که کل بار انقلابی سرنگونی جمهوری اسلامی درست موقعی به منصفه ظهور میرسد که این سرنگونی با سرنگونی سلطه

امپریالیستی و نظام سرمایه داری حاکم بر ایران توأم باشد، وگرنه اگر ما به تغییر رژیم از بالا دلخوش کنیم، هیچکدام از خواسته های مردم ما متحقق نمیشود.

در تقابل با این نظر که امپریالیستها را بعنوان دشمن اصلی مردم، از مقابل چشم مردم کنار میزنند و خاک میپاشد به چشم مردم و آنها را به سرنگونی از بالا دلخوش میکند ما همواره بر این امر تاکید کرده و میکنیم که این رژیم، یک رژیم وابسته به امپریالیسم است. که امپریالیسم دشمن اصلی خلقهای ماست. اگر این حقیقتی است که مساله اصلی هر انقلاب تعیین ماهیت قدرت حاکمه است و بدون تعیین ماهیت قدرت حاکم نمیشود در انقلاب شرکتی آگاهانه داشت، پس این نیروهایی که هنوز هم بعد از ۱۸ سال سلطه جمهوری اسلامی و دیدن عملکردهای آن، این رژیم را یک رژیم مستقل ارزیابی میکنند، نمیتوانند نقشی آگاهانه در انقلاب ایران داشته باشند، رهبری که پیشکش شان.

از نظر ما با توجه به همه خدمات این رژیم در جهت منافع سرمایه جهانی و پتانسیل های تکنونی اش فعلا تغییر رژیم در دستور کار امپریالیستها قرار نگرفته است. و آن نیروهایی که علیرغم تاکید خود امپریالیستها و برای مثال خود وزارت خارجه امریکا - که رسماً اعلام میکند قصد سرنگونی این رژیم را ندارد بازهم می نشینند و بحرانهای رژیم را شماره میکنند و بحران آخر برایش درست میکنند و مدعی میشوند که امریکا ته دلش خواهان تغییر این رژیم است ولی دیپلماتیک برخورد میکند و سپس مدعی میشوند که ما باید کاری نکنیم که با این حرفها سردمداران جمهوری اسلامی روحیه بگیرند، درواقعیت دارند به خودشان روحیه میدهند.

حاصل میشود که در صحبت درباره آینده جمهوری اسلامی، آینده این رژیم را نمیتوان بدون بررسی سیاستهای قدرتهای حامی آن در نظر بگیریم. درک این نکته به ما کمک میکند تا باتوجه به قدرتهای حامی رژیم، دشمنان انقلاب را بدرستی شناخته و به توده ها بشناسانیم. و با توجه به وجود چنین دشمنان قدرتمندی بر طولانی بودن مبارزه و ضرورت بسیج وسیع توده ها تاکید نماییم. شناخت دشمنان انقلاب و افشای آنها در هر لباسی که هستند بخصوص الان که این گرایش و این تفکر در ایران گسترش پیدا کرده که تمایل واقعی اش این است که این قدرتها یکجوری این جمهوری اسلامی را بردارند و شرش را کم کنند از مهمترین مسایل انقلاب میباشد.

ببینید ما جمهوری اسلامی را یک رژیم وابسته میدانیم که در شرایط اوجگیری انقلاب ایران به کمک و بوسیله امپریالیستها برای سرکوب انقلاب و برای حفظ سلطه امپریالیستی و نظام سرمایه داری به قدرت رسید. مساله اساسی در سالهای

انقلاب، مساله حیاتی بورژوازی در آن سالها این بود که این انقلابی که بنیان نظام را به لرزه انداخته بود هر چه سریعتر سرکوب بشود و ما دیدیم که جمهوری اسلامی این وظیفه اصلی و این خواست اصلی را که

بورژوازی ازش میخواست چگونه انجام داد. ترکمن صحرا، کردستان، ماهیگران شمال، خلق عرب، مبارزات کارگران، همه جا ما میبینیم که به وحشیانه ترین شکلی مبارزات مردم سرکوب شد و حتی این سرکوب، این سرکوب ددمنشانه برای ایجاد رعب و وحشت به نمایش هم گذاشته شد. پس جمهوری اسلامی در سرکوب انقلاب ایران، مختق کردن اون هیچ کوتاهی نکرد و این خواست سرمایه داران و امپریالیستها را کاملاً اجرا کرد. در رابطه با کارگران ما میبینیم که در شرایط انقلاب و رشد روزافزون بحران اقتصادی، سرمایه داران دسته دسته کارگران را بیکار میکنند بدون پذیرش هرگونه تعهدی نسبت به سرنوشت آنها. این اخراجها در جهت منافع بورژوازی بود و توقف این روند و بازگشت کارگران به سرکارهایشان خواست طبقه کارگر. و همه شاهد

چریکهای فدایی خلق همواره بر این موضوع تاکید کرده و میکنند که نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران، یک نظام سرمایه داری وابسته است، که ایران را به جزیی ارگانیک از جهان امپریالیستی و سرمایه امپریالیستی تبدیل کرده و از آنجا که نظام اقتصادی - اجتماعی در ایران سرمایه داری است، در نتیجه هر رژیمی که قدرت دولتی را بدست بگیرد و اعمالش در جهت حفظ و حراست از این نظام باشد، بدون شک رژیم سرمایه داری وابسته است. مگر دولت ابزار سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر نیست، طبقه حاکم در ایران بورژوازی کمپرادور، سرمایه داران وابسته اند. پس دولتی که روی کار میآید و قدرت را بدست میگیرد و تمام مسایل جامعه را در جهت منافع این طبقه پیش میبرد، نمیتواند دولتی وابسته نباشد، وقتی بر وابستگی رژیم تاکید میکنیم این نتیجه عملی از آن

بر سر قدرت میباید. و با استناد به چنین بحرانها و عواملی نمیشود از سرنگونی سریع آن صحبت کرد. به واقع اگر حمایت امپریالیستها نبود، این رژیم یک روز هم نمیتوانست سرکار باقی بماند. ولی ما میبینیم که ۱۸ سال سرکار باقی مانده است.

علیرغم اینکه این رژیم از امریکا به نام شیطان بزرگ یاد میکند ولی در واقعیت امپریالیسم امریکا نه شیطان بزرگ بلکه فرشته رحمتی است که در طی این ۱۸ سال پشت سر این رژیم ایستاده و سلطه آن را حفظ کرده است. هر جا با تنگناهایی مواجه شده به کمکش آمدند. امری که با دقت تمام میشود موارد آن را بررسی نمود که کجا این رژیم به تنگنا رسید و فوری و به چه شکلی به کمکش آمدند. چرا امپریالیستها از این رژیم حمایت میکنند؟

من از دلایل مختلفی که در این زمینه وجود دارد سه عامل را مطرح میکنم:

یکی از عواملی که باعث میشود که امپریالیستها از این رژیم حمایت کنند این است که امپریالیستها در شرایطی هستند که نمیخواهند کارهایی را که باید در این کشورها انجام بشود به اسم خودشان پیش برود. ببینید در دوره شاه، شاه هرکاری که میکرد مردم میگفتند مرگ بر امریکا. چون شاه را نوکر امریکا میدانستند. خب امریکایی ها میدانند که جمهوری اسلامی برای مقابله با جنبش بزرگی که با آن مواجه است، آن بحرانی که در مقابلش قرار گرفته مجبور است به هر جنایتی دست بزند. در نتیجه حمایت آشکار امریکا از چنین رژیمی همه این فجایع به اسم امریکا هم تمام میشود در نتیجه منافع امریکا ایجاب میکند رژیمی روی کار باشد که ادعا کند با امریکا مخالف است ولی در عمل خط امریکا را پیش ببرد. و ما دیدیم که این سیاست تأثیر خیلی محسوسی در انقلاب ایران داشت. واقعا تأثیر گذاشت. حتی ما در صفوف نیروهای چپ شاهد گرایشها و کسانی هستیم که فکر میکنند که این رژیم واقعا ضدامپریالیست است. و امپریالیستها خواهان تغییر اون هستند. به این ترتیب در همه فجایعی که این رژیم انجام میدهد امریکاییها دستهایشان را میشوند و چه در مقابل افکار عمومی مردم ایران و چه در مقابل افکار عمومی خودشان، خودشان را بیطرف جلوه میدهند. حتی با تحریم رژیم و با محکوم کردن او به عنوان نقض کننده حقوق بشر، خودشان را مخالف رژیم جا میزنند. و در میان افکار عمومی

نمی سوزاند، مترسک هموسام را آتش نمیزند، سفارت امریکا را اشغال نمیکرد. ولی دیدیم که در جریان ایران گیت آقایون نشستند با مک فارلین کیک اهدایی ریگان را خوردند و به ریش آن کسانیکه زیادی رژیم را مستقل ارزیابی میکردند، خندیدند. جدا از این فاکتها، پیشبرد برنامه تعدیل اقتصادی رفسنجانی را در نظر بگیرید. مگر این برنامه جز پیشبرد خط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است. درست همان خطی را که آنها مطرح کردند، این رژیم به عنوان تعدیل اقتصادی دارد پیش میبرد. حمایت از صنایع داخلی را کم کنید، سوبسیدها را حذف کنید، ارز را آزاد بکنید، دستمزد کارگران را کم کنید، بوروکراسی را یک کمی کوچکش بکنید و بیایید از ما وام بگیرید. و اسمش را بگذارید برنامه تعدیل.

اینها از جمله آن شرایطی هستند که بانک جهانی در همه کشورها مطرح کرده و به دولتهای وابسته دیکته نموده و هر جا که این برنامه ها پیش رفته دیدیم چه به سر مردم آمد. این فاکتها وابستگی این رژیم را امپریالیستها را ثابت نموده و نشان میدهد که این رژیم تا مغز استخوان به امپریالیسم وابسته میباشد و از آنجا که قبلا گفتیم بدون درک ماهیت قدرت دولتی در ایران نمیتوان نقش آگاهانه ای در انقلاب ایفا نمود، در نتیجه کسانی که به هر دلیلی بر روی وابستگی این رژیم به امپریالیستها پرده میکشند نمیتوانند نسبت به مسایل انقلاب ایران درک درستی ارائه دهند. به همین دلیل هم هست که نیروهایی که با تکیه به انزوای بین المللی جمهوری اسلامی یا بحران اقتصادی که واقعیتی است در ایران، و تورم و گرانی و فقر و بیکاری همواره از سرنگونی قریب الوقوع این رژیم صحبت میکنند نشان میدهند که درست همین واقعیت را درک نکرده اند که چرا علیرغم یک بحران شدید اقتصادی، نفرت و انزجار توده ای، مبارزه توده ای و این همه مبارزات مسلحانه در کردستان و در گوشه و کنار ایران یک چنین رژیمی هنوز پابرجاست؟ به خاطر آن قدرتهایی است که در پشت سر این رژیم ایستاده اند. ممکن بود در یک شرایط عادی وجود چنین عواملی خیلی راحت این رژیم را سرنگون بکند ولی در شرایط ایران بخاطر قدرتهای امپریالیستی که پشت سر این رژیم قرار دارند و به قول خمینی امدادهای غیبی که بیاری رژیم می آیند و به قول ما حمایت امپریالیستی که پشت سر آن میباشد این رژیم هنوز

بودیم که جمهوری اسلامی درست در جهت این خواست بورژوازی وابسته ایران در جهت حمایت از این خواست، توی هر کارخانه ای یکسری لمین جمع کرد، کمیته انقلاب تشکیل داد و مبارزات کارگری را وحشیانه سرکوب نمود. و کاری کرد که واقعا بیسابقه بود. هزاران هزار کارگر از کار بیکار شدند، بدون اینکه بورژوازی هیچگونه تعهدی نسبت به سرنوشت آنها بپذیرد، بدون هیچگونه حق بیمه ای. و تازه وقتی که بعدها بحث حق بیمه و قانون کار بالا گرفت، یکی از این سرمداران جمهوری اسلامی مطرح کرد اگر ما حق بیمه را برای کارگرها بپذیریم آن وقت کار خدا در آن دنیا در تقسیم بهشت و جهنم دچار اشکال میشود، درجه و قاحت سرمداران جمهوری اسلامی را ببینید که چگونه برای توجیه سرکوب کارگران به هر وسیله ای متوسل میشوند. بعد از مساله سرکوب طبقه کارگر مساله جنگ را نگاه کنیم. مگر این رژیم ۸ سال ایران را به صحنه یک جنگ امپریالیستی تبدیل نکرد. و صحنه گردان یکی از کثیف ترین جنگهای امپریالیستی نبود. این جنگ که در جهت منافع مردم نبود، این جنگ به خاطر مصالح امپریالیستها و برای کمک به آنها بود تا بتوانند بر رکود اقتصادی شان فائق آیند. به اعتبار همین جنگ بود که امپریالیستها میلیاردها دلار اسلحه به کشورهای منطقه فروختند، خاورمیانه را به دژ نظامی تبدیل کردند و به بهانه حفظ حرکت کشتی ها در خلیج فارس ناوگان دریایی شان را به خلیج فارس آوردند. خب آن روزهای اول جنگ برخی نیروها به بهانه اینکه این جنگ، یک جنگ میهنی است، به دفاع از این جنگ برخاستند و اعلام کردند وظیفه شان این است که بروند و در این جنگ شرکت بکنند و از میهن شان دفاع نمایند. ولی حالا که دیگر واقعیت روشن شده و ماهیت امپریالیستی این جنگ به اثبات رسیده چرا باز هم نقش رژیم وابسته را درک نمیکنند. همه میدانند که این جنگ جنگی امپریالیستی بود که بخاطر مصالح امپریالیستها سازمان پیدا کرده بود و جمهوری اسلامی هم یکی از مجریان اصلی آن بود. این جنگ هیچ حاصلی جز فقر و فلاکت و بدبختی و قربانی برای مردم ما نداشت. اما انحصارات امپریالیستی از قبل آن میلیاردها دلار سود بردند. واقعیتی که به روشنی نقش جمهوری اسلامی را در پیشبرد سیاستهای امپریالیستی نشان میدهد. از مساله جنگ بگذریم. مگر این رژیم خودش را ضدامریکایی قلمداد نمیکند، پرچم امریکا را

مردم برای خودشان طرفدار پیدا میکنند. و خودشان را از آماج خشم و نفرت توده‌ها و مبارزه آنها دور نگاه میدارند.

مسئله دوم عامل مذهب است. ما میدانیم که جمهوری اسلامی در یک شرایط بحرانی در شرایطی که یک بحران وسیع اقتصادی در ایران حاکم بود و یک انقلاب بزرگی جریان داشت به قدرت رسید. در شرایط بحران شدید اقتصادی بطور طبیعی کارگران باید اخراج بشوند و مردم در فقر و فلاکت هرچه بیشتری بسر میبرند. تورم و بیکاری بیداد میکند، این عوامل اعتراض و خشم مردم را برمیانگیزد. اما مذهب آن عاملی است که میتواند مردم را به تحمل این شرایط دعوت کند و با فریب مردم آنها را برای تحمل این شرایط آماده نماید. درست است که اساسا مذهب وظیفه اش تسهیل شرایط استثمار است ولی در شرایط بحرانی این وظیفه نقش بزرگتری میگیرد. با تبلیغات مذهبی میشود مردم را فریب داد، کارگران را فریب داد و آنقدر بهشت آسمانی را برای آنها برجسته کرد تا جهنم زمینی را بهتر بتوانند تحمل کنند. یک مساله دیگر این است که در شرایط بحران الزام باید بخش وسیعی از کارگران اخراج بشوند. این الزام شرایط بحران اقتصادی است. اما به اسم مذهب میشود بخشی از جامعه یعنی زنان را در خانه هایشان زندانی کرد و ادعا نمود که این اسلام است که زنان را زندانی کرده نه ملزومات بحران نظام سرمایه داری. به هر حال این مذهب یکی دیگر از عواملی است که به امپریالیستها و سرمایه داران وابسته در ایران امکان میدهد زیرپوشش آن مسائل شان را خیلی بهتر پیش ببرند.

عامل بعدی مساله اسلام است. ما میبینیم که امپریالیستها روی اسلام اساسا سرمایه گذاری زیادی کرده اند. تا موقعی که شوروی بود از این اسلام بعنوان یک کمر بند سبز دور شوروی استفاده میکردند و سعی میکردند با جنبشهای اسلامی، بخشهای مسلمان نشین شوروی را به مبارزه بر علیه قدرت حاکم برانگیزند. و پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد میبینیم که به اسم اسلام و بنیادگرایی اسلامی دارند جای خالی دشمنی مثل شوروی را پر میکنند. لولویی ساخته اند به اسم بنیادگرایی اسلامی که خیلی از برنامه هایشان را چه در خود کشورهای امپریالیستی و چه در منطقه به این بهانه پیش میبرند. بنیادگرایی اسلامی خطر

بزرگی است پس بهتر است فلان بودجه سازمان CIA را تصویب کرد. بنیادگرایی اسلامی نظم امپریالیستی را به خطر انداخته پس به این بهانه میتوان بودجه چند میلیارد دلاری ارتش آمریکا را علیرغم مخالفتهایی که بر علیه این بودجه در خود جامعه آمریکا وجود دارد از تصویب گذراند. پس این سه عامل یعنی مساله مذهب، بنیادگرایی اسلامی و این امر که امپریالیستها منافعی در این است که نقش خودشان را در مسائل ایران لایوشانی کنند و چهره خودشان را بیوشانند و در عمل خط خودشان را بوسیله چنین رژیمهایی پیش ببرند باعث شده اند که امپریالیستها

مسئله دوم عامل مذهب است. ما میدانیم که جمهوری اسلامی در یک شرایط بحرانی در شرایطی که یک بحران وسیع اقتصادی در ایران حاکم بود و یک انقلاب بزرگی جریان داشت به قدرت رسید. در شرایط بحران شدید اقتصادی بطور طبیعی کارگران باید اخراج بشوند و مردم در فقر و فلاکت هرچه بیشتری بسر میبرند. تورم و بیکاری بیداد میکند، این عوامل اعتراض و خشم مردم را برمیانگیزد. اما مذهب آن عاملی است که میتواند مردم را به تحمل این شرایط دعوت کند و با فریب مردم آنها را برای تحمل این شرایط آماده نماید. درست است که اساسا مذهب وظیفه اش تسهیل شرایط استثمار است ولی در شرایط بحرانی این وظیفه نقش بزرگتری میگیرد. با تبلیغات مذهبی میشود مردم را فریب داد، کارگران را فریب داد و آنقدر بهشت آسمانی را برای آنها برجسته کرد تا جهنم زمینی را بهتر بتوانند تحمل کنند. یک مساله دیگر این است که در شرایط بحران الزام باید بخش وسیعی از کارگران اخراج بشوند. این الزام شرایط بحران اقتصادی است. اما به اسم مذهب میشود بخشی از جامعه یعنی زنان را در خانه هایشان زندانی کرد و ادعا نمود که این اسلام است که زنان را زندانی کرده نه ملزومات بحران نظام سرمایه داری. به هر حال این مذهب یکی دیگر از عواملی است که به امپریالیستها و سرمایه داران وابسته در ایران امکان میدهد زیرپوشش آن مسائل شان را خیلی بهتر پیش ببرند.

و آمریکا از جمهوری اسلامی به این شدت و به این حدت حمایت کنند. البته اینکه آنها از جمهوری اسلامی حمایت میکنند اساسا به این دلیل است که این رژیم در پیشبرد منافع آنها از هیچ جنایتی دریغ نکرده که نمونه های مختلفش را قبلا شمردم و حالا بعنوان یک نمونه تکمیلی به مساله استقرار اشاره میکنم. یک موقعی معروف بود که ایران کشوری است که مقروض نیست. حتی این رژیم ادعا میکرد که مخالف استقرار میباشد، چون استقرار باعث وابستگی میشود. البته این ادعاهای آن زمان رژیم بود، اما وقتی که روسانجانی روی کار آمد گفتند که گرچه ایران مقروض نیست ولی دولت موسوی چند میلیارد دلار بعنوان اعتبار از انحصارات امپریالیستی وام گرفته که کالا وارد کند و سپس شروع کردند به جو درست کردن که برای بازسازی به پول احتیاج داریم. بعد در عرض مدت کوتاهی دیدیم که این کشور را به یکی از کشورهای مقروض جهان تبدیل کردند. بین ۳۰

میلیارد دلار مقروض هستند. این اعداد خیلی روشن هستند. این وضع انسان را به یاد جریان کسانی می اندازند که با وام گرفتن از بانکها در انگلستان شروع به خرید خانه کردند. یعنی جریان MORTGAGE شاید این مثال دقیقی نباشد ولی این بانکها با بالا بردن نرخ بهره کاری کردند که خیلی از این افراد مجبور شدند کلید خانه ها را بیاورند توی بانک و بگویند نه خانه را میخواهیم و نه پولی که تا به حال داده ایم را. فقط دست از سر ما بردارید. بواقع این است واقعیت این وامها و این نقشی که این رژیم در جهت منافع امپریالیستها و سرمایه مالی ایفا کرده است. به این ترتیب از نظر ما با توجه به همه خدمات این رژیم در جهت منافع سرمایه جهانی و پتانسیل های تاکتونی اش فعلا تغییر رژیم در دستور کار امپریالیستها قرار نگرفته است. و آن نیروهایی که علیرغم تاکید خود امپریالیستها و برای مثال خود وزارت خارجه آمریکا که رسماً اعلام میکند قصد سرنگونی این

رژیم را ندارد باز هم می نشینند و بحرانهای رژیم را شماره میکنند و بحران آخر برایش درست میکنند و مدعی میشوند که امریکا ته دلش خواهان تغییر این رژیم است ولی دیپلماتیک برخورد میکند و سپس مدعی میشوند که ما باید کاری نکنیم که با این حرفها سردمداران جمهوری اسلامی روحیه بگیرند، در واقعیت دارند به خودشان روحیه میدهند. علیرغم اینکه این حرفها را در لفافه هر نوع کمونیسم کارگری و غیر کارگری شان بیوشانند. در واقع چنین نیروهایی به این وسیله دارند بخودشان روحیه میدهند که ببینند امریکا هم میخواد این رژیم برود. حالا فرض کنیم امریکا هم بخواد برستی این امر چه نفعی برای مردم ما دارد؟ ما باید خودمان این رژیم را سرنگون کنیم.

البته روشن است که اگر امپریالیستها فعلا خواهان تغییر این رژیم نیستند، اما این امر ثابتی هم نیست و به تحول شرایط وابسته است. اگر جنبش مردمی در ایران اوج بگیرد و این رژیم نتواند آنرا کاملا سرکوب کند و نتواند آنرا کنترل کند و عجز و

نا توانی اش را در سرکوب و کنترل توده ها و مبارزات توده ها نشان بدهد احتمال دارد که اربابانش این رژیم را مثل رژیم شاه عوض کنند با توجه به این توضیحات ضروری است روی این مساله تاکید کنم که منظور از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی چیست؟ آیا منظور تحقق خواستهای انقلاب

است؟ آیا منظور این است که کارگران و زحمتکشان به خواسته ها و مطالبات خودشان برسند؟ اگر منظور این خواسته است این امور تنها بوسیله انقلاب خود توده ها متحقق میشوند نه تحول رژیم از بالا. اگر هدف از سرنگونی جمهوری اسلامی تحقق خواستهای اصلی انقلاب است این امر باید بوسیله توده ها و به قدرت آنها و در جهت منافع آنها انجام بشود. هرگونه دلخوش کردن به سرنگونی این رژیم از بالا بزرگترین خطر را برای جنبش ما دربر دارد. در نتیجه اگر تحقق خواستهای انقلاب منوط به سرنگونی این رژیم از پائین و به قدرت توده ها می باشد، باید با توجه به آنچه که در ۱۸ سال اخیر در ایران گذشته است و وضعیت کنونی سازمانهای انقلابی باید

دانست که نیروهای انقلاب از ضعف شروع میکنند و بتدریج سنگر به سنگر قدرت حاکمه را به مصاف میطلبند. سنگر به سنگر او را نابود میکنند تا کل سلطه اهریمنی اش را از بین ببرند. و به همین دلیل هم انقلاب امری است طولانی. ما نمیتوانیم بانظرات و گرایشاتی که پیروزی را خیلی سریع و حاضر آماده میخوانند توافقی داشته باشیم چرا که تجربه ۱۸ سال سلطه جمهوری اسلامی کذب این نظرات را به اثبات رسانده است. واقعیت این است که انقلاب در ایران انقلابی طولانی است. و اگر انقلاب طولانی است پس ما وظیفه داریم با همین دید به تربیت و آموزش توده ها بپردازیم. اگر ما بتوانیم کارگران و زحمتکشان را با این دید آموزش بدهیم با این دید سازمان بدهیم که برای مبارزه ای سخت و طولانی آماده شوند و دل خوش نکنند به رفتن این یا آن رژیم سرمایه داری بلکه خواهان نابودی کل نظام سرمایه داری باشند. اگر ما آنها را با این دید آموزش بدهیم که سرنگونی قطعی نظام، وابسته به مبارزه آنهاست و تا آنها وارد صحنه قطعی نبرد نشوند از

ما نمیتوانیم بانظرات و گرایشاتی که پیروزی را خیلی سریع و حاضر آماده میخوانند توافقی داشته باشیم چرا که تجربه ۱۸ سال سلطه جمهوری اسلامی کذب این نظرات را به اثبات رسانده است. واقعیت این است که انقلاب در ایران انقلابی طولانی است. و اگر انقلاب طولانی است پس ما وظیفه داریم با همین دید به تربیت و آموزش توده ها بپردازیم. اگر ما بتوانیم کارگران و زحمتکشان را با این دید آموزش بدهیم با این دید سازمان بدهیم که برای مبارزه ای سخت و طولانی آماده شوند و دل خوش نکنند به رفتن این یا آن رژیم سرمایه داری بلکه خواهان نابودی کل نظام سرمایه داری باشند. اگر ما آنها را با این دید آموزش بدهیم که سرنگونی قطعی نظام، وابسته به مبارزه آنهاست و تا آنها وارد صحنه قطعی نبرد نشوند از پیروزی خبری نیست. آن وقت انقلاب ایران موفقیتهای بزرگی کسب کرده و میشود گفت که در جهت پیروزی گامهای بزرگی به پیش برداشته است.

پیروزی خبری نیست. آن وقت انقلاب ایران موفقیتهای بزرگی کسب کرده و میشود گفت که در جهت پیروزی گامهای بزرگی به پیش برداشته است. وگرنه اگر نیروهای مبارز دچار این توهم و ساده اندیشی بشوند که قدرتهای خارجی میتوانند و باید این رژیم را تغییر دهند و براین اساس مردم را آگاه نکنیم و آنها را نسبت به خطرات این نوع تحلیلهای آگاه نکنیم آنوقت امپریالیستها خیلی راحت دوباره امکان پیدا میکنند که در شرایط او جگیری جنبش توده ای و در شرایط او جگیری مبارزات مردم رژیم موجود را بردارند و رژیم وابسته دیگری را جایگزینی اش نمایند. در این صورت باز هم مردم ما همان وضعی را خواهند داشت که در این ۱۸ سال داشتند. مگر تجربه ثابت نکرده که امپریالیستها هیچوقت سر نوشتشان را به سر نوشت

رژیمهای وابسته شان گره نمی زنند. هر جا منافع مصالحشان ایجاب کند به راحتی این رژیمها را با رژیمهایی که بهتر میتوانند منافع آنها را تامین نمایند تعویض میکنند. مگر نمونه شاه را فراموش کرده ایم. واقعا همگی صمیمانه به این تجربه فکر کنید. شاه نوکر امریکا بود وقتی نتوانست شرایط سلطه امپریالیستی را حفظ بکند و حتی اوضاع به جایی رسید که وجودش باعث رادیکالیزه شدن بیشتر جنبش میشد، خیلی راحت و علیرغم همه خدماتش عوضش کردند. همین الان جلوسوی چشم تان در رژیم این امر دارد دوباره اتفاق می افتد. موبوتو یکی از نوکران و سرسپردگان امپریالیستها است و اگر اشتباه نکنم از سالهای ۶۰ تا حالا این دیکتاتور برسرکار است و در این فاصله برای حفظ منافع اربابانش از قتل و کشتار دریغ نورزیده اما حالا در گوشه ای از مملکت دسته ای را راه انداختند و در عرض ۲ الی ۳ ماه این دارو دسته ای که کسی نامشان را نشنیده بود دو سوم رژیم را اشغال کردند. بعد وزارت خارجه امریکا اعلامیه میدهد که موبوتو به تاریخ پیوست

و دیگر نقشی در آینده رژیم نخواهد داشت. یعنی موقع رفتن او رسیده و میبایست برود. پس امپریالیستها سر نوشتشان را با این نوع رژیمها گره نمی زنند. اگر ما این واقعیت را بدرستی بفهمیم و تبلیغات مان و مبارزات مان را براین اساس جهت بدهیم. آن موقع دیگر اجازه نمیدهیم که همین

اتفاقات دوباره به شکلی دیگر به سر مردم ما بیاد. جمهوری اسلامی باید سرنگون بشه این یک واقعیت انکار ناپذیره و در بستر مبارزات توده ها و گسترش قهر انقلابی آنها دیر یا زود سرنگون میشود اما اگر نمیخواهیم تجربه دوره شاه تکرار بشود آن موقع باید در جهت ایجاد یک رهبری کمونیستی قوی گام برداریم. رهبری که براین امر آگاه است که بدون نابودی نظام سرمایه داری هیچکدام از خواستهای انقلاب متحقق نمیشود. و از آزادی و دمکراسی خبری نخواهد بود. به امید اینکه بتوانیم در جهت ایجاد این رهبری گام های هر چه بیشتری برداریم صحبتیم را تمام میکنم و امیدوارم که ایرادات و ضعفهای این بحث را در جریان پاسخ به سوالات تا حدودی بتوانم برطرف کنم.

بر پناهجویان ایرانی در هلند چه میگذرد؟

سیاست بیشرمانه دولت هلند مبنی بر "امن" اعلام نمودن ایران و اقدام به پس فرستادن گام به گام هزاران پناهجوی ایرانی به زیر تیغ رژیم جمهوری اسلامی در ماههای اخیر وضعیت نابسامان پناهجویان ایرانی در هلند را هرچه وخیم تر ساخته است. از ابتدای ماه مه سال ۱۹۹۶ دولت هلند با استناد به گزارش مفرضانه وزارت امور خارجه این کشور ایران تحت حاکمیت رژیم جلاذ جمهوری اسلامی را به همراه ۷ دیکتاتوری دیگر در لیست کشورهای "امن" قرار داده و مدعی شد که بازگرداندن پناهجویانی که جواب منفی گرفته اند از هلند به این کشورها خطری را متوجه آنها نخواهد نمود. در پی اعلام این سیاست حداقل ۱۳۰ تن از پناهجویان ایرانی در سال ۱۹۹۶ به وسیله پلیس دستگیر، به زور به سفارت جمهوری اسلامی برده شده و با تهیه پاسپورت موقت برای آنها، به ایران بازگردانده شده اند. از سرنوشت اکثر این افراد خبری در دست نیست. به این ترتیب خطر دستگیری، دیپورت و بالاخره گرفتار آمدن در چنگال رژیم تبهکار جمهوری اسلامی همچون شیخ مرگ بر زندگی هزاران پناهجویی بلاتکلیف ایرانی در هلند سایه افکنده است. خودکشی، اعتصاب غذا، رگ زنی و دوختن لیان و..... در میان انسانهایی که اکثر آنها به جان خریدن هزاران بلا و با به خطر انداختن زندگی خود توانسته اند از جهنم جمهوری اسلامی فرار کنند و اکنون به آنها گفته شده که باید دوباره به آنجا برگردند به امری رایج تبدیل شده است. به عنوان یک انعکاس کوچک از چنین اوضاع وحشت آوری کافی است اشاره کنیم که به گزارش فعالین و نهادهای مدافع حقوق پناهندگی در هلند، در طول مدت نامبرده بیش از ۱۳۰ مورد خودکشی ناشی از استیصال در میان پناهجویان صورت گرفته که دهها مورد آن به ایرانیان نسبت داده میشود. از این تعداد تخمین زده شده که ۲۰ تا ۳۰ ایرانی پناهجو جان خود را از دست داده اند. در میان این قربانیان میتوان از علی اصغر حقیقت، امیر صالحی، علی استوار، امیر کاره، امیر نادری و شاپور

اسلام نام برد که همگی پس از ناامیدی از بازگشایی دوباره پرونده های پناهندگی خویش، برای آنکه نهایتاً به چنگال رژیم جمهوری اسلامی گرفتار نیایند چاره را در خودکشی یافتند و به این وسیله چهره کریه دولت هلند بمثابه یکی از مدعیان "انسان دوستی" و "دمکراسی" در اروپا را هرچه بیشتر در افکار عمومی رسوا ساخته اند.

البته سیاست پناهنده ستیزی دولت هلند برای پناهجویان پدیده تازه ای نیست. اما اینکه این دولت چرا و در چه پرونده ای به برداشتن گامهایی اینچنین پر شتاب در سیاست دفع پناهنده و اعمال فشار به پناهجویان ایرانی مبادرت نموده امری است که بررسی مختصر آن تا حدودی اوضاع وحشتناک کنونی پناهجویان ایرانی در هلند را توضیح میدهد.

دولت هلند ادعا میکند که بر پایه گزارش "بیطرفانه" وزارت امور خارجه این کشور تصمیم به اخراج هزاران پناهجویی بلاتکلیف و درمانده ایرانی از خاک خود و بازگرداندن آنها به ایران را گرفته است. مقامات این دولت و به طور مشخص خانم "اشمیتز" معاون وزیر دادگستری به عنوان چهره منفوری که در راس نیروی مامور اجرای این سیاست قرار گرفته با استناد به گزارش وزارت امور خارجه، ایران را کشوری امن خوانده و ادعا کرده اند که بر مبنای این گزارش اگر پناهجویان ایرانی که تقاضای پناهندگی شان توسط J.N.D (اداره تابعیت و مهاجرت هلند) رد شده به ایران بازگردند مورد تعقیب و آزار قرار خواهند گرفت. اما برخلاف این ادعا، نگاهی به گزارش مورد استناد که توسط سفیر هلند در تهران تهیه شده نشان میدهد که این گزارش نه تنها بی طرفانه نیست بلکه تلاش آشکار کسانی است که با پوشاندن چهره جنایتکار و دستان تابه آرنج در خون سران جمهوری اسلامی در صددند تا لفافه ای برای توجیه سیاستهای ضدپناهندگی دولت هلند در سالهای اخیر یافته و همچنین رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را نیز هرچه بیشتر در افکار عمومی تطهیر کنند. به عنوان مثال در بخشهایی از این گزارش که پایه تصمیم دولت هلند برای امن شناختن ایران قرار گرفته، پس از مدح و ثناگویی فراوان در باب بهتر شدن وضع "حقوق

بشر"، "بهبود در زمینه آزادیهای فردی" و..... آمده است که "این مساله که و ایستگان متهم در حضور او شکنجه میشوند قابل تائید نیست". همچنین گزارش در حمایت آشکار از ماشین سرکوب حکومت جمهوری اسلامی و در تائید ادعاهای خود شکنجه گران حاکم بر ایران تاکید میکند که "شکنجه به این منظور که از متهم اعتراف گرفته شود از لحاظ قانون اساسی شدیداً ممنوع است" و بالاخره آنکه "در زندانها شرایط بهداشت عمومی نسبتاً خوب است". در زمینه "عدالت اجتماعی و آزادی فردی" نیز گزارش اوج وقاحت تنظیم کنندگان خود را به نمایش گذارده و اعلام میکند که "زندگی عادی در ایران بر اساس عقاید اسلامی است. بنابراین آزادی بیان و گردهمایی نمیتواند با موازین اسلامی در تضاد باشد." و "در عمل این آزادیها نه تنها برای اشخاص بلکه برای رسانه های گروهی از طریق خودسانسوری محدود گردیده میشود." (***)

معنای این افاضات وزارت امور خارجه هلند آن است که در حکومت جمهوری اسلامی که بر طبق "موازین اسلامی" اداره میشود "آزادی بیان" و "گردهمایی" وجود داشته و اگر ما شاهد "محدودیهایی" در رابطه با اینگونه "آزادیها" در مورد "افراد" و "رسانه های گروهی" هستیم این امر تقصیر خود آنهاست که به "خودسانسوری" مبادرت میورزند. همانگونه که مشاهده میشود در اینجا به طرز بازم بیشترمانه ای، گزارش وزارت امور خارجه هلند چهره عاملین اصلی خود سانسوری افراد و رسانه های گروهی در جامعه تحت سلطه ما یعنی همان سردمداران جلاذ جمهوری اسلامی و کل دستگاه سرکوب و تفتیش عقاید آنها در ایران را میپوشاند و به روشن ترین وجهی رویاروی مردم ایران و در کنار جلاذان و سرکوبگران آن می ایستد.

علاوه بر اینها گزارش مزبور در بعضی زمینه ها گوی و وقاحت را حتی از خود مقامات رژیم نیز ربوده است. بدین معنی که اگر گاه و بیگاه ما شاهد آنیم که در رسانه های جمعی رژیم از جمله برای تشدید جو رعب و وحشت در جامعه خبرهایی مبنی بر اعدام و سنگسار و یسا

* مأخذ: گزارش وزارت خارجه هلند در مورد وضعیت عمومی ایران - تهیه و برگردان: تعدادی از پناهندگان کمپ زندام- هلند

دستگیریهای جمعی زنان و شلاق زدن آنها انعکاس می‌یابد، گزارش وزارت امور خارجه هلند حتی منکر چنین واقعاتی شده است. و به همین دلیل مدعی میشود که "در سه سال گذشته [از زمان تنظیم این گزارش] هیچ موردی از سنگسار که حد شرعی مجازات زناست مشاهده نشده" و یا در همین مدت "هیچ موردی دیده نشده که [کسی] به خاطر بی حجابی شخصی به شلاق و یا مجازات زندان محکوم شده باشد".

بالاخره برپایه چنین دروغهای آشکاری است که در انتها و در بخش "نتیجه"، تنظیم کنندگان گزارش به منزل مقصود رسیده و با بی مسئولیتی بیشرمانه ای تصریح میکنند که بازگرداندن پناهجویانی که درخواست آنها رد شده "مسئولیت آور" نیست.

جدا از دولت هلند و مقاصد کثیفش از تنظیم و استناد به چنین گزارشی، برای هرکسی که گوشه گوشه شنیدن و چشمی برای دیدن داشته باشد اثبات اینکه محتویات گزارش وزارت امور خارجه این حکومت درباره اوضاع ایران تا چه حد دروغ و دور از واقعیت میباشد چندان دشوار نیست.

بررسی گزارشات سازمانهای شناخته شده مدعی دفاع از حقوق بشر نظیر عفو بین المللی ویا سازمانهایی نظیر کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، اخبار منتشره و اعترافات خود بلندگوهای رسمی حکومت جمهوری اسلامی و... در ظرف همین چند سال اخیر به هر کس که جویای حقیقت امر در مورد وضع حقوق بشر در ایران باشد بخوبی نشان میدهد که اوضاع حقوق بشر در زمینه های اساسی در جمهوری اسلامی حتی از سالهای قبل نیز به شدت بدتر شده است. در گزارشات منابع فوق میتوان به دهها مورد اعدامهایی اشاره کرد که بخشی از آنها را زندانیان سیاسی تشکیل داده اند. میتوان چندین مورد سنگسار اعلام شده زنان به جرم "زنا" در سالهای اخیر را در خود روزی نامه های رژیم مشاهده کرد. میشود به چندین مورد ترورهای وحشیانه نیروهای اپوزیسیون در خارج کشور استناد کرد که شرکت جمهوری اسلامی در سازماندهی و اجرای آن توسط خود دادگاههای مسئول رسیدگی به این پرونده ها تأیید شده است

و بالاخره میتوان به دهها و صدها مورد از نقض دائم و سیستماتیک ابتدایی ترین حقوق توده ها در موارد مختلف استناد کرد که گزارش جعلی وزارت امور خارجه هلند آگاهانه چشم خود را بر روی تمامی آنها بسته است. گزارش مزبور آنقدر ناشیانه و غیر قابل باور است که حتی سرو صدای بخشها و یا افرادی از خود هیات حاکمه هلند را نیز بلند کرده است. این واقعیتی است که در رسوایی های مربوط به بررسی این گزارش باصطلاح بیطرفانه در پارلمان هلند - بویژه پس از یک رشته اعتراضات وسیع پناهندگان و سازمانهای مترقی و دفاع از حقوق بشر - بسیاری از مقامات دولتی مجبور به اعتراف به این حقیقت شده اند که این گزارش بیطرفانه نیست. در حقیقت خط جاری به امر تنظیم گزارش نشان میدهد که، این گزارش مغرضانه که مبنای تصمیم دولت هلند در اخراج پناهجویان قرار گرفته عموماً منطبق بر ادعاهای رسمی مقامات حکومت و دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی در مجامع بین المللی است. روشن است که نتیجه گزارش جعلی ای هم که اصولاً بر مبنای ادعاهای دیکتاتوری حاکم بر ایران در مورد حقوق بشر در جمهوری اسلامی تنظیم شده باشد جز آن نیست که ایران تحت حاکمیت این رژیم، کشوری "امن" است و بازگرداندن پناهجو به آنجا نمیتواند "مسئولیت آور" باشد. در اتخاذ این سیاست غیر انسانی و وحشیانه و منافع آن برای دولت هلند باید متذکر شد که مقامات این دولت با "امن" اعلام کردن ایران و "قانونی" ساختن اخراج هزاران پناهجوی ایرانی دو وجه یک سیاست امپریالیستی و ضدخلفی را به جلو میبرند. آنها نه تنها فرصت یافته اند تا مواضع ضدپناهندگی سالهای اخیر دولتهای اروپایی را با سرعت و شدت بیشتری به پیش برانند، بلکه در همان حال با اتخاذ این روش قادر شده اند تا در چارچوب سیاست امپریالیستهای اروپایی و امریکا برای حمایت گسترده تر از رژیم وابسته جمهوری اسلامی و میانه رو و معتدل خواندن دیکتاتورهای حاکم بر ایران گامهای بلندتری را بردارند. با توجه به این مقاصد است که میتوان فهمید چرا در عتفوان رسوایی های مربوط به اخراج پناهجویان ایرانی و در توجیه این سیاست، مقامات هلندی صراحتاً اعلام میکنند که دولت هلند باید "خاصیت مکندگی اش" نسبت به پناهنده را از دست بدهد. بازم با توجه به همین

سیاستهاست که در کشاکش مضحکه انتخاباتی اخیر ریاست جمهوری در ایران و روی کار آمدن خاتمی، مطبوعات آلت دست دولت هلند برای فریب افکار عمومی ملو از گزارشات و اراجیفی درباب میانه رو و معتدل بودن رئیس جمهور جدید رژیم گشته اند و از تبدیل ایران به یک کشور "امن" و "جامعه مدنی" زیر حاکمیت سیاه این مهره جانی سخن میگویند. بنابراین برای دولت هلند "امن" اعلام نمودن ایران و بازگرداندن پناهجویان ایرانی نقطه عطفی در سیاست "انقباض" در پناهنده پذیری و حمایت هرچه گسترده تر از رژیم وابسته جمهوری است. و واقعیتی که پناهجویان ایرانی در هلند فشار جانکاه ناشی از آن را در چند سال اخیر هرچه بیشتر بر شانه های خود حس کرده اند.

آمار نشان میدهد که از سال ۱۹۹۳ تا کنون ۱۳ هزار ایرانی در هلند تقاضای پناهندگی کرده و تنها ۲ هزار تن از آنان تا کنون موفق به گرفتن جواب شده اند و ۹ هزار تن بقیه یا در انتظار طاقت فرسای گرفتن جواب پناهندگی بوده و یا پروسه پناهندگی آنها بدون بررسی کامل و جامع مختومه اعلام شده است. در رویدادهای اخیر روشن شده که محتویات بسیاری از پرونده هایی که از سال ۱۹۹۳ به سرعت جواب رد اول و یا دوم را از دولت هلند دریافت کرده اند در حد لازم و کافی بررسی نشده اند. چرا که در آن زمان برای مقامات مسئول مساله نه بررسی دقیق محتوای پرونده متقاضیان بلکه سرعت در دادن جواب در مدت زمان کوتاه و رسیدن به آماری بوده که از سوی دولت برای قبول سهمیه های پناهندگی در نظر گرفته شده است. در نتیجه این واقعیت بسیاری از پناهجویان برغم وجود دلایل و شواهد آشکاری مبنی بر هویت سیاسی آنها در پرونده هایشان و خطری که از بابت اخراج آنها را تهدید میکند، با جوابهای غیرمسئولانه و منفی از سوی مقامات مواجه شده اند. به این ترتیب در سال ۱۹۹۶ بر بستر این سیاست غیردمکراتیک آمار متقاضیان پناهندگی از ایران در هلند از ۱۰ درصد به ۶/۷ درصد کاهش یافت. مطابق همین آمار در سال ۱۹۹۵ برغم موج گسترده اعتصابات و اعتراضات پناهندگی ۶۶ ایرانی و در سال ۹۶، ۱۴۲ ایرانی به زور به ایران بازگردانده شده اند. علاوه بر این عزم جزم دولت هلند در پیشبرد شدیدتر سیاستهای ضدپناهندگی

در همین محدوده زمانی باعث شد که تنها در فاصله ۲ ماه دولت هلند ۸ کشور زیر سلطه دیکتاتوری های وحشیانه و ضد خلقی شامل ایتوپی، آنگولا، سومالی، سری لانکا، سودان، سوریه، زئیر و ایران را جزء کشورهای "امن" اعلام کند و از جمله ۸۷۲ پناهجوی ایتوپیایی را پس از مذاکره با دولت این کشور و دادن وعده و وعیدهای مختلف از خاک خود اخراج کند. در چارچوب این سیاست فشارهای اقتصادی و روحی - روانی بر پناهجویان در هلند هر چه بیشتر فزونی یافت. در این مدت بسیاری از پناهجویان رد شده از مسکن خود یعنی از خانه های موقت R.O.A به زور بیرون رانده شده و به کمپهایی که بیشتر به بازداشتگاههای جمعی شبیه است گسیل گشته اند. از سوی دیگر موج دستگیری پناهجویانی که پرونده شان بسته شده فزونی یافته است. پلیس هلند بیشتر مانده به دستگیری پناهجویانی که تقاضای پناهندگی شان رد شده پرداخته و برای فراهم آوردن وسایل بازگشت آنها به ایران، آنان را به زور به سفارت خانه های جمهوری اسلامی میبرند تا برای آنها پاسپورت موقت تهیه کنند. در این ملاقاتها پلیس هلند همانند حزب الهی های چماق بدست زنان را مجبور میکنند تا با رعایت حجاب اجباری به سفارت خانه ها بروند. در نتیجه این فضای وحشتناک است که بسیاری از پناهجویان نا امید و در معرض اخراج به زندگی مخفی روی آورده اند. پدیده مهاجر "غیرقانونی" در هلند هم اکنون یک پدیده رایج و وسیع است. در این رابطه چندین کلیسا و سازمانهای دفاع از حقوق پناهنده با یک سیاست هماهنگ مشغول حمایت از پناهجویان غیر قانونی شده و تا مدت محدودی به آنها جا و مکان و امکانات اولیه زندگی میدهند. برغم این، نا امنی، عدم اطمینان به آینده و وحشت در سطح وسیعی به روحیه رایج در بین پناهجویان اخراجی بدل شده است. در این میان آنها که مجبور به ماندن در کمپها شده اند در شرایط بسیار نامساعدی زندگی میکنند. کنترل دائم و بدرقاری و برخوردهای نژادپرستانه و وحشیانه مقامات کمپ، کمبود امکانات بهداشتی و رفاهی و از آن مهمتر فرسایش روحی ناشی از بی افقی و فقدان چشم انداز جزء لاینجزای زندگی آنهاست. در شرایط بد کمپهای نامبرده به طور مثال بیگاری و یا انجام کارهای شاق در مقابل دریافت مزد ناچیز (ساعتی یک گیلدرن هلند)

امری رایج است که تا حدودی معرف فضای کثیف این کمپها و جلوه ای از ماهیت "دمکراسی" دولت هلند و پزهای انساندوستانه آن میباشد. تداوم این شرایط موجب آن شده که تا کنون در چندین کمپ برخوردهای دائم بین پناهندگان عاصی با مقامات کمپ بر سر مسائل و خواستههای مختلف روی دهد تنها در آوریل ۹۷ طی کی درگیری بین مقامات کمپ "زیولده" با پناهجویانی که مانع دستگیری یکی از رفقای خود بودند، مقامات کمپ با استفاده از پلیس ضد شورش و سگ به جان اهالی بیدفاع کمپ افتاده و پس از ضرب و شتم و زخمی نمودن تعداد زیادی، ۱۰ تن را نیز دستگیر کردند.

اکنون دولت هلند برای کنترل اوضاع اقدام به برخی عقب نشینی های ظاهری نموده است. اما در واقعیت امر میکوشد تا سیاست ضد خلقی دیپورت پناهجویان را هر چند با آهنگ کندتر و با وسایل و راههای کم دردسرتز ولی به طور پیگیرانه دنبال کند. در اجرای این سیاست از ابتدای ماه می امسال دولت هلند مبادرت به ایجاد کمپهای مخصوص در نقاط دور افتاده کرده تا پناهجویان اخراجی را از نقاط مختلف در آنجا متمرکز سازد. یکی از این کمپها به نام کمپ 'TER APLE' در شمال شرقی این کشور و در نزدیکی شهری به همین نام ساخته شده است. این کمپ با بوق و کرناهای فراوان توسط ملکه هلند و خانم "اشمیتز" بازدید و افتتاح شد. محل استقرار کمپ که در میان انبارهای ناتو قرار گرفته و به "کمپ خداحافظی" معروف شده به گونه ای است که زیاد قابل تشخیص نمیشود. به این ترتیب پناهجویان اخراجی را به این کمپ که به وسیله یک سیستم مدار بسته و حفاظتی کنترل میشود برده و امکان ارتباط آنها با جهان خارج را تا حد زیادی محدود میکنند. بنابه برخی اخبار هم اکنون ۸۰۰ تن از پناهجویان به تدریج به این کمپ منتقل شده و توسط تعداد بیشماری پلیس مسلح کنترل میشوند. پلیس به طور دائم در حال بازرسی توالتها و حمامهای کمپ خداحافظی است به این منظور که مانع خودکشی زندانیان شوند. پناهجویان کمپ "تر اپل" باید مرتباً خود را به پلیس معرفی کنند. و به این ترتیب صدها تن از پناهجویان در وحشت دائمی ناشی از بازگشت مجبورند زندگی روزمره خود را در یکی از سخت ترین شرایط روحی و روانی سپری کنند.

بر متن چنین شرایطی است که با تشدید سیاستهای ضد پناهندگی دولت هلند، موجی از مقاومت و مبارزه به اشکال مختلف در بین پناهجویان در گرفته است. در ماهها اخیر در شهرهای مختلف هلند دهها حرکت کوچک و بزرگ نظیر تظاهرات، تحصن، راهپیمایی، اعتصاب غذا و غیره چه به صورت فردی و چه از سوی سازمانهای سیاسی، تشکلات دمکراتیک سازمانهای پناهندگی و دفاع از حقوق بشر سازمان یافته است. از جمله این حرکات میتوان به راهپیمایی طولانی پناهجویان از شهر آمستردام به سوی دن هاگ در تاریخ ۱۷ سپتامبر اشاره کرد. پناهجویان شرکت کننده در این راهپیمایی ۱۰۰ کیلومتری که توسط کمیته هماهنگی پناهجویان و پناهندگان ایرانی در هلند سازمان یافته بود در پایان راهپیمایی در مقابل ساختمان پارلمان هلند دست به تحصن زدند. کمیته نامبرده همچنین در تاریخ ۲۱ اگوست نیز در مقابل دفتر I.N.D در شهر دن هاگ با حمایت از خواستههای عادلانه پناهجویان به تحصن نشستند. خواستههای مطرح شده عبارت بود از:

- ۱- عقب نشینی دولت هلند از گزارش وزارت امور خارجه
- ۲- لغو برنامه دیپورت
- ۳- به رسمیت شناختن حق پناهندگی پناهجویان ایرانی.

علاوه بر این موارد باید به تظاهرات گسترده ۲۵۰۰ تن از پناهجویان در تاریخ ۱۲ سپتامبر در مقابل پارلمان هلند اشاره کرد که به اعتراف مقامات هلند بزرگترین تظاهرات پناهندگی در نوع خود در سالهای اخیر بوده است. جدا از این حرکات متشکل و جمعی باید نقش ارزنده یک رشته اعتصاب غذاهای دلیرانه تنی چند از پناهجویان را متذکر شد که در سطح وسیعی در رسانه های عمومی منعکس گشت. اعتصاب غذای پناهجویی به نام امیری که بیش از ۲ ماه به طول کشید و اعتصاب غذای طولانی مجید ناصری و خانواده اش که او را تا پای مرگ برد، تمامی این حرکات نه تنها چهره فریادکار دولتمردان هلندی در افکار عمومی این کشور را به طرز وسیعی افشا کرد بلکه پشتیبانی های مادی و معنوی بسیاری از افراد و نیروهای بشر

دوست را برانگیخت. در نتیجه بازتابهای مقاومت پناهجویان و رسوایی های ناشی از آن برای دولت هلند بود که نخست وزیر این کشور مجبور شد تا عکس العمل نشان داده و فریبکارانه داد سخن دهد که حرکات پناهجویان او را "تحت تاثیر" قرار داده و دولت هلند را واداشته تا به دنبال یک راه حل "عادلاانه" بگردد. این حرکات و مقاومتها درسهای فراوانی هم برای خود پناهجویان معترض در برداشته و به آنها فهمانده که تنها بر بستر مقاومت هرچه متشکل تر و پایداری بیشتر است که قادر خواهند بود ضمن کسب حمایت بیشتر تمامی نیروهای مترقی و

افکار عمومی، دولت هلند را در پیشبرد سیاست ضدپناهندگی اش ناکام بگذارند. آنچه که شرحش رفت شمایی از اوضاع نابسامان کنون هزاران پناهجوی ایرانی در هلند و مقاومت و مبارزه دلیرانه ای است که آنها در اشکال و سطوح مختلف بر علیه دولت هلند سازمان داده اند. سیاست فزاینده پناهنده ستیزی دول امپریالیستی اروپا و همچنین تلاشهای دائم التزاید آنها در زمینه حمایتهای آشکار از رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، آن واقعیتی است که ضرورت توجه بیشتر به این اوضاع و درس گیری از تجربه مبارزاتی اخیر پناهجویان و

پناهندگان ایرانی در هلند را دو چندان میکند. بر تمامی سازمانهای انقلابی، افراد و نیروهای مبارز و مترقی و در یک کلام بر تمامی فعالین سیاسی آگاه و مبارز است که با درک این شرایط در حد توان به مبارزه پناهجویان در هلند برای دفاع از حقوق عادلانه شان یاری رسانند و از آن مهمتر با درس گیری از مبارزات آنها بکوشند تا مقاومتی هرچه متشکل تر و موثرتر را در مقابل سیاست های ضدپناهندگی دولت هلند و تمامی همکاران اروپایی اش سازمان دهند.

قطعه نامه تظاهرات ۲۰ اکتبر پناهجویان ایرانی در مقابل پارلمان هلند

میرود. از اینرو اجتماع حاضر از حق پناهندگی کلیه انسانهایی که تحت ستم و سرکوب جمهوری اسلامی و سایر حکومتهای دیکتاتوری بوده اند، دفاع میکند.

در تاریخ ۲۰ اکتبر بار دیگر پناهجویان ایرانی در ادامه مبارزه خود بر علیه سیاست پناهنده ستیزی دولت هلند و دفاع از حقوق خود تظاهراتی را در مقابل پارلمان هلند سازمان دادند.

درخواستهای این آکسیون عبارتند از:

در قطعه نامه این تظاهرات ضمن اشاره به گزارش "مغرضانه" و "متناقض" دولت هلند از جمله آمده است که:

- ۱- اصلاح گزارش وزارت امور خارجه هلند درباره وضعیت ایران.
- ۲- باز شدن پرونده پناهندگی اشخاصی که از پروسه پناهندگی خارج شده اند، و ایجاد یک فرصت مجدد برای بازگویی دقیق مشکلاتشان در ایران.
- ۳- توقف دیپورت پناهجویان ایران، زیرا که دیپورتها بر اساس عدم رعایت خواسته های فوق انجام میگیرد.

رژیم دیکتاتوری حاکم بر ایران بدون سرکوب و تجاوز به حقوق انسانها نمیتواند به حیات خود ادامه دهد و با سیاست خارجی خود، به عنوان بازتابی از سیاست داخلی، ثابت کرده است که حیاتش به ترور و اشاعه تروریسم داخلی و خارجی وابسته است. لیکن تصویر گزارش وزارت امور خارجه از وضعیت حقوق بشر در ایران از جمله درباره وضعیت زنان، آزادی مطبوعات، آزادی تشکل و فعالیتهای سیاسی، اقلیتهای مذهبی و از واقعیت بسیار به دور است و در مواردی حتی از ادعاهای جمهوری اسلامی نیز فراتر



جان زندانیان سیاسی در خطر است!

گزارشات منتشره حاکی از موج اعتراض و اعتصاب غذای زندانیان سیاسی قهرمان در چند شهر کشور و جان باختن تعدادی از آنان در سیاهچالهای رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی است. مطابق این گزارشات، ظرف هفته های اخیر به موازات تشدید رفتار غیرانسانی مزدوران رژیم در زندانها، زندانیان سیاسی در چند زندان در اعتراض به شرایط ظالمانه و قرون وسطایی حاکم بر سیاهچالها مبادرت به اعتراض و اعتصاب غذای خشک کرده اند. در جریان این اعتراض دلیرانه که در حال حاضر زندانهای شیراز، اهواز، اصفهان، تبریز و اوین تهران را در برمیگیرد، تاکنون مجموعاً ۵ زندانی سیاسی جان خود را از دست داده اند. اسامی و هویت سازمانی این عده به شرح زیر اعلام شده است:

حمید رضا داداشی و مهرداد وثوقی از سازمان فدائیان (اقلیت)، کامران یزدانی از سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و جعفر عباسی و عبدالرضا حامدی از سازمان مجاهدین خلق.

اعتراض دلیرانه زندانیان سیاسی و شهادت چند تن از آنان در سیاهچالهای رژیم، جلوه ای از شرایط دهشتناکی است که دیکتاتوری حاکم در زندانها بر انقلابیون و مبارزین اسیر اعمال میکند. جنایات جدید حکومت بر علیه زندانیان سیاسی در حالی اتفاق می افتد که جمهوری اسلامی با سازمان دادن یک فریبکاری بزرگ زیر نام "انتخابات آزاد" و با کمک تبلیغات وسیع بلندگوهای تبلیغاتی غرب و فرصت طلبان رنگارنگ کوشیده است تا از خود یک چهره "معتدل"، "میانه رو" و "مردمی" ارائه دهد. اما به رغم این تلاشها، تشدید فشار در سیاهچالها و به شهادت رساندن زندانیان سیاسی یکبار دیگر چهره سیاه گردانندگان جنایتکار جمهوری اسلامی را صرف نظر از هرگونه "جناح" بندی و بزک سیاسی، به شکلی عریان در معرض قضاوت عموم قرار داده و بر ماهیت ضدخلقی کلیت این دستگاه سرکوب و ترور تأکید ورزیده است.

در چنین شرایطی نیروهای انقلابی و مبارز باید با تمام قوا به افشای جنایات وحشیانه اخیر رژیم جمهوری اسلامی بر علیه زندانیان سیاسی پرداخته و به هر شکل ممکن و از جمله با رساندن صدای مقاومت آنان به گوش جهانیان بکوشند تا مانع از آن گردند که جمهوری اسلامی یار دیگر با براه انداختن حمام خون در خفا، تجربه قتل عامهای وحشیانه انقلابیون در بند در سالهای ۶۰ و ۶۷ را تکرار کند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

دروغ بر زندانیان سیاسی قهرمان که دلیرانه در زیر شکنجه های قرون وسطایی رژیم جمهوری اسلامی مقاومت میکنند!
گرامی باد خاطره تمامی شهدای به خون خفته خلق!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - ۱۵ جولای ۹۷

اقدام پلیسی "تیمروز" و واکنش "حزب کمونیست کارگری ایران"

برای حمله به جمهوری اسلامی در نظر می‌گرفتند (و شاید هنوز هم میگیرند).

ثانیا این "فعالین" که با برخوردهای مماشات جویانه خود با "فعالین" تیمروز شرایط درج چنان مطالب پلیسی را برای نشریه مزبور تسهیل نموده و به آن امکان داده بودند تا "اعتبار" اخذ شده اش را وجه المصالحه خوش رقصی های خود در مقابل جمهوری اسلامی بنماید، پس از انتشار مطلب "تویدی پور" از هرگونه برخورد قاطع با آن نشریه امتناع نموده و "خواهان تصحیح فوری این لغزش" [تاکید از ماست] شده و به گله گزاری از آن پرداخته و دل نگران "قربانی" شدن "تیمروز" به وسیله "توطئه رژیم" گشتند.

در همین چارچوب کورش مدرسی یکی از رهبران حزب مزبور نیز ابراز نگرانی نمود که مبادا "تیمروز" درجدال میان قربانیان این رژیم و جلاان آن "میانه بگیرد."*

مسلمتا حزب کمونیست کارگری با چنین برخوردهایی تنها به افشای ماهیت واقعی خود پرداخته و نشان میدهد که زیر لافه "کمونیسم" و "دفاع از طبقه کارگر" حاضر است با بی پرسویی تمام با هر نیروی ضدانقلابی به مراده و مماشات بپردازد.

در خاتمه باید تاکید کنیم که در برخورد به اقدام پلیسی نشریه "تیمروز" محکوم نمودن "تیمروز" و نویسنده کذایی مطلب مربوطه کافی نیست سیاستها و دیدگاههای انحرافی و سازشکارانه رهبران "حزب کمونیست کارگری" و برخی دیگر از سازمانهای سیاسی اپوزیسیون که برخوردی مشابه نسبت به تیمروز و گردانندگان سلطنت طلب آن دارند در عین حال باید با قاطعیت هرچه تمامتر محکوم گردد.



* در پاسخ به اعتراض "حزب کمونیست کارگری" تیمروز ضمن اشاره به "روابط کاملا حسنه همراه با احترام متقابل" با "دوستان" "حزب کمونیست کارگری ایران" تاکید نمود که این "دوستان" "روابط خوبی" با تیمروز داشته و تیمروز هم "بسیاری از مقالات" آنها را تا کنون چاپ نموده است.
** آقای مدرسی پس از اینکه مدتها "تیمروز" سلطنت طلب به "تریبون" یاراتش تبدیل شده بود به یادش افتاده که "هیچ تریبونی نمیتواند این دو صف را در یک جا جمع کند" تیمروز شماره ۲۲۱ جمعه ۳۰ خرداد ۷۶ /

درج مطلبی به نام "تگاهی از درون به حزب کمونیست کارگری" در نشریه سلطنت طلب تیمروز (شماره ۴۲۰ به تاریخ ۲۳ خرداد ۶۷) و پا سخ دست اندرکاران "حزب کمونیست کارگری" به آن ضرورت موضع گیری قاطع و روشنی را در خصوص مسایل مطرح شده در آنها ایجاب میکند که در زیر به آنها میپردازیم.

نکته اساسی در مطلب مندرج در نشریه تیمروز که امضای "تویدی پور" در زیر آن گذاشته شده آن است که نویسنده با اشاره به گوشه هایی از سوابق برخی از دست اندرکاران "حزب کمونیست کارگری ایران" تعمدآسا واقعی آنان را نیز اعلام کرده است. علنی کردن اسامی واقعی فعالین سیاسی که تنها به نفع دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی میباشد از طرف نشریه تیمروز امر عجیبی نبود. چرا که این نشریه به مثابه یکی از نشریات طیف سلطنت طلب از جمله منعکس کننده روابط و دیدگاههای بخشی از سلطنت طلبان میباشد که خواهان رابطه هرچه حسنه تری با رژیم جمهوری اسلامی میباشند و درج چنان مطلبی را نیز باید به حساب گسترش همکاری های اطلاعاتی آنها با وزارت اطلاعات رژیم گذاشت. مسلما ما این اقدام "تیمروز" را بمثابه یک اقدام پلیسی قاطعانه محکوم میکنیم. اتفاقا درج مطلب دیگری در شماره ۴۲۰ این نشریه با امضای شخصی به نام "حسن بایگان" بر علیه سازمانهای سیاسی مخالف رژیم جمهوری اسلامی افشاگر هرچه بیشتر نیات ضدانقلابی "تیمروز" میباشد. در مطلب مذکور نویسنده "اکثر سازمانهای سیاسی اپوزیسیون" را "بدتر از جمهوری اسلامی" قلمداد نموده و ضمن تشخوار کردن ادعاهای دستگاه امنیتی رژیم جمهوری اسلامی مطرح میکند که: "سازمانهای سیاسی اپوزیسیون ایران بدام سازمانهای جاسوسی افتاده و اکثریت وسیعی از آنها به مرحله ای رسیده اند که دیگر نمیتوان آنها را سازمان سیاسی نامید."

تیمروز و نشریات مشابه آن نظیر "کیهان لندن" با چنین لگدپرائی هایی صرفا ماهیت ضدانقلابی خود را بیش از پیش آشکار ساخته و نشان میدهند که بواقع کینه آنها نسبت به کارگران و زحمتکشان و کمونیستها و مبارزین دیگر هزاران بار بیشتر از نق زدن هایشان بر علیه "آخوند" های حاکم میباشد.

اما در مورد فعالین "حزب کمونیست کارگری" اولاً باید دانست که اینان با قائل شدن "اعتبار" برای نشریه بی اعتبار و معلوم الحال نیمروز [اینان حداقل میدانستند که "آزمونشی" تیمروز تبلیغ آگهی های استخدام سازمان جاسوسی امریکا CIA در آن نشریه میباشد] مدتها از صفحات آن برای اشاعه دیدگاههای باصطلاح چپ خود استفاده کرده و آنرا بمثابه "ابزاری"

بخشهایی از یک نامه رسیده

باور رقم های میلیونی رای دهندگان درست مثل باور سیمرخ افسانه ای است. هرچند مردم برای اظهار از جزار از حکومت و کاندید حکومتی (ناطق) در انتخابات شرکت کردند و انتخاب خاتمی به عنوان فردی که تصدی دولتی ندارد و با حالت قهر پست وزارت ارشاد رژیم را ترک گفته گواه این است که حتی اگر به جای خاتمی یک کشاورز هم نامزد میشد بیشک برنده نهایی او بود چرا که در تمام محافل عمومی (دانشگاه ها، اتوبوسها، ادارات) مردم از یکدیگر میخواستند یا در انتخابات شرکت نکنند یا در صورت شرکت به کسانی غیر از ناطق و ری شهری که عناصر تندرو شناخته شده رژیم هستند رای بدهند. نتایج بدست آمده نشان داد مردم "زواره ای" ناشناخته را بیشتر ترجیح میدهند تا ری شهری که مدتها در پست های گوناگون کار میکرد.

باید گفت کسانی که به خاتمی رای دادند بیشتر جوانان و زنان بودند. خاتمی قول همکاری سیاسی و اجتماعی بیشتر به زنان میداد و اینکه برای آنان حقوق مدنی و اجتماعی بیشتری قائل خواهد بود و حتی ممکن است در صورت پیروزی در انتخابات از وجود چند خانم در برخی وزارت خاتمه ها استفاده نماید. دربارہ جوانان جمله ای داشت بدین مضمون "من به نظام میگویم جوانان را باور کنید و به جوانان میگویم خود را باور کنید" حال باور کردن جوانان چگونه مشکلات مسکن، ازدواج، تحصیل، عدم آزادی، عدم تفریح، شغل و خیلی دیگر از مشکلاتی که اکنون مشکل عمده خانواده های ایرانی است را میتواند حل و فصل نماید امریست که باید زمان بگذرد و نتیجه حاصله که از هم اکنون روشن است بدست آید.

مساله جالب دیگری که در صف رای دهندگان مشاهده میشود حضور اقتصاری از جامعه بود که رژیم آنها را عامل تهاجم فرهنگی، بدحجاب و مفسد میدانند. خانم هایی با آرایش کامل، موهای رنگ کرده و بیرون از روسری، جوانانی که موهای خود را بلند کرده و روغن زده بودند و دختران و پسرانی که لباسهای جین به تن داشتند، مردانی که با اتومبیل های مدل بالا و تلقن دستی به حوزه ها آمده بودند و در دست خود، پشت شیشه اتومبیل خود تصویر خاتمی را داشتند. پس از اعلام نتایج، مردم با خوشحالی نه از انتخاب خاتمی بلکه از شکست نوری صحبت میکردند و از اینکه در عمل یک مهره ضدمردمی را لااقل تا مدتی از پست بالاتر محروم کردند خوشنود بودند و در عین حال متذکر میشدند که اولاً این یکی هم مثل بقیه است و ما تنها بین بد و بدتر، بد را انتخاب کردیم و هیچکدام از کاندیدها مورد نظر ما نبودند و دیگر اینکه بگیرم این یکی علامه و ناجی خلق آیا یک نفر میتواند به تنهایی یک سیستم استبدادی را از بین ببرد. یا اینکه برخی مردم معتقد

بودند اگر خاتمی هم خوب بود اصلاً جزء کاندیدها قبولش نمیکردند حال که انتخاب شده یعنی یکی است مثل بقیه. فقط وقت خودنمایی نداشته. بعضی دیگر میگفتند بازی بر سر به قدرت رسیدن یک گروه و از دست دادن قدرت گروه دیگر بود. هاشمی دیگر نمیتوانست در مسند قدرت ریاست جمهوری باشد از کسی حمایت کرد که لااقل فرمانبردار باشد و در قوه اجرایی. در واقع همان هاشمی است که عمل میکند با نام خاتمی. اعلام اسامی وزرا تأیید این مطلب است که حتی نفرات کابینه رفسنجایی برگزیده شده اند، خانمی در کابینه نیست. هنوز در میداین اصلی شهر گشتها مستقر هستند و جوانان و زنان را به جرم عدم رعایت شئونات اسلامی دستگیر میکنند. گرانی و تورم افسار گسیخته ادامه دارد و بهای کالاها هیچ ربطی به بهای تمام شده آنها ندارد.

نهایت اینکه عده ای از مردم، جوانان و دانشجویان و طبقه روشنفکران ایران نه تنها در این انتخابات بلکه در سایر گرهمایی هایی که مربوط به رژیم میشود هرگز شرکت نمیکند و این گروه درصد بیشتری را تشکیل میدهند چرا که همه چیز را مثل یک فیلم میدانند که سناریوی آن را از قبل نوشته اند. این گروه کسانی هستند که در سایر فعالیت های اجتماعی مثل انجمن سبز- مبارزه با آلودگی هوا- جشنهای مربوط به کمک به نیازمندان و... شرکت فعال دارند ولی حاضر به همکاری با رژیم نیستند.

از دیگر رویدادهای داخل کشور که تقریباً برای مردم داخل ایران دیگر رویداد نیست بلکه خود زندگی معنا میشود ترافیک سنگین، آلودگی هوا، اتوبوسهای شلوغ، گرانی مواد غذایی و پوشاک چرا که مواد غذایی و پوشاک چیزی نیست که بتوان از آن صرف نظر کرد و این نوع گرانی امان مردم را بریده در غیر این صورت کسی لزومی برای خرید توزیون رنگی ایرانی یک صدوشصت هزار تومانی نمیبیند هرچند این حق مسلم مردم است که در رفاه زندگی کنند. عدم وجود محیطهای آموزشی. در حال حاضر در تهران مدارس دولتی دو یا سه شیفته کار میکنند و اکثر مدارس نمونه مردمی و غیرانتفاعی با شهریه های کلان مثل قارچ در شهر رشد کرده اند و جالب اینکه اینگونه مراکز تنها دانش آموزانی را ثبت نام میکنند که معدههای بین ۱۹ تا ۲۰ داشته باشند و هرکدام قبل از ثبت نام یک کنکور ورودی هم میگذرانند. در واقع پول بدهید و این نگرانی را داشته باشید که آیا فرزندم در این مدرسه ثبت نام میشود یا خیر. این وضع تاچندماه بعد از سال تحصیلی هم ادامه دارد. چنانچه دانش آموزانی ممتاز را با پرونده ای در دست همراه با والدین سرگردان بین مدارس نمونه مردمی- غیرانتفاعی و اگر وجود داشته باشد دولتی می بینید. دانشگاهها نیز به همین ترتیب دانشگاه دولتی که فقط منحصر است به سهمیه آزادگان،

شهدا و فرزندان و خانواده های شهدا، جاتبازان..... میماند دانشگاه آزاد و دانشگاه غیرانتفاعی که شهریه های سرسام آور آنها برخی رابه این اندیشه میرساند که اصلاً درس خواندن در شرایط فعلی که یک کاسب در آمدش از یک مهندس آرشیتکت بیشتر است نه عاقلانه است نه مقرون به صرفه.

عدم امنیت در کشور بیداد میکند کسی پیدا میشود که ظرف ۴ ماه بیش از ۹ نفر را میکشد و نیروی انتظامی تهران لااقل هشدار وجود چنین جنایت کاری را هم اعلام نمیکند و سرانجام این شخص توسط یک شخص دستگیر میشود نه نیروی انتظامی. کمیود فضای هنری و فرهنگی چیزی نیست که تازگی داشته باشد. در این میان سوخته شدن دو سینمای زیبای شهر باعث ناراحتی همه مردم شد مثل اینکه قسمت سینماها در ایران سوختن و نابودی است.

مورد دیگر فساد اخلاقی، بی تفاوتی مردم و وجود رشاء و ارتشاء، فحشا و... در تمام جامعه است. وقتی با راست گویی و درستی کار مردم پیش نمیرود آنها دست به ریا و تظاهر و دروغ و حقه بازی میزنند. وقتی ظلم و بدبختی زیاد شود طبیعتاً واکنش مردم مسئولانه و از سر دلسوزی نخواهد بود. و هنگامیکه از راه قانونی کارها انجام نشود مردم برای سهولت در انجام امور و رفع مشکلات رشوه میدهند و میگیرند و زمانیکه امکانات ازدواج فراهم نباشد روبه فحشا میآورند و در این میان تنها یک امر محرز و مشخص است، این سرزمین، این مردم، این فرهنگ کهن این همه ثروت در معرض نابودی است.

درباره درآمد اقشار مختلف مردم باید گفت تحصیل کرده های جامعه از کم بضاعت ترین و کم درآمدترین اقشار هستند در حالیکه هنوز برای مسایل فرهنگی با تمام کمبودها مقداری از درآمد خود را اختصاص میدهند. به طور کلی حقوق کارمندان دولت به طور فیکس قابل تعیین نیست چرا که سنوات خدمتی- نوع استخدام (رسمی، روزمزد، بیماتی، قراردادی)، نوع و میزان تحصیلات، تجرد و تاهل، مکان جغرافیایی و بافت حقوقی وزارت خاتمه تعیین کننده و جزء متغیرهای مهم هستند ولی بطور کلی یک کارمند دولت ممکن است از ۲۵ تا ۱۰۰ هزار تومان دریافت کند که شاید ۹۰٪ کارمندان حقوقی بین ۳۰ هزار تا ۵۰ هزار تومان دارند در حالیکه دولت حداقل حقوق را در سال گذشته ۲۵ هزار تومان اعلام کرد هنوز خیلی از شرکتها با توجه به سطح زیاد بیکاری حقوقی کمتر به کارمندان خود میدهند و قابل ذکر اینکه در میان کارمندان دولت عده ای قرار دارند که هرگز بیمه نمیشوند مثل کارمندان قراردادی دولت.

رقابت نامحدود، ابطال بیشمار کار و فلج کردن آگاهی اجتماعی از انسان ها که خود بدترین شرارت سرمایه داری است را بنیال دارد.

من معتقدم که تنها یک راه برای از بین بردن این شرارت ها وجود دارد و آن برپایی یک اقتصاد سوسیالیستی همراه با یک سیستم آموزشی است که هدف های اجتماعی را مورد توجه قرار میدهد.

در یک چنان سیستم اقتصادی، وسایل تولید در تملک جامعه قرار گرفته و در یک متد یا نقشه مورد بهره برداری قرار خواهند گرفت. یک اقتصاد با نقشه که بر مبنای احتیاجات جامعه تنظیم شده کارهای مورد نیاز را بین افراد جامعه تقسیم کرده و معاش زندگی برای همگان از زن و مرد و کودک را تضمین خواهد نمود.

آموزش افراد علاوه بر ارتقاء قابلیتها و استعدادهای درونی آنها خواهد کوشید حس مسئولیت در قبال هم نوع را در ایشان بوجود آورد؛ به جای آنکه آنها را به تجلیل قدرت و کامیابی به گونه ای که در جامعه کنونی جریان دارد، بکشاند.

متن فوق از نشریه "سوسیالیست" ارگان حزب سوسیالیست (انگلیسی)، شماره ۱۴ به تاریخ ۹ ماه می ۱۹۹۷ به فارسی برگردانده شده است.



ALBERT EINSTEIN.

بطور مستقیم یا غیر مستقیم منابع اصلی اطلاعات را تحت کنترل خود دارند.

شرایط غالب در اقتصاد مبتنی بر مالکیت خصوصی سرمایه، با دو اصل مشخص میشود: اول وسایل تولید در تملک خصوصی قرار دارند و صاحبان این ابزار آنها را هرطور که خود مناسب بدانند بکار میگیرند. دوم قرارداد بستن با کارگران امر آزادی است. بنابراین آنچه کارگر بعنوان مزد دریافت میکند با ارزش کالاهایی که تولید کرده سنجیده نمیشود. بلکه بنابه حداقل احتیاجات کارگر و با نیروی کار مورد نیاز سرمایه دار در رابطه با تعداد کارگرانی که برای کار معینی به رقابت برخاسته اند تعیین میگردد.

تولید به خاطر سود صورت میگیرد و نه به خاطر رفع احتیاجات. همچنین هیچ تضمینی وجود ندارد که کسی که توانایی کار داشته و خواهان کار کردن است همیشه موفق به یافتن کار گردد. نتیجه آن است که یک ارتش بیکاری و کارگرانی با درآمد اندک بوجود میآیند که بازار سودآوری ایجاد نمیکنند و همچنین کالاهای مورد نیاز مردم محدود گشته و باعث رنج و محنت بسیار میگردد.

پیشرفت تکنولوژی بیش از آنکه باری از گرده کارگران کم نماید، بر تعداد بیکاران می افزاید. تولید برای سود به انضمام رقابت بین سرمایه داران دلیل عدم ثبات در انباشت و بهره وری از سرمایه است که به بحران و رکود دائم التزاید می انجامد.

آلبرت انیشتن:

چرا من یک سوسیالیستم

انیشتن را همه به عنوان مشهورترین دانشمند قرن میشناسند. اما آنچه در مورد او ناشناخته مانده این است که وی همچنین سوسیالیست بود. مقاله زیر نوشته ای از انیشتن میباشد که در مجله امریکایی مانثلی رویو در ماه مه ۱۹۲۹ به چاپ رسیده. برخورد و نظر انیشتن نسبت به سیستم سرمایه داری و دلایل این امر که چرا وی یک سوسیالیست بود در این مقاله آشکار است:

جامعه بشری در حال گذار از یک بحران است. هرج و مرج اقتصادی جامعه سرمایه داری که امروز برقرار است سرچشمه واقعی این نابسامانی است.

نتیجه تمرکز سرمایه در دست عده قلیلی، بوجود آمدن یک الیگارشسی با قدرت عظیمی است که حتی یک سیستم سیاسی که بطور دمکراتیک سازمان یافته باشد، قادر به کنترل آن نیست. این یک واقعیت است. چرا که اعضای نهاد های قانونگذار توسط اجزایی برگزیده میشوند که یا وسیعا توسط سرمایه داران خصوصی تامین مالی میگرددند و یا به هر حال تحت تاثیر آنها قرار دارند. این احزاب در جهت پیشبرد مقاصد عملی معینی رای دهندگان را از قوه مقننه جدا میسازند. نتیجه این امر آن است که نمایندگان مردم به حد کافی از منافع بخشهای تحتانی و غیر بهره مند جامعه دفاع نمیکنند. علاوه بر این تحت شرایط کنونی، سرمایه داران خصوصی

رقبای مبارز:

در جهت توزیع گسترده تر پیام فدائی با ما همکاری نمائید.
پیام فدائی را بخواهید و آن را به دست دیگران برسانید.

"تنها کارگران میتوانند جهت رشد در روسیه را تغییر دهند"

متن زیر ترجمه مصاحبه ای است که تشریح سوئدی پرولترن، ارگان حزب کمونیستی مارکسیست لنینیستی انقلابیون (KPMLR) با ویکتور آنپیلوف رهبر حزب کمونیست "روسیه کارگران" انجام داده است. در این مصاحبه که در شماره ۲۰ نشریه پرولترن به چاپ رسیده است، رهبر حزب "روسیه کارگران" - که در ضمن سردبیر نشریه "مولینا" ارگان این حزب میباشد- برخی دیدگاههای خود را در مورد دلایل "درهم پاشی اتحاد جماهیر شوروی" توضیح میدهد. "پیام فدایی" به منظور آشنا شدن خوانندگان با دیدگاههای مختلف در این زمینه، مصاحبه مزبور به همراه ترجمه بخشی از برنامه سیاسی "حزب روسیه کارگران" که توسط نادر ثانی به فارسی برگردانده شده را در اختیار علاقه مندان قرار میدهد.

خود میدانی وسیع تر یافته بود. و بد از آن جهت که این جنگ قربانیها و خسارات بسیار به جای گذاشته بود و بازسازی مجدد نیازمند ایشان فراوان بود.

دشمنان بیرونی مانند امپریالیسم بسیار بودند و اینان زمان را برای آغاز جنگ سرد مناسب دیده و تلاش کردند که با استفاده از تمامی امکانات موجود اتحاد جماهیر شوروی را به زانو در آورند.

زمانیکه استالین در سال ۱۹۵۳ درگذشت و خروشچف حملات خود بر علیه وی را آغاز کرد مسلم بود که خروشچف و گروه پیرامون او به خوبی میدانستند که آنان باید نشان دهند رهبرانی لایق هستند. از اینرو آنان روی به اقتصاددانان آوردند تا از آنان دستوراتی در مورد کسب پیروزی های سریع بگیرند. راهی که آنان انتخاب کردند تغییر اقتصاد کشور بود. آنان به اقتصاددانان بورژوازی از قبیل لیبرمن که معتقد بود راه کسب رشد از طریق اداره صنعت برپایه سونیایی میگذرد گوش دادند. بدینگونه بود که سود، چرخ حرکت و تنظیم کننده تولید گردید.

این تجدید نظرطلبی موجب پیدایش یک اقتصاد سایه ای و بوجود آمدن مجدد اختلافات طبقاتی گردید. رهبران حزبی نیدی بورژوازی نسبت به مصرف اتخاذ کردند. نومنکلاتور نظام اجتماعی و حزب تمامی توان خود را به کار گرفت تا امتیازات ویژه ای برای خود کسب نماید و پس از چندی خروشچف از طریق مجاز نمودن هرچه بیشتر تفکرات اقتصادی بورژوازی در حزب و ارگانهای نظام اجتماعی این امتیازات را قانونی نمود.

در دوران برژنف این کجروی ادامه پیدا کرد و زمانیکه گورباچف به قدرت رسید دیگر اوضاع آنچنان بود که حتی سخنانی مانند "سوسیالیسم با چهره انسانی" و "بهبود سازی اقتصاد بازاری" با

ما در تئوری و عمل از تجارب تاریخی نقیمت حزب لنین و استالین استفاده میکنیم.

ما اتهاماتی را که دشمنان طبقاتی ما و همپالگی های آنان با استفاده از واژه هایی مانند افراط طلبی، دگماتیسم، استالینیسم و یا هر ایسم دیگر به ما میزنند رد میکنیم. ما هرگز ایده آلهای کمونیستی را زیر پا نگذاشته و به شکلی دائمی تمامی آنان را که این ایده آنها را به خاطر حفظ علائق شخصی خود مورد سوءاستفاده قرار میدهند افشا خواهیم کرد.

تنها آنان که تمامی توان خود، تمامی زندگی خود را در مبارزه بر علیه بهره کشی انسان از انسان در طبق اخلاص میگذارند میتوانند کمونیست خوانند. تنها آنان حق دارند که خود را کمونیست خوانند و حامل نظراتی بدانند که بوسیله پایه گذاران کمونیسم علمی مارکس، انگلس، لنین و استالین بناگذاشته شده و دربرگیرنده مسائلی مانند قدرت، مالکیت و نقش رهبری کننده طبقه کارگر در مبارزه برای رهایی از استثمار میباشد.

مصاحبه با ویکتور آنپیلوف،

رهبر "حزب روسیه

کارگران"

پرسش: رفیق آنپیلوف، عده بسیاری از خود میپرسند که چگونه درهم پاشی اتحاد جماهیر شوروی به شکلی که انجام پذیرفت میتواندست ممکن باشد. آیا شما توضیحی در این مورد میتوانید بدهید؟

پاسخ: پس از پایان جنگ بزرگ میهنی (جنگ جهانی دوم- مترجم) شرایط هم خوب و هم بد بود. خوب از آنروکه کشور ما با رها کردن توده های جهانی از جنگال نازیسم و فاشیسم قدرت خود را نشان داده و برای رشد نقطه نظرات

بخشی از برنامه سیاسی "حزب روسیه کارگران"

پنج سال از تغییرات ضدشورایی و درهم پاشیدگی اتحاد جماهیر شوروی میگذرد. این تغییرات با تزویر فراوان جدا از خواست واقعی توده ها به عمل پیوستند. از اینرو ما خواست خود را که برپایی مجدد حزب کمونیست و پیوند دوباره میهن شورایی ما میباشد اعلام داشته و با قاطعیت بیان میداریم که نمیتوان انشعابات فراوان و وجود تعداد کثیری احزاب به اصطلاح کمونیستی را قبول نمود.

وظیفه ما در مقابل کارگران، دهقانان، سربازان و تمامی افراد شاغل آن است که افرادی را که دوگانه برخورد میکنند، فرصت طلبان و کاسه لیسان ضدانقلاب بورژوازی را افشاء نمائیم.

ما هیچ رابطه ای با احزابی که برپایه نظرات خروشچف، برژنف و گارباچف و یا دیگر افرادی که به طبقه خود خیانت کرده و تنها به منافع شخصی خودفکر میکنند، نداریم. ما معتقدیم که آنان که صحبت از مبارزه کارگران میکنند اما در واقع تنها در جهت منافع نومنکلاتور در حزب و بازیابی امتیازات ویژه گذشته حرکت میکنند تنها و تنها خائنانی روی گرداننده از توده ها به شمار می آیند.

هدف ما دیکتاتوری پرولتاریا یعنی قدرت طبقه کارگر در اتحاد با دهقانان و روشنفکران وابسته به این طبقات و برقراری مجدد نظام اجتماعی کارگران و دهقانان و یا به عبارت دیگر اتحاد جماهیر شوروی میباشد.

ما با قاطعیت دست رد بر هر حزبی با شکل نومنکلاتوری، حزبی متشکل از خائنان و فرصت طلبان میزنیم.

مقاومت چندانى مواجه نگردید. آرى آن زمان ديگر فساد تا اين حد رشد کرده بود.

بايد اذعان داشت که کارگران اتحاد جماهیر شوروى ديگر قدرت خود را از دست داده بودند و بى تفاوتى و عدم علاقه سياسى گسترش بسيار پيدا کرده بود. توده ها قدرت و قدرتمندان را فاسد ارزىابى کرده و تمامى اخلاقيات اجتماعى فرو ريخته بود.

پرسش: چگونه ممکن بود که فرصت طلبان و تجدیدنظرطلبان با چنین سرعتى بتوانند پس از درگذشت استالين کنترل تشکيلات حزبى را در دست بگيرند؟

پاسخ: لنين در مورد کشيدن کارگران به ميدان رهبرى نظام اجتماعى سخن میگفت. اما اين عمل با در نظر گرفتن شرايط سالهاى ۱۹۳۰ بسيار دشوارتر شده بود. آماده سازى براى جنگى که در پيش بود تمرکز بسيارى را ناگزير ميساخت. اما با اين وجود در خلال زمان استالين کارگرانى که توانايى سياسى و يا ادارى خود را نشان ميدادند ميتوانستند به سرعت بسيار حتى به مقام وزارت با مسئوليتى بسيار دست يابند. در اين مورد مثالهاى بسيار وجود دارد. اين شيوه استالين بود که با سرعت بسيار افراد لايق را ارتقاء بخشد.

اما خروشچف هر چند در مورد همکارى کارگران صحبت میکرد اما در عمل هر کار میکرد تا سد راه آنان در جهت شرکت در رهبرى نظام اجتماعى گردد. خروشچف و برژنف افراد مورد علاقه خود را در کنار خود قرار داده بودند و با گذشت زمان خود وابسته به همکارى آنان شده بودند.

بدينگونه بود که رهبرى ديگر نه با طبقه کارگر بلکه با افرادی که در گروهى مشخص به خارانند پشت يکديگر مشغول بودند پيمائى ناگسستى بسته بود.

پرسش: آیا ميتوان گفت که زمانیکه گورباچف به قدرت رسيد ديگر راه بازگشت وجود نداشت؟

پاسخ: آن زمان ديگر حزب اعتبار خود را بطور

کامل پيش ميلونها کارگر از دست داده بود. ديگر کسى به حزب و خطابه هاى آن اعتماد نداشت و همه به اين کليت مى خنديدند.

ما که در نقطه مقابل چنین رهبرى بوديم بايد منتقدانه به خود نگاه کنيم. ما بيش از حد محتاط بوديم. ما در سالهاى ۱۹۸۸-۱۹۸۹ اين شهادت را نداشتيم که با استفاده از کلمات لنين بگويم که ميتوانيم سياست را در جهت ديگرى رهبرى بکنيم. اين انتقاد حتى شامل من نيز ميشود و اين امر را کتمان نميکنم.

مانند اين بود که همه ما منتظر بوديم که لنين ديگرى به مثابه نيروى نجاتبخش از پشت پرده اى بيرون آمده و شرايط را تغيير دهد اما آنچه که زمان نيازمند آن بود رهبرى نوين بود. درست است که نومنکلاتور بيان داشته بود که ميتواند توده ها را رهبرى کند اما واقعيتم نشان داد که توده ها نميخواستند اين رهبرى را بپذيرند.

پرسش: حالا شش سال از آن زمان گذشته است. آیا ميتوان گفت که چه کسانى در پروسه اين ضد انقلاب برنده و بازنده بودند؟

پاسخ: افراد وابسته به نومنکلاتور، وابستگان به مافيا و از اين قبيل بدون شک برنده بودند. آنان تمامى ذخاير کشور ما را به فروش گذاشتند. باور کنيد که حاضرند حتى غرور ملى ما را به دلار بفروشند. صحبت از غرور خود آنان نيست. آنان چوب حراج به غرور من و تمامى توده هاى اتحاد جماهیر شوروى زدند.

آنان که بازنده هستند در زمره کارگران و دهقانان ميباشند. وضع ميلونها انسان اسفناک است. ميزان مرگ و مير بالا رفته، بيکارى روز افزون شده و فقر هر روز چشمگيرتر ميشود. اين درهم شکستن وحشتناک هر آنچه نسلها برپا نموده اند ميباشد و پوزخندى است به تمامى آنچه که خلقهاى ما براى نجات بشريت قربانى نموده اند.

پرسش: چگونه ميتوانيد رابطه ميان کمونيستها در روسيه امروز را توصيف بنمائيد؟

پاسخ: ما امروز دچار تفرقه ميباشيم. اين امر نتيجه اى از شرايط بخصوصى است که پس از درهم شکستن اتحاد جماهیر شوروى بوجود آمد. همزمان اين رابطه اى است که نبايد پابرجا باشد. مارکسيست لئينيستها بايد متحد گردند. همانطور که قبلا گفتيم ديگر هيچکس به حزب موجود در گذشته باور نداشت همه آن را فاسد ميدانستند. اما در مورد من توده ها ميگويند که آنيلوف فردى صادق است. آنان گذشته من را به خوبى ميشناسند، ميدانند که بر عليه يلتسين و کودتاى او مبارزه کرده ام. که پس از حمله يلتسين بر ساختمان پارلمان روسيه به زندان انداخته شدم و تنها به دليل اعتراضات خلقى بود که ناچار شدند آزاد کنند. ما در ماه اکتبر کنگره اى براى متحد کردن کمونيستها در مسکو برگزار خواهيم کرد و اميدواريم که بتوانيم با حزب کمونيست بلشويکى تمام اقليتى (حزبى که به وسيله نينا آندره يوا رهبرى ميشود) متحد شويم. اين گامى به پيش است هر چند که هدف نيست. هدف بسيار بزرگتر از اينهاست اما به هر حال اين گامى به پيش ميباشد.

پرسش: نظر شما درباره حزب ژوگانف، حزب کمونيست فدراسيون روسيه چيست؟

پاسخ: در اين حزب تعداد بسيارى کمونيست هاى خوب و صادق وجود دارند. زمانیکه من از ژوگانف در انتخابات رئيس جمهورى حمايت کرده ام عده اى من را به خاطر نزديک شدن به او مورد انتقاد قرار دادند. حالا عده ديگرى از من انتقاد ميکنند که چرا همکارى با او را ادامه نميدهم. اما ژوگانف کمونيست نيست او سوسيال دمکرات است او به سوسياليسم و کمونيسم باور ندارد. در واقع امر او براى يلتسين مفيد است. يلتسين ميتواند به او اشاره کرده و بگويد: ببينيد ما چه دمکراتهاى هستيم. ما بايد توجه داشته باشيم که ژوگانف نمايندگى نظرات تمام افراد در حزب خود را ندارد. در اين حزب گروههاى بسيارى از افراد با معلومات و با تجربه وجود دارند که خواستى جز احياء اتحاد جماهیر شوروى را ندارند. آنان آموزگاران، پزشکان، مهندسان، تکنسینها و افراد لايق بسيار ديگرى هستند که مى بينند درهم پاشيدگى رشد فراوان کرده و هر آنچه

کرده و نماینده پرولتاریا باشیم. در "روسیه کارگران" ما خواهان متشکل کردن توده های مردمی هستیم. ما می خواهیم گام های بسیار به جلو برداریم و میدانیم که باید بسیار فعال باشیم. امسال هشتاد سال از انقلاب اکتبر میگذرد. این انقلاب و آمال آن را در نظر خواهیم داشت اما نباید در رویا زندگی کنیم. باید واقع بین باشیم. در شرایط فعلی چیز بسیاری برای جشن گرفتن نداریم. انقلاب اکتبر و اتحاد جماهیر شوروی تحت رهبری لنین و استالین باید بتواند به ما آموزش دهد که چگونه برای آینده فعالیتی انقلابی بنماییم.



درست این افراد از پایدارترین کمونیستها میباشند. سنت زمان لنین زمانیکه گروه متشکل از لنها پرچمدار انقلاب بود هنوز پایدار است. اما به آنها اجازه حرف زدن داده نمیشود.

پرسش: در خاتمه خواهش میکنم مختصری درباره حزب خونتان بگویند؟

پاسخ: مهمترین وظیفه ما احیای یک حزب واقعی کمونیستی و متشکل کردن تمامی کمونیستها در آن است. قبل از این عمل امکان ندارد که بتوانیم مسیر حرکت فعلی را تغییر دهیم. این پرولتاریاست که میتواند جهت تاریخ را تغییر دهد. کارگران معدن، کارگران حمل و نقل، آموزگاران و غیره از مهمترین گروههای روسیه امروز هستند که مبارزه را شروع کردند. در حزب ما "روسیه کارگران" درست این اقتشار عضویت دارند. ما کمونیستها باید روبه پرولتاریا

کار و زندگی آنان بخشی از سازندگان آن به شمار می آمده در هم ریخته میشود.

از اینرو ما باید پیوند با آنان را مستحکم تر کرده و در درازمدت تمامی کمونیستها را به گردهم جمع کنیم. اما معتقدم که باید مساله طبقاتی را بیش از هر چیز به میان آوریم. مساله ما تنها مساله ملی نیست، مساله طبقاتی است. در تمامی جمهوری های سابق اتحاد جماهیر شوروی حتی در کشورهای بالتیک کمونیستهایی هستند که در فکر احیاء اتحاد جماهیر شوروی میباشند.

پرسش: آیا میتوانید بیشتر درباره کشورهای بالتیک بگویند؟

پاسخ: این تنها روسها در کشورهای بالتیک نیستند که خواهان اتحاد مجدد میباشند. کمونیستهای بسیاری در میان آنها وجود دارند. و

آنگاه که شهرهایمان

آنگاه که شهرهایمان به تلی از خاک بدل شده بود،
ویران شده ی جنگ قصابان،
کمر همت بستیم تا دگر باره بناشان کنیم.
در سرما، در گرسنگی و در سستی
گاری های آهنین مملو از خاک را
همچون دوران تیره ی گذشته، خود کشیدیم
با دست هایی عریان، آجرها را بیرون آوردیم،
تا فرزندانمان را برای بیگاری، به دیگران نفروشدند.
پسانگاه برای فرزندانمان،
مدرسه ها را بنا کردیم، و مدرسه ها را پاک رویدیم.
و وجدان را هم برای قرن ها، از آلودگی های گذشته پاک ساختیم،
تا برای فرزندانمان خوب باشد.

برتولت برشت

اخبار

* به گزارش سازمان عفو بین الملل در سال گذشته حداقل ۱۱۰ مورد اعدام پس از محاکمات ناعادلانه توسط جمهوری اسلامی صورت گرفته که تعدادی از آنها را زندانیان سیاسی تشکیل میداده اند. در گزارش این سازمان راجع به وضعیت حقوق بشر در سال ۱۹۹۶ در ایران آمده است که هنوز هزاران زندانی سیاسی در سایهچالهای جمهوری اسلامی بسر میبرند. مطابق این گزارش در سال ۱۹۹۶ تعداد اعدامها نسبت به سال قبل دو برابر شده است.

* روزنامه سلام مورخ ۲۱ تیرماه به نقل از ملاحظاتی امام جمعه ارومیه و یکی از تبه‌کارترین مقامات رژیم در کردستان نوشت که: "در اسلام انتخابات وجود ندارد و انتخابات مقوله‌ای وارداتی است". او اضافه کرده که "گرچه امام خمینی به اعتباری آن را پذیرفتند ولی اصل آن در اسلام مردود است".

* به گزارش هفته نامه مید، ایران تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی هم اکنون به بزرگترین واردکننده مواد غذایی در خاورمیانه تبدیل شده است. به گزارش این هفته نامه، ایران هم اکنون ۵ میلیارد دلار صرف خرید مواد غذایی میکند که اکثراً از اروپا، کانادا و استرالیا وارد میشوند.

* مطابق گزارش‌هایی که از سوی انستیتیوی بین المللی پژوهش‌های صلح در سوئد انتشار یافته است، جمهوری اسلامی در سال ۱۹۹۶ از نظر خرید جنگ افزار و تسلیحات در سطح جهان در مقام پانزدهم قرار گرفته است. بر اساس این گزارش جمهوری اسلامی در سال ۱۹۹۵، ۲۳۷ میلیون دلار و بین سالهای ۹۲ تا ۹۶، ۲ میلیارد و ۳۸۹ میلیون دلار از درآمدهای خود را صرف خرید اسلحه نموده است.

* وزارت کشور جمهوری اسلامی نشریه جدیدی به نام "امنیت" منتشر میکند. مدیر مسئول این نشریه غلامحسین بلندیان از مقامات امنیتی است که هدف از انتشار نشریه را "عمومی کردن مفهوم امنیت و زدودن ذهنیت‌های مخرب و منفی گذشته از این واژه و همچنین همسو کردن رویکردهای موجود در جامعه و ایجاد وحدت نظری و عملی در عرصه امنیت عمومی و اطلاع‌رسانی در این زمینه" اعلام کرد.

* به گزارش مطبوعات رژیم روز ۱۲ مهرماه ماشین‌شهرداری و مامور انتظامی حافظ آن در خیابان خاوران مورد حمله مسلحانه قرار گرفت. مامور انتظامی کشته شده و مهاجمان، اتومبیل را به همراه سلاح مامور نامبرده به غنیمت گرفته و با خود بردند.

* اخیراً ۲۰۰۰ دانشجوی دانشگاه صنعتی تهران (امیرکبیر) بار دیگر دست به تظاهرات در محوطه دانشگاه زده و خواستار آزادی عده دیگر از دانشجویان و استادان شدند. تظاهرکنندگان همچنین به کمبود خوابگاه اعتراض کرده و خواستار انحلال کمیته انضباطی دانشگاه شدند. در تاریخ ۱۹ و ۲۰ شهریور نیز ۱۰۰۰ تن از دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد در محوطه دانشگاه تجمع کرده و خواستار تعویض رئیس دانشگاه شدند.

نگاهی به قیمت کالاها و مواد خوراکی در

جمهوری اسلامی

برنج ایرانی کیلویی	۵۰۰ تا ۷۰۰ تومان
برنج تایلندی "	۲۵۰ تومان
قند "	۲۰۰ "
شکر "	۱۷۰ "
روغن ۵ کیلویی	۲۲۰۰ "
پیاز کیلویی	۷۰ "
سیب زمینی کیلویی	۸۰ "
چای خارجی کیلویی	۳۰۰۰ "
تخم مرغ یک شانه	۶۰۰ "
مواد پاک کننده (تاید، شوما)	۱۲۰ تا ۱۶۰ تومان
گوشت گوساله کیلویی	۱۲۰۰ تومان
مرغ کیلویی	۶۸۰ "
نان بربری	۱۰ "
نان لوش	۵ "
سنگک	۱۵ "
انگور کیلویی	۱۸۰ "
خیار کیلویی	۱۵۰ "
کتابهای درسی پنجم دبستان	۱۵۰۰ "
" اول راهنمایی	۱۸۰۰ "
" دوم	۲۰۰۰ "
" سوم	۲۱۰۰ "
" اول نظری	۲۵۰۰ "
" دوم نظری	۳۰۰۰ "



* بنابه اخبار منتشره، مقامات دولت ترکیه درصدد بررسی راههایی هستند که حزب رفاه اسلامی ترکیه به رهبری نجم الدین اربکان - نخست وزیر پیشین - را غیرقانونی اعلام کنند.

با اعلام این خبر مقامات حزب و از جمله خود اربکان به شدت به هر اس افتاده و ضمن ملاقات با برخی مقامات مختلف دولتهای امپریالیستی خواهان حمایت آنها از حزب رفاه شدند.

در همین رابطه نجم الدین اربکان در ملاقات باژان ماری لوپن رهبر فاشیستهای فرانسه اعلام کرد که "ممنوع ساختن فعالیتهای حزب رفاه با دمکراسی مغایرت دارد". در این حال مقامات حزب رفاه به سرعت مشغول انتقال مایملک و دارائیهای این حزب به شهروندان عادی هستند تا در صورت عملی شدن این تصمیم از مصادره آنها توسط دولت جلوگیری شود. گزارشات منتشره در ترکیه نشان میدهند که میزان محبوبیت این حزب که در جریان نخست وزیری اربکان به شدت کاهش یافته بود، با اعلام امکان انحلال حزب رفاه دوباره در حال افزایش است.

* در سال گذشته دادگاههای چین قریب به ۶ هزار و صد حکم اعدام صادر کردند که از این تعداد، ۴ هزار و ۳۶۷ مورد به مرحله اجرا درآمده است. این ارقام چین را از نظر تعداد اعدامها در سال ۱۹۹۶ در راس کشورهای دنیا قرار داد.

* بوریس یلتسین رئیس جمهور روسیه در مورد افزایش تلاشهای امریکا برای گسترش نفوذ در مناطق قفقاز و آسیای مرکزی هشدار داد. وی در تاریخ ۲ شهریور طی یک سخنرانی اعلام کرد که این مناطق از نقطه نظر "امنیت ملی" روسیه برای این کشور "حیاتی" هستند. در منطقه نامبرده حدود ۲۰۰ میلیارد بشکه نفت وجود دارد که پس از عربستان سعودی دومین منطقه نفت خیز جهان به شمار میرود.

* به گزارش UNCTAD (کنفرانس ملل متحد برای تجارت و توسعه) از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۲ دولتهای امریکا، انگلیس و کانادا در مقابل پرداخت ۳۶ میلیارد دلار زیر نام "کمک برای توسعه کشورهای جهان سوم" بیش از ۵۱ میلیارد دلار "سرمایه انسانی" و نیروهای متخصص همین کشورها را به خاک خود منتقل کرده اند.

* از پایان جنگ خلیج تا کنون ۶ کشور عرب حوزه خلیج فارس از امریکا ۳۶ میلیارد دلار اسلحه خریده اند. این رقم مساوی ۳۲ درصد کل فروش های تسلیحاتی را امریکا در این مدت میباشد. کل فروشهای تسلیحاتی امریکا از سال ۹۰ تاکنون ۱۱۰ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار تخمین زده شده است.

تظاهرات بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در تورنتو

در جریان سفر تیم فوتبال جمهوری اسلامی به کانادا و برگزاری یک مسابقه فوتبال بین این دو تیم در تاریخ ۱۷ اگوست، گروهی از ایرانیان مبارز و آزاده تظاهراتی را در مقابل درب اصلی ورزشگاه ارسیتی تورنتو بر علیه جنایات رژیم جمهوری اسلامی سازمان دادند. این تظاهرات در حالی سازمان یافت که عوامل رژیم در تورنتو به تبلیغات وسیعی در باب حضور تیم فوتبال ایران در کانادا دست زده و کوشیده بودند تا زیر پوشش ورزشی، یک کارزار سیاسی تبلیغاتی به نفع رژیم جمهوری اسلامی در کانادا به پیش ببرند.

تظاهرات در ساعت یک بعد از ظهر با حضور دهها تن از فعالین سیاسی و مخالفین رژیم جمهوری اسلامی آغاز شد و تظاهرکنندگان ضمن افشای جنایات رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به سر دادن شعارهایی از قبیل "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "زندان، شکنجه، اعدام ملغی باید گردد" پرداختند. آنها همچنین همبستگی خود با مبارزات مردم ایران و اعتصاب غذای قهرمانانه زندانیان سیاسی اعلام داشتند. این تظاهرات پس از چند ساعت با موفقیت خاتمه یافت.

م - کانادا

گزارشی از یک آکسیون در مقابل کنسولگری هلند در تورنتوی کانادا در دفاع از پناهجویان ایرانی در هلند

در پی فراخوان کمیته موقت دفاع از پناهجویان ایرانی در هلند، در تاریخ چهارشنبه ۳ سپتامبر ساعت ۹/۳۰ صبح آکسیونی در جلوی کنسولگری هلند در تقاطع خیابانهای یانگ و دانداس با شرکت عده ای از ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی در تورنتو برگزار گردید.

آکسیون به صورت ایستاده و با حمل شعارهایی از قبیل "از اخراج پناهجویان ایرانی در هلند جلوگیری کنیم"، "ایرانی کشور امنی نمیباشد"، "دنیورت پناهجویان به ایران برابر است با زندان اعدام و شکنجه" و "حقوق پناهدگی از حقوق انسانی است"، به شکل خیلی منظم و سازماندهی شده انجام شد. در پایان کمیته موقت دفاع از پناهجویان ایرانی خواستار دیدار با کنسول هلند شدند و کنسول هلند با این خواسته موافقت نمود و دو تن از نمایندگان کمیته جهت انتقال خواسته های تظاهرکنندگان و تشریح اوضاع کنونی جمهوری اسلامی و عواقبی که پناهجویان ایرانی در بازگشت به ایران با آن مواجه خواهند بود به دیدار کنسول هلند رفتند. این تظاهرات با استقبال خوبی بویژه از سوی عابرین روبرو شد و در ساعت ۱۲ پایان یافت.

م - کانادا



"ایران امن نیست!" گوشه ای از تظاهرات پناهجویان ایرانی در "دن هاگ"

ناچارا به دادگاه نظامی فرخوانده شدند. بیشتر آنها به رغم وجود شواهد و مدارک آشکار، از اتهامات وارده تبرئه گشتند و یا حداکثر برای مدتی از خدمت در ارتش معاف شدند. یک افسر ارتش بلژیک نیز که به خاطر اعدام مصنوعی دو کودک سومالیایی متهم شناخته شده بود، به تنها ۸ روز زندان محکوم شد.

به گزارش سازمان عفو بین الملل برغم تمامی این واقعیات و برغم تقاضاهای روزافزون مجامع حقوق بشر از سازمان ملل، این نهاد هنوز قبول نکرده است که سربازان واحدهای مختلف پاسدار صلح در مناطقی نظیر سومالی باید با آنچه که "استانداردها" و "موازنین" رعایت حقوق بشر خوانده شده، آشنا گشته و آموزش ببینند.

توضیح زیر عکس

دو سرباز بلژیکی نیروهای "پاسدار صلح" سازمان ملل در حال پرخاندن و سوزاندن یک پسر بچه سومالیایی بر روی آتش هستند. به گفته یک شاهد عینی این اعمال جزء روتین رفتار سربازان سازمان ملل در سومالی در سال ۱۹۹۳ بوده اند. پسر بچه ای که در عکس دیده میشود قبل از سوزانده شدن توسط سربازان تهدید گشته بود که او را زنده زنده کباب خواهند کرد. هردو سرباز مزبور توسط یک دادگاه نظامی بلژیک از تمام اتهامات وارده نظیر بدرفتاری، شکنجه و غیره مبرا شدند.

کباب کردن اطفال:

جلوه ای از عملیات "احیای امید" سربازان سازمان ملل متحد به رهبری آمریکا در سومالی

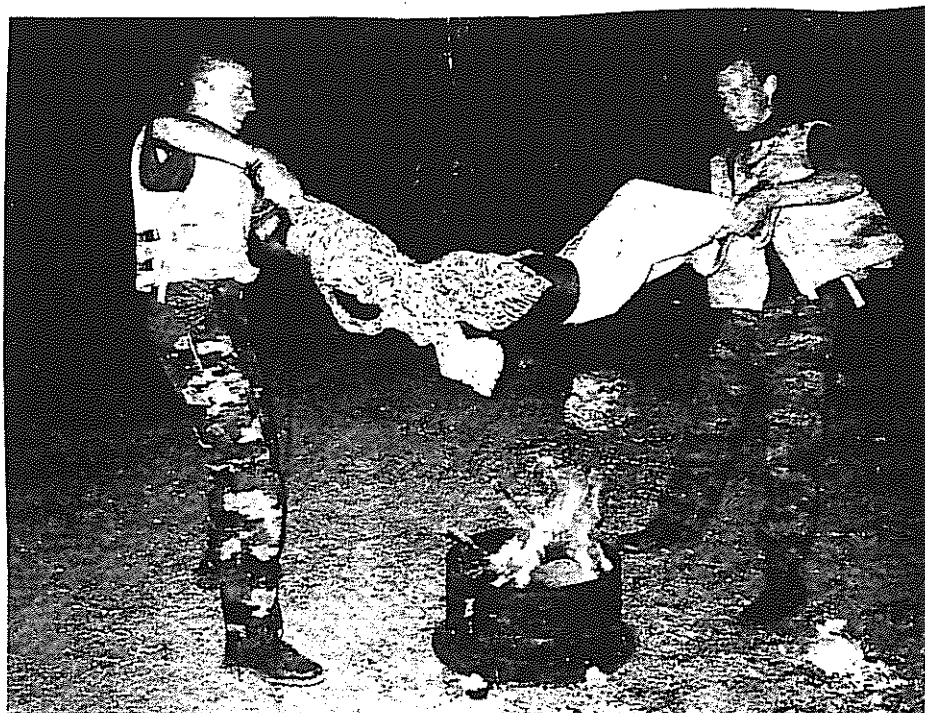
آنها یا آب و غذا نمیدادند و یا فقط غذاهای تند انویه دار به آنها میخوراندند تا در معرض تشنگی طاقت فرسایی قرار گیرند. اگر زندانیان از صحبت و جواب دادن به سربازان خودداری میکردند، با ضربات پوتین مواجه میشدند. یا بدن آنها با سیگار سوزانده میشد. او اضافه نموده که افسران ارشد واحدها بر اکثر این اتفاقات ناظر بوده اند. اظهارات این سرباز سابق پاسدار صلح در سومالی توسط برخی دیگر از همقطاران او تأیید و تکمیل شده است.

در ماه مه ۱۹۹۶ مجازات یک افسر کانادایی که واحد تحت فرمان او متهم به شکنجه و کشتن یک پسر بچه سومالیایی بودند در اثر سوایی ناشی از افشاگری و فشارهای وارده از سوی افکار عمومی به مقامات دولت به سه ماه افزایش پیدا کرد و او از ارتش اخراج گردید. در جریان تداوم افشای جنایات سربازان سازمان ملل در مطبوعات کشورهای مختلف، چند تن از سربازان بلژیکی نیز که در چارچوب ماموریت صلح در سومالی متهم به بد رفتاری، شکنجه و قتل مردم سومالی بودند توسط مقامات بلژیکی

اخیرا اسناد وحشتناکی از برخی از جنایات سربازان صلح سازمان ملل در جریان ماموریت آنها در سومالی بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ در رسانه های مختلف منتشر شده است که نه تنها ماهیت واقعی سازمان ملل و نیروهای حافظ صلحش را هر چه بیشتر در مقابل افکار عمومی افشا ساخته بلکه موجی از خشم و نفرت بر علیه آنها را دامن زده است.

در دسامبر ۱۹۹۲ پس از بالا گرفتن جنگ قدرت بین دارو دسته های مختلفی که اکثرا توسط گروهی از امپریالیستها و مرتجعین منطقه ای در سومالی تقویت و تسلیح میشدند، شورای امنیت سازمان ملل متحد دستور گسیل یک نیروی باصطلاح پاسدار صلح به رهبری آمریکا به سومالی را صادر کرد. بر طبق ادعاهای سازمان ملل، این نیروها قرار بود که مطابق ماموریتی که عملیات "احیای امید" نامگذاری شده بود، به "برقراری امنیت" و "صلح" در سومالی بپردازند و ظاهرا جان و مال توده های بیگناهی را نجات بخشند که هر روز بیش از پیش قربانی جنایات دارو دسته های متخاصم در سومالی میگشتند. چند سال بعد از اتمام فضاختت بار ماموریت "صلح" این نیروها در سومالی، اعتراضات و اسنادی که بتدریج منتشر شده نشان میدهد که در آن ایام نیروهای حافظ صلح سازمان ملل، یعنی پیام آوران "احیای امید" برای توده های محروم سومالی خود به بزرگترین عامل تجاوز به حقوق آنها و کشتار مردم بیگناه تبدیل شده بودند. نمونه ای از این اسناد که توسط شاهدین عینی در نشریات و مجلات مختلف انعکاس یافته به قرار زیرند:

در یکی از شماره های آخر یک مجله ایتالیایی به نام Michele Patrun یکی از اعضای سابق ارتش ایتالیا فاش ساخت که شاهد شکنجه و بدرفتاری هایی بوده که همقطاران او به طور سیستماتیک در حق زندانیان سومالیایی روا میداشتند. او تأیید کرده که در سال ۱۹۹۳ نیروهای ایتالیایی زندانیان خود را دست و پا بسته مقابل حرارت خورشید نگاه میداشته اند، به



ایران از دریچه آمار

* بنابه آمار منتشره در حالیکه در سال ۵۸ حداقل مزد کارگران ۵۶ تومان یعنی معادل ۸ دلار بود، در سال ۷۶ حداقل مزد کارگران ایران به ۶۹۰ تومان یعنی ۱/۵ تا ۲ دلار نزول کرده است.

* همزمان با فرارسیدن سال جدید تحصیلی، مقامات آموزش و پرورش جمهوری اسلامی در تهران اعلام کردند که این استان با کمبود ۳۰۰۰ کلاس درسی روبروست.

* به دلیل کمبود فضای سبز و تراکم واحدهای صنعتی و کارخانجات در اطراف شهر تبریز آلودگی هوای این شهر به ۷ برابر حد مجاز رسیده است. در تبریز سرانه فضای سبز شهر کمتر از ۲ مترمربع است که با استانداردهای جهانی فاصله بسیار دارد.

* به گفته مدیر عامل "مجتمع خدمات سینمایی حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی" در ایران برای هر ۳۷۵ نفر تنها یک صندلی سینما وجود دارد. این سازمان سال گذشته با پخش ۲۳۰ حلقه فیلم برای یک میلیون و ۷۸۶ هزار و ۳۶۵ تماشاچی ۹۱۵ میلیون ریال درآمد داشته است.

* از ۱۴ هزار معلول شناسایی شده در سطح استان همدان ۸ هزار نفر ساکن روستاها میباشند. * به گفته وزیر بازرگانی جمهوری اسلامی محمد شریعتمدار، هم اکنون ۷ میلیون نفر در بافت فرش و قالی و سایر فعالیتهای وابسته به آن مشغول کارند.

* براساس بررسیهای انجام شده در استان همدان روشن شده است که درآمد شهرنشینان در مقایسه با روستائیان ۶۰ درصد بیشتر بوده است. مطابق این آمار، درآمد ۸۰ درصد خانواده های روستایی در یک سال بین ۳۲۵ هزار تا ۳۷۵ هزار تومان بوده درحالی که درآمد سالانه ۸۰ درصد خانوارهای شهری تا ۶۷۵ هزار تومان تخمین زده شده است. این آمار دلیل فقر بیش از حد جمعیت روستایی در جمهوری اسلامی را "ضعف تولید" و "درآمد اندک" عنوان کرده است.

* سازمان ثبت احوال جمهوری اسلامی اعلام کرد که در سه ماهه اول سال جاری ۱۳۰ هزار ۳۳۵ مورد طلاق صورت گرفته که بیانگر یک افزایش ناگهانی در حد ۱۰ درصد نسبت به مدت مشابه در سال گذشته است.

* به گزارش رسالت در عرض سه سال قیمت هر متر مربع زمین در تهران از ۴۵ هزار تومان در

سال ۷۲ به ۱۲۲ هزار و ۳۰۰ تومان در سال ۷۵ رسیده است.

* براساس تحقیقات انجام شده، جوانان زیر ۱۸ سال در ایران در تعطیلات تابستانی ۱۰ میلیارد و ۹۸۰ میلیون ساعت اوقات فراغت دارند که به دلیل کمبود امکانات رفاهی هیچگونه برنامه ریزی خاصی برای آن نشده است.

* وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رژیم اعلام کرد که در سال ۱۹۹۶ بیش از ۶۰۰ هزار جهانگرد خارجی از ایران بیدار کرده اند و قرار است برای تامین نیازهای جهانگردان ۹۷ هتل ۳ تا ۵ ستاره و ۹۰ هتل ساخته شود.

* مدیر کل اداره اتباع خارجی جمهوری اسلامی روز ۲۸ تیر اعلام کرد که از آغاز سال ۷۶ تا کنون بیش از ۶۵ هزار تن از اتباع خارجی توسط کارفرمایان و یا در نتیجه اقدامات دولت از کار و مشاغل خود اخراج شده اند. این اقدام زیر عنوان "حفظ بازار کار" برای شهروندان کشور انجام گرفته است.

* بنابه اظهارات مرنندی وزیر بهداشت، درمان و

آموزش پزشکی جمهوری اسلامی هم اکنون ۳۲ میلیون نفر از جمعیت ایران را افراد زیر ۲۰ سال تشکیل میدهند. براساس مطالعات یک گروه فرانسوی، هر زن ایرانی به طور متوسط ۳/۵ فرزند دارد.

* جامعه معلولین ایرانی اعلام کرد که هم اکنون ۶ میلیون نفر در ایران به درجات مختلف معلول هستند و از مشکلات بسیاری در این زمینه رنج میبرند.

* معاون هماهنگی وزارت کار و امور اجتماعی رژیم اعتراف کرد که هر ساله ۵۰۰ هزار نیروی کار جدید به بازار کار وارد میشود. او از "بحران بیکاری" در ایران به عنوان یک مشکل جدی نام برد.

* به گفته معاون بهداشتی وزارت بهداشت در ایران هم اکنون از مجموع ۱/۱ میلیون تولد زنده، سالانه ۱۷ هزار نوزاد جان خود را از دست میدهند. دلایل مهم این تعداد مرگ و میر، فقر و کمبود شیر خشک و میباشد.

سمینار

"تحولات سیاسی اخیر و چشم انداز آن"

سخنرانی و بحث آزاد

پیرامون رویدادهای چند ماه اخیر در ایران

(انعقاد بهاست جمهوری و روی کار آمدن دولت خاتمی، تقاضات و انتصاب کارگران نفت، انتصاب خدای زندانیان سیاسی و...)

زمان: یکشنبه ۱۶ نوامبر ۹۷

ساعت: ۱۱،۳۰ صبح

مکان:

UNIVERSITY OF LONDON UNION
MALET STREET
LONDON EC1

نزدیکترین ایستگاه قطار: GOODGE STREET (NORTHERN LINE)

از تماسی ایرانیان مبارز و آزاده و سازمانها و جریانات انقلابی دعوت میشود با شرکت خود در این سمینار به هرچه پربارتر شدن آن یاری رسانند.

برگزار کنندگان:

انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی

چریکهای فدایی خلق ایران

سازمان دمکراتیک ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

فعالین سازمان فدائیان (انگلیت)

هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

پیام فدایی و خوانندگان

آلمان

آرشیو اسناد و پژوهشهای ایرانی - برلین
با سلام و آرزوی موفقیت. نامه تان را دریافت کردیم. از این به بعد نشریات به آدرس جدیدتان ارسال میگردد. موفق باشید.

انتشارات صفا

با تشکر از ارسال تعدادی از کارهای انتشاراتی تان و با قدردانی از تلاشهایتان در اشاعه فرهنگ مبارزاتی برای شما در پیشبرد وظایف فرهنگی تان موفقیت و پیروزی آرزومندیم. در رابطه با مقدمه ای که خواسته بودید، باید به اطلاعات برسانیم که متأسفانه فعلاً چنین امری مقدور نیست.

برمن

ر-ع
با درودهای مبارزاتی. نامه تان رسید. در رابطه با درخواستی که کرده بودید اقدام نمودیم، به امید اینکه هرچه سریعتر مساله ای که درگیر آن هستید برطرف گردد. برایتان آرزوی پیروزی داریم.

ماینش

شورای ایرانیان دمکرات و مترقی شهر ماینش با درودهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم. با تشکر از اینکه ما را در جریان برنامه های خود قرار دادید ضروری است تاکید نمائیم که متأسفانه برای ما شرکت در برنامه فوق در تاریخ مشخص شده میسر نمیباشد. برایتان در پیشبرد وظایف مبارزاتی آرزوی موفقیت داریم.

کلن

ر-ه
پس از سلام، نامه تان را دریافت کردیم. با توجه به این واقعیت که پاسخگویی به درخواست مزبور مستلزم دریافت اطلاعات بیشتری است، امیدواریم که شما این اطلاعات را هرچه زودتر ارسال نمایید.

کیل

ر-پ

با درودهای انقلابی. کارت ارسالی تان رسید. در رابطه با مسایلی که مطرح کرده اید توضیحات زیر ضروری است:

۱- نشریات به تعدادی که خواسته اید مرتباً برایتان ارسال شده است.

۲- آخرین بسته ارسالی متأسفانه به وسیله پست برگردانده شده است.

۳- در صورتیکه تغییری در آدرس تان پیش آمده ضروری است ما را سریعاً مطلع نمایید.

۴- در صورت انتشار هر کتاب یا جزوه جدیدی حتماً شما را در جریان خواهیم گذاشت.

به امید اینکه مشکلات موجود در ارسال نشریه هرچه سریعتر برطرف گردد برایتان سعادت و بهروزی آرزومندیم.

امریکا

دالاس

ر-ب

بادرودهای انقلابی. مطلبی را که فاکس کرده بودید، رسید. از اینکه برخی از نامه هایتان بدست ما نرسیده متأسفیم. امیدواریم که ما را هرچه

بیشتر در جریان مسایل سیاسی - اجتماعی حوزه زندگی و فعالیت خود قرار دهید. "پیام فدایی" به آدرس جدیدتان پست خواهد شد. به امید دیدار.

انگلستان

لندن

ر-پ

با سلام و آرزوی موفقیت. از این به بعد نشریات به آدرس جدیدتان ارسال میگردد.

دوست عزیز مجید

پس از سلام، نامه تان رسید. برای پاسخگویی به درخواست تان ضروری است ما را هرچه بیشتر در جریان فعالیتهای گذشته خود قرار دهید. برایتان آرزوی موفقیت داریم.

پاکستان

ر-ت

بادرودهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم. از اینکه ما را در جریان فعالیتهای خود قرار داده اید، سپاسگزاریم. به امید گسترش همکاریهای مبارزاتی در جهت ارسال نشریات درخواستی اقدام نموده ایم. به امید موفقیت و پیروزی.

ترکیه

ر-آ

با درودهای انقلابی. نامه تان رسید. از آدرسی که فرستاده بودید سپاسگزاریم و از اینکه در فکر اشاعه هرچه بیشتر دیدگاهها و تحلیل های سازمان میباشید، خوشحالیم. به امید اینکه مشکلاتتان هرچه زودتر پایان یابد. برایتان آرزوی پیروزی داریم.

دانمارک

ر-پ

با درودهای انقلابی. نامه تان رسید. از این به بعد نشریه به آدرس جدیدتان ارسال خواهد شد. موفق باشید.

سوئد

ر-م

با درودهای انقلابی. از این شماره "پیام فدایی" به آدرس جدیدتان ارسال میگردد. پیروز باشید.

فرانسه

ش - ج

پس از سلام. نامه تان را دریافت کردیم. در رابطه با درخواستی که کرده اید لازم به یادآوری است همانطور که تصدیق خواهید کرد تأیید افراد منوط به شناخت از آنهاست و متأسفانه ما هیچگونه شناختی از شما نداریم. در نتیجه برای پاسخگویی به درخواست فوق لازم است قبل از هر چیز در جهت حل این مساله گام بردارید.

فنلاند

ر-ف

با درودهای انقلابی. بنابر دریافت نامه تان در مورد ارسال نشریاتی که خواسته بودید اقدام کردیم. موفق باشید.

کانادا

ر-ش

با درودهای انقلابی. وجوه مربوط به آبونمان نشریه و کمک مالی رسید. سپاسگزاریم. به امید دیدار.

ر-مهدی

با درودهای انقلابی. نامه تان رسید. با تشکر از ارسال آبونمان نشریه برایتان موفقیت و پیروزی آرزومندیم.

کمکهای مالی

کشور	نشریه	تعدادی کتاب	نوع
انگلستان	ع-ش	۵ پوند	۱۰ دلار
	نشریه	۱/۷۰ پوند	۱۰۰ دلار
	الف	۲۰ "	" ۲۰
	سینا	۱۵ "	" ۲۰
اتریش	انجمن اتریش	۵۰ دلارو	" ۲۰
	نروژ	تعدادی کتاب	" ۳۰
	ر-س	۱۰۰ مارک	" ۵۰
	ر-س		۱۰۰۰ کرون نروژ
	ر-س		۱۰۰ پوند
	نشست نروژ		۱۵۰۰ کرون سوئد و
			۱۰۰۰ کرون نروژ
هلند	انجمن هلند	۵۰۰ کرون سوئد	۱۰۰ گیلدن
		۱۰۰۰ کرون "	
		۹۰۰ کرون "	
		۲۰۰ کرون (کتاب)	

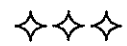
ر-م
با دروذهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم. گزارشاتی که فرستاده بودید مفید و قابل استفاده بود و در همین شماره از آنها استفاده شده است. امیدواریم که ما را هرچه بیشتر در جریان مسایل حوزه کار و فعالیت خود قرار دهید. به امید دیدار.

هلند
رتی
با دروذهای انقلابی. مدارک، گزارشات و عکسهای ارسالی را دریافت کردیم. با سپاس از تلاشی که در زمینه تهیه آنها به خرج داده اید، امیدواریم که ما را هرچه بیشتر در جریان شرایط زندگی، مشکلات و مبارزات پناهندگان ایرانی در هلند قرار دهید. همانطور که بارها تاکید کرده ایم برای غنا بخشیدن به محتوای نشریه و رفع کمبودهای آن ما به تک تک رفق و همه خوانندگان نشریه تکیه داریم. به امید دیدار. موفق و پیروز باشید.

ر-ف
با دروذهای انقلابی. ترجمه ای که فرستاده بودید، رسید. ضمن قدردانی از زحماتی که در این زمینه متحمل شده اید، امیدواریم که باز هم ما را با ترجمه های خود یاری رسانید.

ح. آ
پس از سلام. بدنبال دریافت نامه تان موقعیت شمارا به اطلاع برخی از نهادهای مدافع حقوق پناهندگان رساندیم که امیدواریم اقدامات آنها در جهت حل مشکلاتتان موثر باشد.

ر-م
با دروذهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم. از توجه و دقت تان نسبت به مطالب نشریه سپاسگزاریم. در رابطه با مساله انتخابات توجه شمارا به مطالبی که در این شماره نشریه درج گردیده جلب میکنیم. به امید اینکه در فرصتی دیگر مفصل تر به مساله ای که مطرح کرده اید بپردازیم.



فرخنده باد ۲۵ اکتبر هشتادمین سالروز انقلاب کبیر اکتبر!

شماره فکس و تلفن برای تماس با
چریکهای فدایی خلق ایران:

۰۰۴۴-۱۷۱ - ۲۴۹ ۴۹۸۹

PAYAME FEDAAE
NO: 15 - OCTOBER
ORGAN OF IRANIAN PEOPLE'S
FEDAAE GUERRILLAS

آیونمان پیام فدایی

برای آیونه شدن نشریه لطفاً بهای اشتراک
را به شماره حساب زیر واریز کرده و
رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال
نمایید. هزینه سالانه آیونمان پیام فدایی
معادل ۱۶ دلار آمریکا، ۱۶ مارک آلمان، ۷
پوند انگلیس، ۵۵ فرانک فرانسه و ۷۸ کرون
سوئد میباشد.

BRANCH SORT CODE: 60-24-23
ACCOUNT NAME: M.B
ACCOUNT NO: 98985434

آدرس بانک:

NATIONAL WESTMINSTER
BANK
PO BOX 8082
14 THE BROADWAY
WOOD GREEN
LONDON N22 6BZ
ENGLAND

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران با
نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON
WC1N 3XX,
ENGLAND

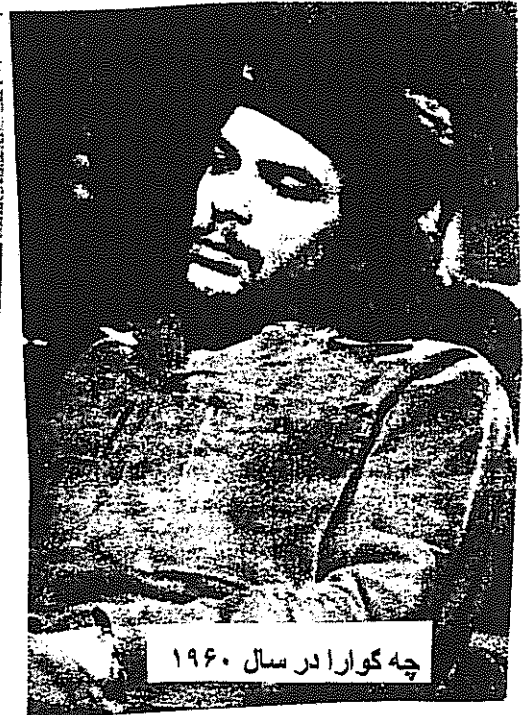
یک، دو، سه.....

ویتامهای دیگری برپاکنیم!

سی سال پس از شهادت ارنستو چه گوارا توسط امپریالیسم و مزدورانش در
بولیوی، اندیشه های سترگ این انقلابی کبیر همچنان برافروزنده مشعل
انقلاب و آزادی در دل میلیونها تن از کارگران و زحمتکشان و خلقهای
ستمدیده سراسر جهان است. "چه"، مظهر یک انقلابی سرسخت و
آشتی ناپذیر و کمونیست پایداری بود که با ایمانی خلل ناپذیر به انقلاب و
سوسیالیسم، تا آخرین لحظه زندگی پرافتخارش با امپریالیسم و ارتجاع
جنگید و درفش آزادی و عدالت اجتماعی را در اهتزاز نگاهداشت!



جسد تیرباران شده چه گوارا



چه گوارا در سال ۱۹۶۰

توسط مزدوران امپریالیسم

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!